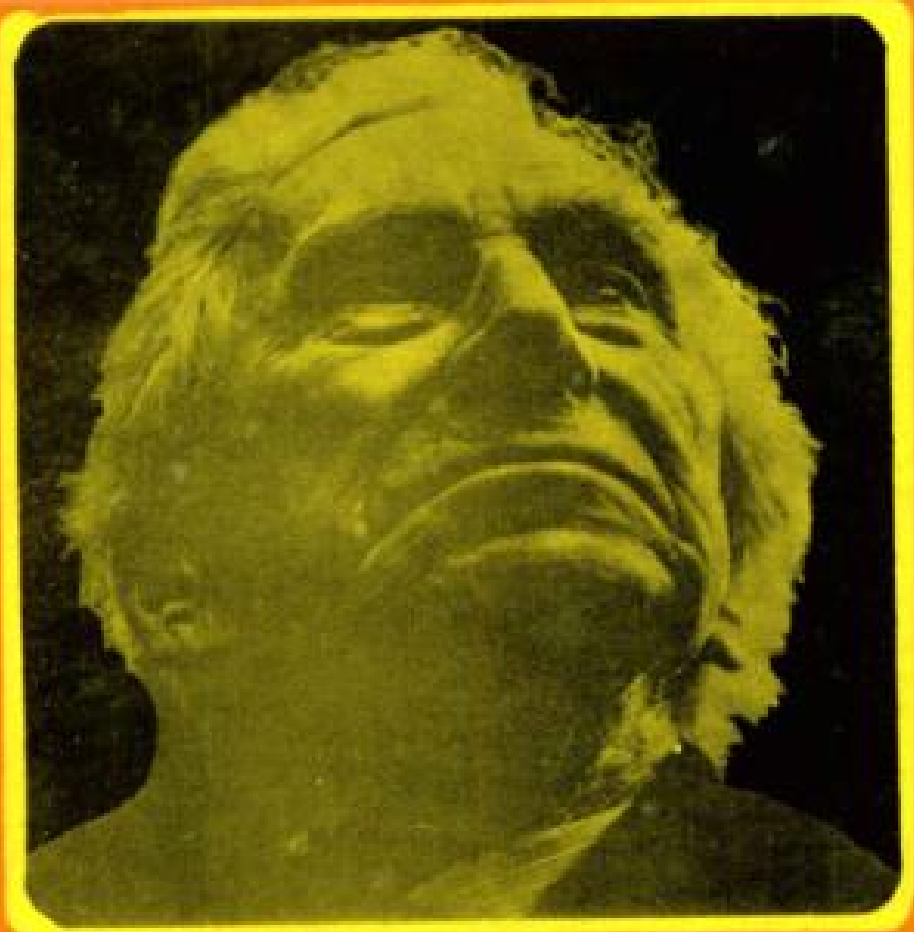




برتراند راسل

# زناشویی و اخلاق



ترجمه: مهدی افشار

برتراند راسل

# زناسوئی و اخلاق

« ترجمه »

مدی افشار

چاپ دوم

انتشارات کاویان

تهران ۲۵۳۵



**ناشر : مؤسسه مطبوعاتی کاویان**

**مرکز پخش : تهران خیابان آذر مقابل دادگستری  
کوچه اعتماد مقدم ساختمان کاویان**

## مقدمه مترجم

آثار راسل که مبین چگونگی اندیشمندی وی میباشد هر خواننده‌ای را بخود مجذوب میدارد زیرا نوشته‌های وی بسیار ملموس بوده و خواننده احساس میکند که خود اوست که راسل درباره‌اش سخن میگوید زیرا فلسفه راسل فلسفه‌ای است که صرفاً انسان و مناسبات انسانی را در نظر دارد. راسل در نوشته‌های خود در موارد بسیاری از روانشناسی کمک می‌گیرد و وی را از دست آزدیدن به روانشناسی گزیری نیست زیرا علم روانشناسی محیط بر مناسبات انسانی است.

کتاب حاضر از جمله کتبی است که به خواننده بینشی وسیع‌تر می‌بخشد و به او امکان میدهد تا جایگاه فردیت خود را در میان اجتماع باز یابد و نیز به او این توانایی را می‌بخشد تا سنت‌ها و مناسبات افراد اجتماعات دیگر را بازشناسی کند چه راسل در این کتاب از روش مقایسه‌ای بهره گرفته وجوامع مختلف را با یکدیگر سنجیده و سنتها و اخلاقیات متفاوت انسانها را در ترازوی منطق گذاشته است.

راسل خواهان تحولی در اخلاقیات و سنتهای زناشویی و در حد وسیع خواهان دگرگونی در اخلاق جنسی است.

خوانندگان سطحی و یا بقول راسل متعصبین و اخلاقیون سنتی چه بسا که وی را بخاطر پشت پا زدن به بسیاری از سنت‌ها که تا اعماق فکر و جسم و روح آنها رسوخ یافته تکفیر و تحقیر کنند ولی هر روشنفکری بخوبی آگاه است که پیشرفت زمان خواهان سنت‌ها و اخلاقیات تازه است و پای‌بند

بودن به سنتهای صدر مسیحیت و تعصب ورزیدن به اخلاقیات قرون وسطی کاری بس ابلهانه است راسل در این کتاب اخلاقیات و سنتهای جوامع گذشته و حال را با یکدیگر مقایسه میکند و از طریق این مقایسه تفهیم میسازد که بسیاری از سنتهای گذشته زناشویی تا حد معتدلهای طبیعی تر و انسانی تر بوده است ولی با انتشار عقاید مسحیت سنتها رنگ باختند و با پوششی که مسحیت تحت عنوان اخلاق بر روی سنتها کشید آنها را از روال طبیعی و غریزی خود خارج ساختند و پیروی از غرایز انسانی را گناه شمردند و با وجود آوردن ضابطه ای بنام گناه چه محرومیتها که بر انسان تحمیل نکردند.

در اینجا است که راسل به کمک روانشناسی از محرومیتها و اثرات بدخیم آن سخن میگوید.

میتوان در این مورد بخصوص افق فکری راسل را با فروید نزدیک دانست زیرا فروید نیز معتقد بود که محرومیتهای جنسی دوران کودکی عامل اصلی بسیاری از آشفتگیها و نابسامانیهای فکری آتی است.

راسل طی بیست و یک فصل کتاب زناشویی و اخلاق کلیه مناسبات انسانی را که از امور جنسی منشاء میگیرد مورد بررسی قرار می دهد، وی در این کتاب از عشقهای رومانیک تاروسپی گری رادر زیر ذره بین منطبق قرار داده و با بررسی هر يك از این مناسبات محسنات و مضرات آنها را بازگو میکند وی در واقع خواهان يك دگرگونی کلی در مناسبات انسانی نیست بلکه خواستار امحاء خرافات و پوچیها از اخلاقیات و سنتهای زناشویی است راسل میکوشد تا حتی الامکان سنتها را از خرافات جدا سازد و تحریمها و ممنوعیتهایی را که از آغاز تولد بر انسان تحمیل شده و چون زنجیری بر دست و پای انسانها نهاده شده است بگسلد.

راسل در این کتاب بارها و بارها خویشتن داری را نهی میکند و بازگو میسازد که انسان خالی از عقده، انسانی است که به غرایز طبیعی خود عمل نماید.

راسل در زناشویی خواستار آزادی است و عقیده مند است که زن و شوهر هر دو آزادند تا در جهت غرایز خود پیش روند و هیچیک از آنها این حق را ندارند که آزادی دیگری را سلب کنند.

هدف اصلی راسل از زناشویی کودک میباشد. وی معتقد است که هر زن و شوهری تا قبل از باردار شدن زن میتواند از یکدیگر جدا شوند و در اینجا هیچگونه فداکاری ضرورت ندارد ولی به محض آن که پای کودک به میان

میآید زن و شوهر یعنی مادر و پدر نسبت به فرزند خود از یکطرف و از طرف دیگر نسبت به یکدیگر متعهد میشوند.

در نظر راسل کودک در مرکز زناشوئی جای دارد و والدین موظف به ترضیع و ترشیع او میباشند. او معتقد است که انسان همانند بسیاری از حیوانات نیاز به حمایت از طرف دو والد دارد و محروم شدن از هر یک از آن دو چه ضربه‌ها که بر روح و روان کودک وارد نمی‌آورد.

راسل پس از بررسی انواع مختلف زناشوئی نتیجه‌گیری میکند که بهترین نوع زناشوئی روش دو والدی است ولی در این سیستم خواهان آزادی متقابل میباشد و در بند کشیدن زن توسط شوهر یا بالعکس را نفی میکند. کوتاه‌سخن آن که خواندن این کتاب به همه کسانی که در زندگی زناشوئی وارد شده‌اند و یا بعدها در این قلمرو وارد میشوند توصیه میشود زیرا همانطور که قبلاً اشاره شد مندرجات حاضر بینشی به انسان می‌بخشد تا از طریق آن با دیدی منطقی‌تر به مناسبات خود بنگرد.

مترجم

# زناشوئی و اخلاق



# بخش اول

## پیشگفتار

در توصیف هر اجتماعی اعم از این که آن اجتماع نوپایا کهن سال باشد ، دو عنصر یا دو عامل باید مورد نظر قرار گیرد که این دو عامل ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشته از اهمیت بخصوصی برخوردار می باشند . این دو عامل عبارتند از :

۱ - سیستم اقتصادی ۲ - سیستم خانواده . در جهان امروز دو مکتب فکری مهم وجود دارد . یکی از آنها همه چیز را از دیدگاه اقتصادی می نگرد و دیگری بر همه چیز از نظرگاه خانواده و امور جنسی نگاه می کند .

راهبر و پدر مکتب اول مارکس و پیشتاز مکتب فکری دوم فروید است . من ، خویشان را وابسته به هیچیک از این دو مکتب نمی دانم چه در نظر من هر دو عامل یعنی امور جنسی و اقتصادی در اساس يك

اجتماع دارای اهمیت می باشد و من قادر نیستم که یکی را بر دیگری ارجحیت دهم بالاخص از نقطه نظر رابطه علی که با یکدیگر دارند . برای مثال از یکطرف تردیدی نیست که انقلاب صنعتی تأثیر عمیقی را بر اخلاق جنسی گذارده و خواهد گذاشت و از طرف دیگر پاکدامنی و تقوای پرستانهای انگلیسی یکی از عوامل بوجود آمدن انقلاب بود البته این عامل بیشتر نقش روانی داشت (همانطور که ملاحظه میشود این دو عامل تأثیر شدیدی بر یکدیگر دارند ) . من این آمادگی را درخویشتن نمی یابم که ارجحیتی برای امور جنسی بر امور اقتصادی یا بالعکس قایل شوم و نیز بر من مسلم است که قادر نیستم این دو عامل را از یکدیگر جدا بدانم چه مرز تمایزی بین این دو نمیتوان برقرار کرد .

اقتصاد بطور کلی مرتبط با بدست آوردن مایحتاج خوراکی است به عبارت دیگر امور اقتصادی در اصل با تحصیل خوراك ارتباط می یابد اما تحصیل خوراك بندرت بخاطر شخص تحصیل کننده و بدست آورنده خوراك می باشد بلکه انسانها خوراك را برای خانواده خود نیز میخواهند و همین که سیستم خانواده تغییر میکند ، انگیزه های اقتصادی نیز تغییر می یابد . به علایقه آشکار است که اگر حکومتی فرزندان را از والدین بگیرد ترشیح و پرورش آنها را خود به عهده بگیرد بدان طریق که در جمهوریت افلاطون آمده ، آنگاه بسیاری از اشکال پس اندازهای شخصی و نیز بیمه عمر از بین خواهد رفت و کسی را برای این مورد رغبتی نخواهد بود . مقصود از این کلام آن است که اگر حکومت نقش پدر را بازی کند و جایگاه او را اشغال کند آنگاه حکومت بصورت سرمایه دار منحصر بفردی ظاهر خواهد شد .

رژیم کمونیستی بر خلاف حالت فوق عمل میکنند ، اما اگر حکومت ، سرمایه دار منحصر بفرد باشد ، خانواده به آن صورتی که شناسایش کردیم قادر به ادامه حیات نیست و حتی اگر بتواند به حیات خویشتن ادامه دهد ، غیر ممکن مینماید که بتوان ارتباط نزدیکی که بین مالکیت خصوصی و خانواده وجود دارد انکار کرد ، ارتباطی که متقابل و دوسره است از این روی نمیتوان گفت که یکی اثر دیگری تأثیر است یا یکی علت و دیگری معلول است .

مشهور است که اخلاق جنسی در يك جامعه شامل چندین طبقه میباشد . اول نهادهایی که قانونی میباشد ، برای مثال در برخی جوامع روش يك همسری و در برخی جوامع سیستم تعدد زوجات متداول میباشد . دوم طبقه ای است که قانون در آن دخالت ندارد بلکه اخلاق جنسی در آن تحت تأثیر عقاید عمومی و سنت می باشد . و بالاخره طبقه سوم ، طبقه ای است که اخلاق جنسی در آن وابسته به تشخیص فرد است . اگر چه در تئوری ممکن است این چنین نباشد ولی در عمل يك چنین خود مختاری برای فرد وجود دارد . سرزمینی در جهان وجود ندارد و نیز در جهان دوره ای نبوده که اخلاقیات جنسی و نهادهای جنسی تحت تأثیر ملاحظات و مقاصد عقلی قرار گرفته باشد مگر در اتحاد جماهیر شوروی که امور فوق الذکر تحت تأثیر ملاحظات عقلی بوده است . منظور من از این کلام آن نیست که نهادهای اتحاد جماهیر شوروی از این جنبه کامل و بدون نقص است . مقصود من از این گفتار آن است که اخلاق جنسی در شوروی نتیجه خرافات و سنت نیست ، در حالیکه در همه کشورهای جهان حداقل قسمتی از اخلاق جنسی آنها تحت تأثیر سنن گذشته و خرافات میباشد . مسئله ای

که در اینجا مطرح میشود آن است که، کدامیک از انواع اخلاق جنسی از نقطه نظر خوشبخت کردن افراد مناسب‌تر میباشد، پاسخ به این مسئله کار بس دشواری است چه انواع اخلاق جنسی در جوامع مختلف وابسته به شرایط و موقعیت آن جوامع می‌باشد .

بدین معنی که هر جامعه‌ای شایستگی یکنوع اخلاق جنسی را دارد اخلاق جنسی در یک جامعه صنعتی پیشرفته بایک جامعه ابتدایی که دارای رژیم زراعتی است بسیار متفاوت خواهد بود همچنین اخلاق جنسی در جامعه‌ای که علم پزشکی و بهداشت آن پیشرفت فوق‌العاده‌ای کرده و مرگ و میر ناشی از بیماری در آن بحداقل رسیده با جامعه‌ای که افراد آن در اثر امراض گوناگون نظیر وبا و طاعون قبل از سن بلوغ می‌میرند متفاوت میباشد .

شاید زمانی که نهادهای جامعه را بیشتر بررسی کردیم بگوئیم که اخلاق جنسی ایدآل در یک سرزمین با یک آب و هوای مشخص با سرزمین دیگر و با آب و هوای مشخص دیگری متفاوت میباشد و حتی ممکن است که بپذیریم در جوامعی که نوع تغذیه‌اشان با جامعه دیگر متفاوت است اخلاق جنسی آنها نیز متفاوت خواهد بود .

اثرات اخلاق جنسی بسیار متنوع و گوناگون میباشد، این اثرات ممکن است فردی، نکاحی، خانوادگی، ملی و حتی جهانی باشد. اثرات اخلاق جنسی گاه نیکو بوده و گاه نامطبوع میباشد قبل از آن که یک سیستم ارزیابی شود باید کلیه این موارد توجه قرار گیرد، ابتدا تأثیرات فردی را که فوقاً ذکر کردیم، مورد بررسی قرار دهیم . تأثیرات فردی از طریق روانشناسی بررسی میشود .

این بررسی تنها رفتار بزرگسالان را شامل نمیشود بلکه همچنین نقش تربیتی کودکان را نیز در مد نظر دارد تا از این طریق کودکان را مطیع از قانون پرورش دهد .

( همانطور که همگان واقف هستند اثر تحریم‌ها و ممنوعیتهایی که در سنین اولیه عمر بوجود آید ممکن است بسیار مؤثر واقع شود بالاخص آن‌که در این مبحث آسایش زندگی خصوصی افراد منظور نظر میباشد . )

( مسئله بعدی که در اینجا مطرح میشود مربوط به روابط بین دو جنس مخالف یعنی مرد و زن میباشد . بوضوح آشکار است که برخی تماسهای دو جنس مخالف از برخی تماسهای مشابه دیگر ارجحیت دارد .۱۰

( بسیاری از مردم را عقیده بر آن است که روابط جنسی اگر از دیدگاه يك نیاز روانی نگر بسته شود بمراتب برتر از آن است که به عنوان يك نیاز فیزیکی و بدنی نظاره شود) به عبارت دیگر اگر روابط جنسی جنبه روانی داشته باشد بر روابطی که فقط جنبه ارضاء شهوت جنسی است برتری دارد .

در حقیقت این عقیده از طریق شعر ادر شعور مردان و زنان شهری راه یافته که هر آنقدر شخصیت‌های انسانی و امور روانی در عشق دخالت کنند بر ارزش عشق افزوده میشود شعرا همچنین به مردم آموخته اند که ارزش يك عشق وابسته به شدت آن میباشد، این آموزش بهر حال بسیار قابل بحث میباشد .

بسیاری از معاصرین را عقیده بر آن است که عشق باید متقابل و متوازن باشد از این روی سیستم تعدد زوجات در نظر آنها نمیتواند يك سیستم ایده آل و مطلوب باشد .

همچنین ضمن بحث در این باره ضرورت آن می رود که ازدواج و روابط جنسی خارج از حوزه ازدواج را مورد بررسی قرار دهیم زیرا هر گونه سیستم زناشویی که غالب آید و رایج گردد بدون تردید با روابط جنسی خارج از حوزه ازدواج ارتباط خواهد داشت حال با مسئله خانواده مواجه می شویم .

خانواده در ادوار مختلف و نیز در اماکن مختلف بصورت های گروهی وجود داشته است .

اما پدرسالاری در خانواده ها بیش از دیگر سیستم ها معمول بوده است . و اصولا سیستم وحدت همسر در خانواده ها بیش از سیستم تعدد زوجات رواج داشته است .

انگیزه ابتدایی اخلاق جنسی همانطور که در تمدن مغرب زمین از اوایل دوره مسیحیت معمول شده احترام به حقوق زن است چه در غیر این صورت خانواده پدرسالاری غیر ممکن مینمود . زیرا به حکومت پدر در خانواده اعتماد و اطمینانی وجود ندارد و بدون رعایت این اخلاق جنسی شکل خانواده تحت نظارت و حکومت پدر ناممکن مینماید .

عامل اصلی قیودات اخلاقی که مسیحیت بر دست و پای مردان میگذارد و بر آنها تأکید میکند از يك منبع روانی منشاء می گیرد ،

اگرچه امروزه زنان خود بطور بالقوه و بالفعل این محدودیت را از طریق حسادت برای مردان بوجود می آورند و ایجاد این محدودیت با آزادی که زنان کسب کرده اند با قدرت بیشتری اعمال میشود . انگیزه ثانوی یعنی همین حسادت بنظر میرسد که جنبه موقتی داشته و همیشگی نمی باشد چه زنان علاقه ای ندارند که قیودی را که مدتها مردان بر پای آنها بسته بودند خود بر پای مردان بیندازند و ترجیح میدهند که هر دو جنس (ذکور و اناث) در آزادی بسر ببرند .

همچنین خانواده هایی که با سیستم يك همسری اداره میشوند دارای انواع مختلفی است . زناشویی ممکن است فقط مبنی بر تصمیم طرفین ازدواج صورت گیرد و یا آن که به تصمیم والدین ازدواج کنندگان مرتبط باشد .

در برخی کشورها عروس خریده میشود (۱) و در بعضی کشورها نظیر فرانسه داماد فروخته میشود .

همچنین طلاق در کشورهای مختلف انواع مختلف دارد. از جمله در مذهب کاتولیک های افراطی طلاق محلی از اعراب ندارد در حالیکه طبق قانونی که در چین باستان مرعی میشده به مردان این اجازه داده میشده که زن خود را بخاطر وراجی و پرگویی طلاق دهند . پایداری در

---

۱- شاید منظور راسل از خریدن اشاره ای بر مهریه در کشورهای شرقی باشد، اگرچه در برخی کشورها و برخی اقوام عروس را درازاء مبلنی پول یا اندام واحشام و یا صیاع و عقاربخانه شوهر می فرستند. م.

روابط زناشویی در حیوانات نیز معمول می باشد همانطور که در انسان ها وجود دارد این پایداری گاه تداوم طولانی داشته و گاه نامداوم می باشد .

تداوم در روابط زناشویی زمانی بیشتر مفید بفایده است که ماده برای پرستاری و حمایت از نوزادان خود نیاز به کمک دارد . در این مورد همکاری جنس نر در ترشیح و پرورش کودکان ضرورت بسیار دارد .

برای مثال پرندگان ناچارند که بطور مداوم روی تخمها بنشینند تا آنها گرم باقی بمانند ، همچنین مجبورند که ساعاتی از روز را برای تحصیل غذا در حرکت باشند . انجام هر دوی این اعمال ( یعنی گرم نگهداشتن تخم ها و تحصیل خوراک ) در بسیاری از انواع پرندگان ممکن نمی نماید ، بنابراین همکاری جنس نر در این مورد به عنوان يك اصل می باشد . نتیجه آن که پرندگان مظهر صمیمیت و عفاف شناخته شده اند .

در میان آدمیزادگان همکاری پدر منافع بیولوژیکی زیادی برای کودکان به همراه دارد بالاخص در مواقع و اوقاتی که وضع نابسامان می باشد و یا در میان اغتشاشات جمعیت ها این همکاری و مراقبت از کودکان ضروری تر مینماید .

اما با رشد و همه گیر شدن تمدن جدید ، نقش پدر بطور مداوم از دست او خارج میشود و حکومت جایگاه پدر را غصب میکند . بهمین جهت است که منافع حیاتی و بیولوژیکی که پدر میتواند برساند پس از کوتاه



مدتی قطع میشود . بالاخص در مورد طبقاتی که پسر مزد بگیر و اجیر میباشد . اگر واقعاً این حادثه بوقوع پیوندد و نقش پدر در خانواده خنثی شود آنگاه باید در انتظار دیگر گونی عمیقی در اخلاق سنتی بود . از جمله آن که مادر دیگر دلیلی نمی بیند که بخواهد نام پدر فرزندش را که بوجد آورده مشخص شود . افلاطون از این نیز قدمی پیشتر گذارده است و حکومت را نه تنها در جایگاه پدر قرار داده بلکه قصد دارد که مقام و موقعیت مادری را نیز به حکومت واگذار کند . من به سهم خویشتن حکومت را به يك چنین امری تحریض و تشویق نمی کنم و نیز طرح پرورش کودکان را در پرورشگاه مطلوب نمی دانم . اما در يك چنین وضعیتی بعید نمی رود که فشارها و موانع اقتصادی سبب شوند که حالتی نظیر آنچه که بیان شد در سطح وسیعتری حاصل آید .

قانون با امور جنسی از دو جهت متفاوت رابطه پیدا میکند . از يك جهت بر اخلاق جنسی که توسط جامعه پذیرفته شده نظارت میکند و مانع از آن میشود که امور جنسی از حد پذیرفته شده پای فراتر گذارد و از جهت دیگر حقوق افراد را در قلمرو امور جنسی حفظ میکند .

جهت ثانوی نظارت قانون بر امور جنسی دارای دو جنبه است . جنبه اول حمایت از زنان و افراد نابالغ در مقابل تجاوز دیگران و نیز حمایت از آنها در مقابل بهره کشی و استثمار جنسی می باشد و جنبه دوم دخالت قانون در امور جنسی ، جلوگیری از شیوع بیماری های مقاربتی است . هیچيك از مخالفت ها و محدودیت هایی که قانون در سر راه امور جنسی قرار میدهد کافی نمی نماید چه هنوز نیز در همه کشورها مواردی

نظیر بهره‌کشی جنسی از زنان و کودکان و نیز بیماری‌های مقاربتی دیده می‌شود. با توجه به قوانینی که فروش کنیزان سفید را منع می‌کنند می‌توان دریافت که همه این قوانین ناقص بوده و شانه خالی کردن از زیریروی قانون را برای تبه‌کاران حرفه‌ای آسان مینماید و فقط این قوانین فرصتی بدست تبه‌کاران می‌دهد تا مردم بیگناه را به رنج بکشانند. ممانعت قانون در مورد شیوع بیماری‌های جنسی نمی‌تواند چندان مؤثر باشد ولی نتیجه آن در خود عمل مستتر است بدین معنی که اگر کسی به عمل مقاربت دست یازد و دچار بیماری شود خود تنبیه می‌شود و نیز کسی که مبتلا به بیماری مقاربتی می‌شود خود شرم‌منده است و با توجه به این امر که در نظرگاه افکار عمومی بیماری‌های مقاربتی شرم‌آور است لذا مبتلایان به بیماری‌های مقاربتی بیماری خود را پنهان کرده و به معالجه فوری آن اقدام نمی‌کنند حال با مسئله نفوس مواجه می‌شویم. مسئله نفوس در جای خود مبحث وسیعی است و باید از نظرگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گیرد از جمله مسئله سلامت مادران، مسئله سلامت کودکان و مسئله تأثیرات روانی خانواده‌های بزرگ و کوچک که مستقیماً در کودکان اثر می‌گذارد مطرح می‌باشد. این نظرگاه‌ها را می‌توان جنبه بهداشتی این مسئله دانست سپس با جنبه اقتصادی مسئله نفوس مواجه هستیم اعم از اقتصادی شخصی و عمومی: مسئله درآمد سرانه یک خانواده یا یک اجتماع وابسته به تعداد افراد خانواده یا میزان توالد و تناسل اجتماع دارد.

مسئله نفوس ارتباط نزدیکی را با مسائل سیاسی بین‌المللی و نیز

باصلاح جهانی داراست . وبالاخره مسئله اصلاح نژاد مطرح میشود بدین معنی که اصلاح یا نابودی نژاد در سطوح مختلف يك اجتماع وابسته بمیزان زاد و ولد و مرگ و میر در سطوح مختلف آن اجتماع میباشد . هیچ اخلاق جنسی نمیتواند محکوم شود و یا مقبول واقع گردد مگر آنکه در بوته آزمایش قرار گیرد و تمام جوانب آن ، جوانبی که فوقاً بدان اشارت رفت مورد بررسی قرار گیرد . اصلاح طلبان و مرجعین بر این عادت هستند که يك یا حداکثر دو جنبه از يك مشکل را مورد توجه قرار میدهند بندرت میتوان موردی را یافت که نظر جامعی اعم از شخصی یا سیاسی درباره يك مشکل داشته باشد ، همچنین مشکل مینماید که بگوئیم مسائل شخصی مهمتر است یا مسائل سیاسی و ما نمیتوانیم ارتجالاً و فی البداهه اطمینان حاصل کنیم که اگر سیستمی از نقطه نظر شخصی مناسب است از نظر گاه سیاسی نیز مطلوب می باشد .

عقیده شخصی من بر آن است که در بیشتر زمانها وبیشترین مکانها نیروهای روانی مبهمی سبب شده است که انسانها بسوی روشهایی که متضمن خشونت کاملاً بیهوده ای بوده است گرایش یابند و این موردی است که هنوز میتوان در میان اجتماعات متمدن امروزی باز یافت . همچنین عقیده دارم که پیشرفتهائی که در زمینه پزشکی وبهداشت حاصل شده سبب شده است که تغییراتی در اخلاق جنسی بوجود آید تغییراتی که چه از نقطه نظر فردی و چه از دیدگاه سیاسی مطلوب میباشد و همانطور که قبلاً نیز گفته شد افزایش فعالیتهای حکومت در آموزش و پرورش کودکان سبب شده که پدر اهمیت خود را از دست بدهد بحدی که تاکنون در دوران تاریخ سابقه نداشته است .

بنابراین در تنقید جریانات اخلاقی دو وظیفه بر عهده ما می‌باشد  
از یکطرف ما وظیفه داریم که عوامل موهوم پرستی را نابود سازیم  
عواملی که غالباً نیمه هشیارانه هستند و از طرف دیگر وظیفه داریم  
که عوامل جدیدی را که بر حکمت گذشته اثر گذاشته و بدانها نقش  
احمقانه‌ای داده است آشکار سازیم .

برای آن که بتوان یک نظر کلی درباره سیستم موجود حاصل کرد  
من قصد دارم که برخی روشها و سیستمهای گذشته و نیز برخی سیستمهای  
غیر متمدن امروزی انسانها را بررسی کنم .

سپس قصد دارم که سیستم مبهم غرب را توضیح و تشریح کنم و بالاخره  
به بررسی جنبه‌هایی که در آنها اصلاحاتی باید صورت گیرد می‌پردازم  
و مواردی را که امید می‌رود در آنها این اصلاحات صورت گیرد مورد  
مطالعه قرار میدهم .

## بخش دوم

### «جوامع مادر سالاری»

مراسم زناشویی همواره ترکیبی از سه عامل می باشد که بطور کلی میتوان این سه عامل را تحت عناوین عوامل اقتصادی ، غریزی و مذهبی نام گذارد . منظور من آن نیست که در ازدواج این عوامل بطور قاطع قابل تمیز می باشند ، کماکان که در سایر موارد نیز چنین تمیزی امکان پذیر نیست .

تعطیل فروشگاهها در روزهای یکشنبه در اصل دارای ریشه مذهبی است اما در حال حاضر بصورت يك اصل اقتصادی نمایان شده است و همچنین است در مورد قوانین و رسومات مختلفی که با امور جنسی مرتبط میشود .

يك سنت مفيد كه داراي ريشه مذهبي است غالباً بخاطر فايدتي كه دارد پايدار و باقي مي ماند ولي ريشه مذهبي آن فراموش ميشود. تشخيص اين كه چه امري مذهبي و چه امري غريزي است معمولاً ايجاد اشكال ميكند .

مذاهبي كه بر روي اعمال انسان داراي اثر شديد مي باشند عموماً داراي برخي اصول غريزي هستند . از آنجا كه به سنت اهميت بسيار داده ميشود اين موضوع قابل شناخت است و نيز از طريق اين حقيقت كه انسان مي ان چندين عمل كه همگي غريزي و امكان پذير هستند يكي را بر ديگر اعمال ترجيح مي دهد .

براي مثال حسادت و عشق ورزيدن ، هر دو انگيزه هاي فطري مي باشند ، اما مذهب حكم ميكند كه حسادت انگيزه اي پرهيزگارانه است و جامعه بايد بدان متكي باشد در حاليكه عشق بهترين عاملی است كه ميتوان از آن گذشت و آنرا نادیده انگاشت .

اثر عامل غريزي در روابط جنسي معمولاً كمتر از آن است كه گمان ميرود .

در اين كتاب قصد ندارم كه در مبحث مردم شناسي وارد شوم مگر آن كه ضرورت ايجاب كند تا براي روشن شدن برخي مسايل امروزي به مردم شناسي دست بيازم . اما يك مورد وجود دارد كه براي مقصود خود نياز مبرمي به علوم داريم و آن مورد اين است كه نشان دهيم چند عمل وجود دارد كه در خلاف جهت غرايز است و ما ميتوانيم آن اعمال را براي مدت مدیدی انجام دهيم بدون آن كه با غرايز ما تضاد شديدی پيدا كند .

برای مثال این عمل نه تنها میان بربرها و وحشی‌ها بلکه میان اقوام تاحدی متمدن نیز معمول بوده که روحانیون بطور رسمی (و گاه درملاء عام) پرده بکارت دختران را برمیداشته‌اند و از آنها ازاله بکارت می‌کرده‌اند.

در کشورهای مسیحی مذهب مردان را عقیده بر آن بود که ازاله بکارت مخصوص داماد است و باید توسط داماد برداشته شود و اکثر مسیحیان بالاخص مسیحیان عصر حاضر از این رسم مذهبی که يك كشيش ازاله بکارت از دختری بکند اظهار تنفر میکنند و این عمل اگرچه سالیان دراز مرعی میشده ولی با اینحال با غرایز انسانها تضاد دارد. همچنین این عمل را که میزبان همسر خود را به عنوان میهماننداری و میهماندوستی به میهمان قرض بدهد در نظر اروپائیان جدید بطور غریزی تنفرآمیز است با این حال این گونه میهمان نوازی بسیار شایع بوده است. سیستم چند شوهری برای يك سفید عامی که مطالعات زیادی ندارد مخالف طبیعت و غریزه مینماید.

فرزندکشی بنظر میرسد که تضاد بیشتری را با طبیعت انسانی دارا میباشد. ولی حقیقت آن است که انجام این عمل از نقطه نظر نفع اقتصادی صورت می‌گرفته است.

نتیجه آن که هر کجا نفع انسانها به علت وجودی غرایز در خطر می‌افتاده است، انسان غریزه را به سهولت به کناری نهاده و از قلمرو حالات طبیعی خویشتن خارج شده است. بهر حال غریزه امر مبهمی مینماید.

این انحرافات و کنارگذاشتن غریزه امری است که چه در جوامع وحشی و چه در جوامع متمدن بوضوح یافت میشود. در حقیقت کلمه غریزه بامشخصانی که ما از آن سراغ داریم به سختی میتواند پاسخگوی مفهوم رفتار جنسی آدمیان باشد. رفتاری که دور از خشونت است و ظریف مینماید. تنها عملی را که در این قلمرو میتوان از دیدگاه روانشناسی بدان نام غریزه نهاد همان عمل مکیدن پستان توسط کودک میباشد. من نمیدانم انجام عمل جنسی در میان وحشها چگونه میباشد ولی مردم متمدن ناچارند که عمل جنسی را فراگیرند.

برای يك پزشك تعجبی ندارد وقتی يك جفت که مدتهاست ازدواج کرده اند از او سؤال کنند که «چگونه باید بچه دار شد؟» و پزشك درمی یابد که آنها هنوز نمیدانند که چگونه باید مقاربت کنند.

بنابراین اعمال جنسی و فعالیتهای جنسی نمیتواند صرفاً در حیطه غریزه جنسی جای داشته باشد اگر چه بطور طبیعی و فطری يك چنین گرایش وجود دارد و انسان هیچگاه بدون مقاربت احساس رضایت نمی کند چه در وی تمایلی نهاده شده که فقط در اثر مقاربت ارضاء میشود.

در واقع تا آنجا که به انسانها مربوط میشود ما فاقد يك طرح و الگوی کامل و دقیق از رفتار جنسی در آنها می باشیم، در حالیکه از حیوانات يك چنین طرحی را در دست داریم و میتوان گفت که در حیوانات میل جنسی يك غریزه است ولی در انسان چیز متفاوتی است که نزدیک به غریزه میباشد.



در مورد امور جنسی در انسانها میتوان گفت که آنها بخاطر گرایشی که داشته‌اند، این عمل را انجام میداده‌اند ولی ارضاء نمی‌شدند و این نارضایی ادامه داشت تا بطور اتفاقی یا حداقل کم‌وبیش اتفاقی فرا گرفتند که چگونه تاحدی خود را ارضاء کنند و در نتیجه بتدریج و در اثر عوامل اتفاقی دیگر طریق ارضاء کامل را از امور جنسی فرا گرفته و آنرا تکرار کرده ادامه دادند.

آنچه که غریزی است مسلماً نمیتواند با فراگیری همراه باشد و آنچه که در این امر غریزی میتواند باشد همه عمل جنسی نیست بلکه فقط همان گرایش و تمایل به این عمل میتواند يك عامل غریزی باشد و همچنین عمل مقاربتی که با ترضیه میل شهوانی همراه است بطور مسلم از قبل در انسان وجود نداشته بلکه انسان آنرا در اثر مرور زمان فرا گرفته است.

و این امر بصورت يك قانون کلی است که بهترین فعالیت بیولوژیکی فعالیت است که ارضاء کامل به همراه داشته باشد. مشروط بر آن که این عمل را قبل از آن که عادت مخالف آن حاصل شده باشد انسان فرا گرفته باشد.

از آنجا که کلیه جوامع جدید بر اساس خانواده‌های پدر سالاری پایه‌ریزی شده است از این روی کلیه قیوداتی که تحت عنوان پاکدامنی زنان بر پای زنان گذارده میشود بدان خاطر است که این سیستم پدر سالاری تداوم یابد و امکان پذیر باشد.

بررسی این امر که چگونه يك چنین احساس پدر سالاری در

مردان بوجود آمده با اهمیت مینمایند. این مسئله به هیچ وجه تا آن حد که افراد غیر اندیشمند و عامی ممکن است تصور کنند ساده نمی باشد.

احساس يك مادر نسبت به فرزندانش احساسی است که شناخت آن مشکل نمی باشد زیرا که يك ارتباط نزدیک جسمی در هر لحظه از بدو تولد تا پایان دوره شیرخوارگی بین مادر و کودک برقرار می باشد.

اما ارتباط پدر با فرزند يك نوع ارتباط غیر مستقیم است، ارتباطی است تصویری و استنباطی و مربوط میشود به اعتقادی که مرد از پاکدامنی زن خود دارد و این رابطه بین پدر و فرزند بیشتر رابطه عقلانی است تا غریزی. یا حداقل عامل این رابطه ممکن است بخاطر احساسی باشد که پدر دارد چه پدر تصور میکند که باید احساس پدری نسبت به فرزندانش خود داشته باشد.

بهر حال رابطه بین پدر و فرزند يك نوع رابطه الزامی و حتمی نمی باشد. اهالی ساکن ملانزی ( ۱ ) میدانند که مردم دارای پدر می باشند.

اما با این حال در میان آنها پدرها نسبت به فرزندانشان همان محبتی را روا میدارند که پدری با آگاهی از این امر که پدر فرزندش

---

۱- ملانزی بخش بزرگی از سه جزایر بزرگ اقیانوس آرام است که توسط

استرالیا، تاسمانی، گینه جدید، مجمع الجزایر یسمارک، جزایر سالمون، هیبرید جدید، کالدونی جدید، مجمع الجزایر پروس، جزایر فیجی، مجمع الجزایر لوسید احاطه شده است.

میباشد اعمال میکند . در کتبی که مالینووسکی در باره جزیره نشینان  
تروبرباند نوشته جریان آرامی از این احساس پدری را به نمایش  
گذاشته است .

در میان کتبی که مالینووسکی نوشته سه کتاب مشخص تر میباشد .  
این سه کتاب شامل :

سکس و تحریمهای جنسی جماعات وحشی ، پدر در روانشناسی  
ابتدائی و بالاخره امور جنسی وحشیهای شمال غرب ملانزی میباشد .  
مطالعه این کتب برای شناخت احساس پیچیده ای که ما احساس پدری  
می نامیم کمال ضرورت را دارد .

در حقیقت دو دلیل مشخص وجود دارد که ممکن است يك مرد  
را بکودکان خود علاقمند سازد . يك مرد ممکن است بکودکی علاقمند  
شود بدان خاطر که معتقد است که این فرزند اوست و از خود اوست و  
همچنین ممکن است بکودکی علاقمند شود بدان خاطر که میداند این  
فرزند همسرش میباشد .

در آنجا که سهم پدر در تولید کودک نا شناخته است انگیزه ثانوی  
( بدان خاطر که میداند فرزند همسرش است ) عمل میکند .

حقیقت آن که در میان ساکنین جزیره تروبرباند کسی را در  
اندیشه داشتن پدر نیست و این امری است که مالینووسکی مطرح میکند  
و در آن تردید ندارد . مالینووسکی برای مثال دریافته بود وقتی که  
مردی از این جزیره بمسافرتی طولانی رفته بود و پس از یکی دو سال باز  
میگردد و درمی یابد که همسرش فرزند تازه ای بدنیآ آورده خوشحال

میشود . اوقادر نبود دریابد که اروپائیان در باره عفاف و پاکدامنی يك چنین زنی که در غیبت طولانی شوهرش صاحب کودکی شده است چه نظر می دهند و حتی کنایاتی را که آن ها باو میزدند در نمی یافت .

آنچه که نظریه مالینووسکی را تقویت بخشید که ساکنین جزیره تروبر یاند نقش پدر را نمی شناسند آن بود که وی مشاهده کرده بود مردی از این جزیره که دارای خوکهای اصیلی است کلیه خوکهای نر را اخته کرده تاخوکها پروار شوند ، او نمیدانست که با این عمل خود تولیدمثل را در خوکدانی خود قطع کرده است .

ساکنین این جزیره میپندارند که ملائک کودک را می آورد و در شکم مادر جای میدهند . آنها چنین تشخیص داده اند که دختران باکره نمیتوانند حامله شوند زیرا گمان میکنند که پرده بکارت سد طبیعی در مقابل فعالیت ملایک میباشد .

مردان و دختران مجرد در زندگی عشقی خود کاملاً آزاد میباشند ولی بعلت برخی دلایل ناشناخته دختران این جزیره بندرت حامله میشوند . امر غریب تر آنکه ، علیرغم فلسفه ای که در این جزیره در مورد حاملگی وجود دارد اگر دختری حامله شود این حاملگی بشدت ناپسند شمرده می شود اگر چه خود دختر مسئول حامله شدن نمی باشد دیر یا زود دختر از تنوع دوستی خسته شده ازدواج میکند . و بدهکده شوهرش میرود ولی با اینحال آن دختر و کودکانی که آن دختر می آورد متعلق بدهکده ای است که در آنجا بدنی آمده است .

در نظر آن ها شوهر زن هیچگونه ارتباط خونی با فرزندان خود

ندارد و کودکان توارث را بطنهائی از مادر خود میگیرند ، به عبارت دیگر توارث در میان آنها از زنان می باشد .

آن قدرنی که در نقاط دیگر توسط پدرها بر فرزندان اعمال میشود در میان جزیره نشینان ترو بریاند به دایی یا برادر مادری واگذار میشود در اینجا نکته پیچیده دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه روابط برادر با خواهر بشدت تحریم شده است و وقتی که برادر و خواهر رشد یافتند و بسن بلوغ رسیدند هیچگاه حق ندارند بایکدیگر درباره امور جنسی صحبت کنند حتی اگر موضوع صحبت آنها ارتباط ضعیفی با امور جنسی داشته باشد .

در نتیجه اگر چه دایی یا برادر مادری قدرت و نفوذ زیادی بر روی کودکان خواهر یا خواهرزاده های خود دارد با اینحال او بندرت میتواند خواهرزاده های خود را ببیند و این ملاقات زمانی برای دایی دست میدهد که خواهر در خانه نباشد و یا خواهرزاده ها را در خارج از خانه ملاقات کند . این روش پسندیده تأثیر قابل ملاحظه ای را بر کودکان میگذارد بدون آن که اجباری را بر کودکان تحمیل کند و این روشی است که در هیچ کجای دیگر مشاهده نمیشود ، پدر با کودکان اوقات را بخوشی میگذراند ولی حق ندارد که بد آنها دستور دهد در حالیکه دایی آنها که این حق را دارد به آنها دستور دهد اجازه ندارد که با آنها در يك محل باشد .

امر غریب تر آن که ، علیرغم این اعتقاد که کودکان هیچگونه رابطه خونی با پدر خود یا شوهر مادر خود ندارند این گمان وجود دارد که

کودکان باید شبیه به شوهر مادر خود باشند تا به دایی یا برادران و خواهران خود. در حقیقت در نظر آنها بسیار ناپسند است که گفته شود بین يك خواهر و برادر و یا بین يك كودك و مادر شباهتی وجود دارد و حتی اگر بیشترین شباهت بین يك برادر و خواهر و یا بین يك كودك و مادر وجود داشته باشد آنرا انکار کرده و از بازگویی آن خودداری میکنند. مالینووسکی را بر این عقیده است که محبتی که بین پدر و فرزندانش وجود دارد بدان خاطر است که گفته میشود که بین آن دو شباهت وجود دارد و این علاقه به سبب همان شباهت میباشد.

مالینووسکی معتقد است محبت و نوازی که در میان این اجتماع بین پدر و پسر وجود دارد غالباً بیش از محبتی است که در جوامع مرفعی دیده میشود و تا آنجا که مشهود است هیچگونه اثری از عقده ادیپ (۱) وجود ندارد.

مالینووسکی علیرغم بحثهای جدیدی که با دوستان جزیره نشین خود کرد نتوانست آنها را قانع کند که چیزی بنام پدر وجود دارد و منشاء كودك از پدر میباشد. آنها به بحثهای مالینووسکی بدیده داستانهای احمقانه ای می نگرستند که میسیونرهای مذهبی برای آنها ساخته بودند.

مسیحیت، مذهبی پدرسالاری است و بالطبع این مذهب برای کسانی که اعتقادی به وجود پدر ندارد چه از نظر احساسی و چه از نظر هوشی و

---

عقده ادیپ اشاره به نظریه فروید است که بازگو میکند بین هر پدر و پسر مختصمته نهانی بر سر رقابت با مادر وجود دارد و فروید این نظریه را از داستان ادیپ شاه استنباط کرده است.

ادراکی نمیتواند مقبول باشد . درعوض « خالق پدر است » بهتر است گفته شود « خالق دایی است » اما بهر حال بکاربردن این کلام ( خالق دایی است یا خداوند دایی است ) مفهوم کاملی را نمی‌رساند درحالیکه مفهوم پدر بطور ضمنی نمایشگر قدرت و عشق میباشد در حالیکه در مالائزی قدرت متعلق به دایی و عشق از آن پدر است .

این عقیده که مردما خالق کودکان هستند برای ساکنین جزایر تروبر یاند قابل درك نمی‌باشد چه آنها نمی‌توانند فکر کنند که کسی فرزند جنس نر باشد و از جنس نر بوجود آید . از این روی میسیونرهای مذهبی مجبور هستند که قبل از آنکه به وعظ بپردازند حقایقی از فیزیولوژی بدن انسانها و چگونگی تولید مثل را برای آنها بازگو کنند .

هر کس میتواند از نوشته‌های مالینووسکی استنباط کند که میسیونرها در کوششهای مقدمانیشان یعنی آموزش فیزیولوژی هیچگونه موفقیتی کسب نکرده اند و بالطبع نتوانسته‌اند انجیل را بآنها بیاموزند .

مالینووسکی معتقد است و من نیز او را تأیید میکنم که اگر مردی با همسر خود در طول دوران بارداری و هنگام زایمان باقی بماند این امر دال بر آن است که در آن مرد يك نوع گرایش غریزی نسبت به کودک خود وجود دارد و نیز این امر اساس احساس پدری است . مالینووسکی میگوید : احساس پدری در انسانها در بادی امر تقریباً بطور کامل بدون آن که اساس بیولوژی داشته باشد تظاهر کرده ولی مشاهده شده که این احساس عمیقاً در موهبت طبیعی و نیاز از گانیک ریشه دوانیده است ،

مالینووسکی معتقد است که اگر مردی در طول دوران حاملگی همسرش دور از او بوده باشد، در بادی امر بطور غریزی احساس محبتی نسبت به کودک تازه متولد خود ندارد ولی اگر رسوم اخلاقیات قبیله‌ای چنان باشد که سبب شود پدر به جمع کودک و مادر پیوندد محبت ریشه می‌دواند گویی که پدر از بدو حاملگی و دوره زایمان همراه مادر بوده است. در همه روابط انسانی غریزه قدرتمندی وجود ندارد که انسان را بصوب اعمال پسندیده اجتماعی سوق دهد مگر نیروی اخلاق اجتماعی و همچنین در میان جوامع وحشی این چنین است.

رسومات اجتماعی حکم می‌کند که شوهر مادر موظف است که از کودکان مراقبت کند و از آنها تا زمانی که جوان هستند حمایت کند تحمیل این رسم به یک شوهر مادر کار مشکلی نیست چه این تحمیل خود در مسیر و هم جهت غریزه پدری می‌باشد. غریزه‌ای را که در مالینووسکی در مورد موقعیت پدر نسبت به کودکان خود در میان مردم ملانزی قصد دارد تشریح کند من فکر می‌کنم کلی‌تر از آن است که در صفحات کتاب وی آمده است من تصور می‌کنم که در هر مرد یا زنی تمایل به محبت کردن به کودکی که به نحوی بدانها مربوط است وجود دارد حتی اگر این ارتباط چیزی جز سنت یا مقررات و یا حتی در حد دستمزد گرفتن بخاطر مراقبت باشد، در همان مراحل اولیه سبب می‌شود که بزرگسال نسبت به کودکی که از آن مراقبت می‌کند صرفاً بخاطر مراقبتی که از او می‌کند احساس محبت کند و در اکثر مواقع یک چنین محبتی ریشه می‌گیرد. بدون تردید این محبت عمیق‌تر و ریشه‌دارتر خواهد شد زمانی



که مرد میداند که این فرزند متعلق به زنی است که بدو عشق میورزد  
بنابر این احساس محبت نسبت به فرزندان همسر در میان این وحشها  
امری معقولانه مینماید و میتوان این موضوع را با ضرس قاطع بیان داشت که  
قسمت اعظم محبتی که مردمان متمدن نسبت به فرزندان خود روا میدارند  
از همین عامل مایه می گیرد مالدین و سکی در این مبحث پافشاری میکند  
و مشکل میتوان قول ری را در این باره رد کرد چه همه ابناء بشر  
باید از مرحله ای گذشته باشند که هم اکنون ساکنین ثروبر یاند با آن  
مواجه هستند از این روی باید زمانی وجود میداشته که اثری از پدر سالاری  
و اصل پدری نبوده است در میان اجتماعات حیوانی نیز آنجا که اثری از  
پدر مشاهده میشود باید وضعی شبیه به حالت فوق وجود داشته باشد و جز این  
نمیتوان باشد . فقط در میان ابناء بشر است که حقیقت پدری شناخته  
شده است زیرا احساس پدری میتواند صورتگر حالتی باشد که ما با آن آشنا  
هستیم .

# بخش سوم

## سیستم‌های پدرسالاری

بهمحض اینکه حقیقت فیزیولوژی اصل پدری شناخته میشود يك عنصر کاملاً تازه در احساس پدری وارد میگردد عنصری که تقریباً در همه جوامع سبب بوجود آمدن اجتماعات پدرسالاری شده است . آنجای که پدر تشخیص میدهد که کودکش همانطور که در تورات آمده ، بماننده نسل و عشیره اوست احساس پدری نسبت به فرزندش بر اثر دو عامل قوت می گیرد این دو عامل شامل عشق به قدرت و دیگری میل به ابقاء حیات در مقابل ممات است . زیرا اعمال و رفتار اولادان و آیندگان يك مرد از جهتی اعمال و رفتار همان مرد است و بقاء حیات آنها و زندگی آنها گویی زندگی خود اومی باشد جاه طلبی و آرزوهای انسان دیگر به گور خاتمه نمی یابد بلکه ارضاء آنها در اعقایش گویی ارضاء همان

تمایلات وی می باشد و همه آرزوها را انسان در اعقایش باز می یابد و در اعقایش ادامه می یابد. برای مثال خوشنودی و خورسندی ابراهیم را بیاد آورید آن زمان که اطلاع یافت که عشیره اش کنعان را فتح کرده اند. در جوامع مادر سالاری آرزوها و جاذبه های يك مادر در محدوده جاه طلبی های زنانه بوده و از آنجا که زنهای تمایل چندانی به جنگیدن و توسعه طلبی ندارند از این روی توسعه طلبی های آنها بمراتب کمتر از مردان و اجتماعات پدر سالاری می باشد پس میتوان گمان برد که جوامع پدر سالاری دخالت بیشتر همراه با تحريك و انرژی نیروی بیشتری در جوامع مادر سالاری بچشم می خورد جدا از این تأثیر که شاید تا حدی فرضی و تصویری است در جوامع پدر سالاری يك عنصر با اهمیت دیگر نیز ظاهر کرده و آن اصرار ورزیدن و تعصب داشتن به عفت پاکدامنی زنان بوده است. عامل صد درصد غریزی حسادت تقریباً، در نظر بیشتر مردم متمدن خیلی قدرتمند نمی باشد.

قدرت فوق العاده حسادت در جوامع پدر سالاری نتیجه وحشتی است که انسان از مخلوط شدن و ناسره شدن نسل خویش دارا می باشد. این حقیقت را میتوان از این امر باز شناخت که وقتی مردی از همسر خویش خسته شده و همه علایق خویش را به معشوقه اش سپرده است آنگاه که رقیبی بر سر راه او ظاهر می شود آنقدر که در مقابل همسرش حسادت بخرج میدهد نسبت به معشوقه اش حسادتی نشان نمیدهد. يك كودك حلال زاده تداوم نفس خود اوست و محبتی که انسان به فرزند خویش دارد نوعی خود پرستی است. از طرف دیگر اگر كودك حلال زاده یا قانونی

نباشد پدیده‌های غیر واقعی، از کودکی مراقبت میکند که هیچگونه ارتباط بیولوژیکی با او ندارد. از این روی موضوع پدری و مواظبت پدیده تنها عاملی بود که سبب شد زن‌ها پاکدامن و باعفاف بمانند و عفت خویشتن را حفظ کنند. عفاف که در ابتدا جسمی و سپس روانی گردید و این عفاف در دوره ویکتوریا (ملکه انگلستان) بعد اعلای خود رسید. به علت همین عفاف در زنان؛ در اکثر جوامع متمدن روابط بین شوهر و زن رابطه‌ای بر اساس واقعی و دوستی نبوده است، روابط آنها از یکطرف بر اساس فروتنی از طرف زن و نیز وظیفه از طرف دیگر بوده است. افکار اساسی و مقاصد جدی را مرد بخویشتن اختصاصی داده است چه از آن وحشت دارد فکر قوی برای زن ممکن است سبب شود که مرد در چنگال و تحت نفوذ خویش بگیرد. در بیشتر جماعات متمدن تقریباً زنان را از کلیه کارها و امور جهانی باز داشته‌اند و آنها را به عمداً تحمیل کرده‌اند و در نتیجه غیر منتفع و نامفید مینمایند. هر مردی از گفته‌های افلاطون چنین استنباط میکند که او و همجنس‌اش تنها هدف عشق‌های مقدس میباشند.

این تعجبی ندارد وقتی که درمی‌یابیم که تمام موضوعاتی که جالب و دلپذیر می‌باشند برای زن‌های آتنی تحریم شده بودند. (منظور آتن باستان است) همچنین همین روش برای زن‌های چینی وجود داشته منتهی تا عصر کنونی این روش اعمال میشده است و در ایران نیز در روزهای بزرگ شریاری این روش مرعی بوده و در بسیاری از دوره‌ها و اماکن چنین مواردی دیده شده و میشود.

زیربنای عشق ، عشقی که به عنوان رابط بین مرد و زن میباشد  
بخاطر اطمینان از حلال زاده بودن کودکان ویران شده است . و نه تنها  
عشق بلکه کلیه یارها و مدد‌هایی که زن میتواند به تمدن و متمدن  
شدن بکند به علت همین دلیل متوقف شده است .

سیستم اقتصادی بالطبع تغییر یافت آنگاه که روش توارث دگرگون  
گردید . در یک اجتماع مادرشاهی و مادر سالاری کودک امور ذاتی خود را  
از دایی به ارث می‌برد در حالیکه در جامعه پدر سالاری کودک خصایص  
و امور ذاتی خود را از پدر به ارث می‌گیرد . رابطه پدر و پسر در جوامع  
پدر سالاری نزدیکترین رابطه‌ای است که دو جنس مذکر میتوانند  
داشته باشند در حالیکه در هر سیستم دیگری غیر از آن رابطه دو جنس مذکر  
تا این حد نزدیک به یکدیگر نمی‌تواند باشد و رابطه آنها نسبت به جامعه  
مادرشاهی دقیقاً نزدیکتر میباشد زیرا همانطور که قبلاً ملحوظ گردید  
امور و کارهایی که در جامعه پدر سالاری وابسته به پدر میباشد در جامعه  
مادرشاهی بین پدر و دایی تقسیم می‌گردد ، محبت و مراقبت از وظایف پدر  
است در حالیکه قدرت و تملک از وظایف دایی بشمار می‌رود . به‌علاوه  
آشکار است که منسوج خانواده در جامعه پدر سالاری بافته‌ای نزدیک به هم  
می‌باشد و انفصال آنها نسبت به خانواده‌های ابتدایی کمتر می‌باشد .

بنظر می‌رسد که این تنها از ره آورد های سیستم پدر سالاری است که  
مرد مایلند در عروسه‌هایشان پرده بکارت ببینند در حالیکه در سیستم  
مادر سالاری زنان جوان به آزادی با مردان جوان به معاشرت و معاشرت  
مشغول می‌شود . وقتی که شایع شد هر گونه تماس جنسی خارج از قلمرو

ازدواج ناپسند است این عمل ناپسند شمرده شد و زنها ترغیب شدند که به این عمل دست نیازند .

پدران حقیقت موجودیت و ارزش خویشتن را شناختند و در همه حال کوشیدند تا از این شناخت بیشترین بهره را کسب کنند تاریخ تمدن بطور صریح گویای زوال تدریجی قدرت پدری است .

قدرت پدری که در بیشتر کشورهای متمدن درست قبل از آغاز تاریخ نویسی به اوج خود رسیده بود .

نیاکان پرستی که هنوز نیز در عصر کنونی در ژاپن و چین ادامه دارد به عنوان یکی از مشخصات جهانی تمدن ابتدایی جلوه گر شد . پدر قدرتی مطلقه بر کودکان خود داشت و این قدرت بسیاری موارد را شامل میشد بطوری که در روم مرگ و زندگی کودکان درید قدرت پدر بوده . دختران در تمام طول دوره تمدن و پسر ها در بسیاری از کشور ها بدون رضایت پدر اجازه ازدواج نداشتند . و غالباً وابسته به تصمیم پدر بود که آنها با چه کسی ازدواج کنند . زن در هیچ دوره از زندگیش دارای موجودیتی مستقل نبود و او درس تا سر عمر فاقد استقلال بود . موجودی بوده که در ابتدای تابع پدر و سپس به تبعیت شوهر در می آمد . در همان زمان يك زن مسن ( مادر شوهر ) اختیاری تام در امور خانه داری داشت پسران او با همسرانشان همه در زیر يك سقف با او زندگی می کردند و عروسهايش بطور کامل تابع مادر شوهر بودند . تا همین اواخر عصر معاصر نیز مشاهده شد که عروسها از فشار و عذابهای مادر شوهر دست بخود کشی زده اند و آنچه که هنوز در چین مشاهده میشود نشانه ای از تمدنی است که جهانی و همه جا گیر بوده و در اروپا و آسیا تا همین سالهای اخیر

نیز مرعی میشده است. وقتی مسیح گفت که او مبعوث شده تا پسرها بر علیه پدرها و عروسها را بر علیه مادرشوهرها برانگیزد این اندیشه او ناشی از رفتار خانواده هایی بوده که هنوز هم در خاور دور نظایر آنها مشاهده میشود قدرتی را که پدر در وهله اول با تفوق جسمانی که داشت بدست آورد از طریق مذهبی نیز تقویت شده زیرا در بسیاری از مذاهب این عقیده وجود دارد که خدایان از حکومت مردان دفاع می کنند .

نیاکان پرستی و یا چیزی شبیه به آن بسختی گسترش و رواج یافت . عقاید مذهبی مسیحیت همانطور که تا کنون ملاحظه کرده ایم از عظمت پدر بسیار به سخن پرداخته است .

جوامعی که دارای سازمان سلطنتی و اشرافی میباشد و نیز موضوع وراثت در همه جا بر اساس قدرت پدری پایه ریزی شده است . در روزگاران نخستین انگیزه های اقتصادی این سیستم را تحکیم می بخشیده است . هر کس میتواند از علم تکوین دریابد که چگونه انسانها آرزو مند بوده اند که فرزندان و اخلاف متعدد داشته باشند و تا چه حد آنهایی که تعداد زیادی فرزند و اولاد و اعقاب داشته اند از این امر بهره مند میشده اند توالت و تکثیر پسر ها بهمان نسبت که گله های گاو و گوسفند بدانها بهره میرسانیده مفید بقایده می بوده است . از این روی است که در آن روزگاران «یهوه» مرد ها را با افزایش نسل و افزودن تعداد فرزندان تشویق می کرده است .

اما همانطور که تمدن گام به پیش می نهاد شرایط اقتصادی نیز تغییر می یافت . به نحوی که مفاهیم مذهبی که زمانی مشوق انسانها در رفع جویی

و خودپرستی بود، تغییر یافته و همه آنها مفاهیمی ناپسند ملال انگیز گردیده بود پس از آن که امپراطوری روم به اعتلای خود رسید در میان رومیان ثروت مند و اشراف خانواده های بزرگ و پر جمعیت دیده نمیشد . در طول قرون که روم در اعتلای خود بود اشراف زادگان و نجیب زاده های رومی علیرغم پند های موعظه گران موعظه گرانی که امروزه نیز بدائیات وجهی نمیشود و سخنان شان منشاء اثری نمی باشد - به نابودی گرائیدند . طلاق امری ساده و عمومی گردید ، زنان طبقات بالای اجتماع صاحب مقامی در سطح مردان گردیدند و قدرت پدری کمتر و کمتر شد .

پیشرفت ها و مراحل را که روم گذراند از بسیاری از جهات شبیه مراحل و حالات دنیای کنونی ما بوده اما این پیشرفت ها فقط به اشراف محدود می گردید . و این پیشرفت ها افرادی را که در شمار آن طبقه یعنی اشراف نبودند دچار ناراحتی و فشار می کرد . تمدن باستانی برخلاف تمدن ما ملال آور و رنج آور بوده است چه محدود به چند درصد و نواده های کوچکی از نفوس می گردیده است همین عدم تعمیم پیشرفت در کلیه سطوح اجتماع سبب میشد که اگر چه امپراتوری روم پایدار بماند ولی تزلزل پذیر باشد و بالاخره تسلیم موهوم پرستی شدند و موج خرافات طبقات پائین اجتماع فرا گرفت .

هجوم عقاید مسیحیت و هجوم بربر ها سبب درهم ریخته شدن عقاید یونانی رومی گردید . در حالی که سیستم پدر سالاری باقی ماند و حتی واگر با سیستم پدر آریستوکراسی روم مقایسه شود قدرتمند تر نیز گردید :



سیستم پدرسالاری معهدا خود را با عناصر جدید و موقعیت‌های تازه وفق داد بدین معنی که از میان دکترین مسیحیت درباره روح ورستکاری، نظرگاه مذهب مسیحیت در باره امور جنسی و فردیت را بیرون کشید . البته هیچیک از جوامع مسیحیون نمیتوانند بی پرده و روشن با مسایل بیولوژیکی که تمدن خاور دور با آن مواجه شده بود روبرو شوند .

همچنین موضوع فردیت در جوامع مسیحی بتدریج تحت نفوذ سیاست کشورهای مسیحی قرار گرفت و هر یک فردیت را از دیدگاه خودشان می‌نگریستند ، در مقابل وعده جاودانگی شخصی سبب شد منافعی را که انسان از ابقاء فرزندان و اعقاب خود می‌گرفت در هم ریزد چه انسان تصور می‌کرد تنها راه ممکن یا نزدیکترین راه جهت جاودانگی ابقاء اعقاب و فرزندان میباشد .

جوامع جدید اگر چه هنوز با سیستم پدرسالاری اداره میشوند ولی با اینحال بوضوح، آن اهمیت را که قدرت پدری در گذشته داشت از دست داده است. همین طور نیز قدرت خانواده نسبت به گذشته بشدت فقدان حاصل کرده است . امیدها و جاه طلبی انسانهای امروزی در حد زیادی متفاوت با زمان پدرسالاری در دوره تکوین است ، امروزه انسانها ترجیح میدهند که از طریق یافتن مقامی شامخ در دستگاه دولت به عظمت برسند و دیگر همانند گذشته به کثرت فرزندان اهمیت نمی‌دهند . معهدا این تغییر در حقیقت قسمتی از مذهب مسیحیت میباشد .

چگونگی حاصل آمدن این تغییرات و طریقی را که مذهب ، اثر بر نظرات انسانها در مورد ازدواج و خانواده گذارده است بعدها مورد بررسی قرار می‌گیرد .

## بخش چهارم

### پرستش آلت مردی ، زهد و گناه

از بدو شناخت حقیقت اصل پدری ، امور جنسی در مذهب از اهمیت خاصی برخوردار گردیده است تنها دلیل این امر آن است که مذهب خود را در هر امری که سحر آمیز و مهم بنماید دخالت میدهد .

باروری اعم از آن که در مورد محصولات زراعی یا گله های گاو و گوسفند یا بچه آوری زنان باشد در عصر کشاورزی و در دوره شبانی حایز اهمیت بسیاری بوده است محصولات زراعی همیشه نتیجه مطلوب نداشته و مقاربت همواره با حاملگی همراه نبوده است . در این جاست که مذهب و جادوگری برای نیل به نتیجه قطعی و مطلوب قد علم کرده است . بر طبق عقاید معموله که جادوگری دارای قدرت همدردی است تصور میشود که باروری انسانها سبب میشود که خاک نیز تشویق و

ترغیب شده به باروری بپردازد. و باروری انسانها که خود در اجتماعات بدوی از ارزش خاصی بهرمنده بود، از طریق مراسم مذهبی و جادوگری تقویت میشده است. در مصر باستان در آن زمان که کشاورزی قبل از پایان دوره مدارس لاری پای گرفت، عامل مهم جنسی در مذهب آلت تناسلی مردی نبود بلکه آلت تناسلی زنان بود که بهمانند صدف نمایش داده میشد و مظهر آن صدف بود و برای آن قدرتهای جادویی قایل بودند. این مرحله (یعنی پرستش آلت زنانه) در مصر، بعدها به همراه بسیاری از تمدن باستانی تغییر یافت و عامل جنسی در مذهب شکل آلت تناسلی مردانه بخود گرفت و این آلت مورد پرستش واقع شد.

در این مورد «رابرت بریفالت» طی بخش کوتاهی تحت عنوان «امور جنسی در تمدن (۱)» به بهترین طریقی این پرستش و این امور را نشان داده است جشن های فستیوالهای کشاورزی (به گفته رابرت بریفالت) و بالاخص جشن هایی که برای بذرافشانی و خرمن چینی برگزار میشده و در همه جهان و در همه دوره ها مرعی میشده است یکی از بارزترین نمونه های آزادی عمومی جنسی بوده است.

کشاورزان الجزایری با هر گونه کنترل و تحدیدی که در مورد آزادی جنسی در زنان صورت میگردد مخالفت میورزند زیرا معتقدند که محدود کردن این آزادی از طریق امور اخلاقی سبب میشود که به فعالیتهای

---

۱ - این کتاب توسط S.D. Schmalhausen و V. Claverton

و با مقدمه ای از هاولوک الیس چاپ و منتشر شده است.

لندن شرکت ژرد آلن و آنوین ۱۹۲۹.

زراعی آنها لطمه وارد شود. جشن‌های بذرافشانی یا «دسموفوریا» که در میان مردم آتن مرسوم بوده، مشخصات اصلی خود را که همان بارور کردن محصولات از طریق جادویی است حفظ کرده بود منتهی به طریقی خفیف‌تر.

در این جشن‌ها زنها با خود نشانه‌هایی را حمل میکردند که با آلت تناسلی مردانه میمانست و سخنانی وقیح را با صدایی بلند ادا میکردند. «ساتورنالیا» جشنهای بذرافشانی رومیان بود و ادامه آن جشن‌ها در اروپای جنوبی مشاهده میشود و امروزه کارناوال دنباله همان جشن‌هاست.

در آن جشن سمبل‌ها و علامت‌های ذکر مانند حمل‌میشده و مراسمی که امروزه در اروپا به عنوان کارناوال اجرا میشود، فقط اندک تفاوتی با مراسمی دارد که در «سیو» و «داهومی» اجرا می‌گردد، اجرای این جشن‌ها و مراسم که تا همین سالهای اخیر ادامه داشته نمایشگر تصورات انسانها درباره تولد مثل و باروری بوده است.

در بسیاری از نقاط جهان، چنین می‌اندیشیده‌اند که ماه (ماه را به عنوان جنس مذکر تصور می‌کرده‌اند) پدر واقعی همه کودکان میباشد. (۱)

---

۱ - بر طبق نظر ساکنین ایالت «ماتوری» ماه شوهر دایمی یا شوهر حقیقی همه زنان است. بر طبق نظری که اجداد و پیشینیان ما داشته‌اند هم‌اغوشی یک‌مرد با همسرش اهمیتی ندارد، ماه شوهر حقیقی زنان می‌باشد، نظریاتی مشابه همین عقاید در سراسر جهان وجود داشته است و بطور آشکاری نمایشگر این عقیده است که نقش پدری در تولید مثل اهمیتی ندارد و این عقاید ناشی از دورانی است که انسانها نقش پدر را بطور کامل نمی‌شناخته‌اند.

این نظر البته مربوط به پرستش ماه می گردد و با ماه پرستی رابطه دارد. اگرچه ذکر این مطلب ارتباط مستقیم با بحث ما ندارد ولی بی مناسبت نیست که گفته شود که تضادی بین پرستش ماه و پرستش خورشید وجود داشته است و نیز بین تقویمهای شمسی و قمری تفارق موجود میباشد.

تقویم در همه موارد نقش مهمی را در مذهب ایفا کرده است. در انگلستان تا ابتدای قرن هجدهم و در روسیه تا اوایل انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ از تقویمی ناصحیح و غیر دقیق استفاده میشد چه مردم را بر این تصور بود که استفاده از تقویم گریگوری دال بر پاپ پرستی است.

همچنین از تقویمهای قمری که ناصحیح میباشد در بسیاری از نقاط استفاده میشده چه این تقویمها مورد تأیید روحانیون ماه پرست بوده است و پیروزی تقویمهای شمسی خیلی کند صورت گرفته است در مصر تضادی که بین طرفداران تقویم شمسی و قمری وجود داشت سبب يك جنگ داخلی گردید.

این گمان ممکن است بوجود آید که اطلاق جنس مذکر به ماه که هنوز هم در آلمان تحت عنوان يك بحث گرامری ادامه دارد از همین امر منشاء گرفته باشد.

ماه پرستی و هوریا مهر پرستی هر دو در مسیحیت ریشه دوانیده اند چه تولد مسیح در انقلاب شتوی یا زمستانی واقع شده در حالیکه قیام وی در عید فصح که ماه در بدر کامل بوده است حادث شده است، اگرچه

انتساب هر گونه میزانی از منطق به تمدن اولیه دوران واقعیت مینماید ولی معیناً پیروزی هور پرستان بر ماه پرستان در هر کجا که صورت گرفته مدیون این حقیقت است که نقش خورشید بر محصولات زراعی به مراتب بیش از تأثیر ماه بر محصولات کشاورزی بوده است و بر طبق نظر ساتورنالیها، اثر خورشید بر محصولات زراعی عموماً در فصل بهار بوده است.

نمونه‌های بارزی از پرستش آلت تناسلی در مذاهب باستانی مشاهده میشود و همین نمونه‌ها سلاحهایی بدست روحانیون و بزرگان دین میدهند تا با این مذاهب به مجادله برخیزند.

علیرغم مجادله‌هایی که بر سر پرستش آلت تناسلی مردی در قرون وسطی وجود داشته با این حال آثاری از این پرستش را در آن دوره میتوان بازیافت و تنها آئین پروتستانها بود که توانست بکلی آثار این اندیشه را محو سازد.

در فلاندر و فرانسه قدیسینی که تقدس آنها وابسته به آلت تناسلی بوده امر غیر عادی نمی نمود، قدیسینی نظیر «سنت ژیل» در «بریتانی» و «سنت رنه» در آنژو، «سنت گرلوشن» در بورگ، «سنت رنو» و بالاخره «سنت آرنو» از میان این قدیسین «سنت فوتن» در جنوب فرانسه شهرت بیشتری را کسب کرده است وی شهرت خود را مدیون آن است که اولین اسقف لیون بوده است.

وقتی که زیارتگاه او در «امبرون» توسط «هوگنتها» تخریب شد. نشانه ذکر مانند که ذکر مقدس بود از میان خرابه‌ها سالم بیرون

کشیده شد. بر روی این نشانه ذکر مانند از بس شراب نذری ریخته بودند سرتاسر رنگ سرخ شراب را بخود گرفته بود. پیروان سنت فوئن شراب نذرمی کردند تا نازایی یا سستی کمر (عنین) آنها بهبود یابد و تریب نذر از آن قرار بود که از جام شراب جرعه‌ای می نوشیدند و سپس بقیه جام را بر نشانه ذکر مانند خالی می کردند.

در دنیای باستان تقدیس شمردن فاحشگی بسیار رواج داشته است و این یکی دیگر از نهادهای دنیای باستان است در برخی کشورها زنهای محترم به معبدی میرفتند و بایک راهب یا هریسگانه‌ای که به علتی به آنجا آمده بود هم خوابگی می کردند.

در مواردی دیگر راهبه‌ها خودشان فاحشه‌های مقدس نامیده میشدند. احتمالاً همه این رسوم و سنن بدان خاطر بوده است که خداوند باروری را تضمین کند و این اعمال بخاطر رضایت خدا بوده است و یا آن که از این طریق می خواسته‌اند افسون کرده و بر باروری و حاصلخیزی محصولات زراعی خود بیفزایند.

آنچه را که تا کنون بررسی می کردیم يك روی سکه بود یعنی روی موافق مذهب با امور جنسی بود ولی پهلویه پهلوی این روی موافق، روی مخالف نیز قرار دارد و این عدم موافقت با امور جنسی از دیر باز مشاهده شده است و هر کجا که دین مسیحیت یا بودایی ترجیح میداده که با امور جنسی موافقت یا مخالفت کند پیروزی کامل در مقصود خود حاصل کرده است « و سترمارك (۱) » نمونه‌های متعددی عرضه میدارد دال بر آن که در

ازدواج امری باطل و معصیت با وجود دارد. همچنانکه در روابط جنسی بطور کلی این معصیت موجود می باشد.

در بسیاری از نقاط جهان که بطور کامل از تأثیر نفوذ مسیح یا بودا نیز بر حذر بوده اند باز هم مشاهده شده که برخی از راهب یا راهبه ها سوگند یاد کرده اند که برای همیشه در عزوبت و تجرد زندگی کنند. در میان یهودیان نیز فرقه سینیون (۱) فرقه ای است که هرگونه عمل جنسی را ناپاک می شمرد.

بنظر می رسد که این نظریه دردنیای قدیم حتی در میان افرادی که به سختی با مسیحیت دشمن بودند پای گرفته بود. در امپراطوری روم باستان در حقیقت يك نوع گرایش عمومی به زهد و ریاضت کشی شایع شده بود.

مکتب اپیکوری که متکی بر لذت نفس می باشد در میان جامعه متمدن یونان و روم تقریباً محو و نابود شد و مکتب رواقی جایگزین آن گردید مکتبی که هدف عالی آن تزه و ریاضت کشی بود. از بسیاری از بخش های مشکوک کتاب های مقدس بر می آید که مردها نسبت بزنها حالت رهبانیتی داشته اند و این رهبانیت با میل رجولیت قوی که در بخشهای قدیمتر عهد قدیم (۲) ذکر شده بسیار متفاوت می باشد.

---

۱- سینیون یا « Essence » فرقه ای که دو قرن پیش از مذهب مسیح در فلسطین بوجود آمده بود.

۲- Oldtestament قسمتی از کتاب مقدس است که شامل چند بخش بوده و مطالب آن تقریباً در هر چهار انجیل مشترك می باشد.



پيروان مكتب افلاطونی جديد دارای سبك تزهده و رياضت كشی شبیه  
تمسك نفس مسیحیان بوده اند .

از ایران این عقیده برخاست که «ماده» (۱) چیزی پلیداست و این  
دکترین بعدها بمغرب زمین راه یافت .

همراه این دکترین این عقیده ضمیمه شد که مقاربت های جنسی  
کاری پلید و ناپسندی است . اگر چه این نظر برای کلیسا يك هدف عالی  
نبوده است ولی چون قصد ندارم که در این فصل درباره کلیسا بحث کنم  
مطالعه آنرا بیخوش بعدی واگذار میکنم .

آنچه که آشکار است آن است که در برخی شرایط و موقعیت ها  
انسانها از امور جنسی و جنس مخالف حذر می کرده اند ، وقتی این حالت  
پیش می آید و شایع میشود آنقدر طبیعی مینماید که گرایش بسوی جنس  
مخالف طبیعی است .

برای قضاوت در این که چه نوع سیستم جنسی میتواند طبیعت  
انسان را ارضاء کند ضرورت آن حاصل میشود که به بررسی روان انسانها  
پیردازیم .

باید در ابتدا گفته شود که نگریستن باینگونه اعتقادات بعنوان  
سرچشمه و منبع حالات انسان بیفایده است اعتقاداتی از اینگونه در مرحله  
اول باید از يك حالت روانی ملهم شده باشد و نتیجه يك حالت استثنائی  
است . این حقیقتی است که وقتی يك چنین اعتقادی در انسان ظاهر میشود  
بدان معنی است که آن حالت روانی در انسان تداوم یافته است ، اما

---

۱ - Matter منظور ماده در مقابل روان است .

بسختی میتوان پذیرفت که آن حالت علت اولیه و اصلی مخالفت با امور جنسی باشد .

دو عامل اصلی سبب مخالفت با امور جنسی میشود . من باید بگویم این دو عامل یکی حسادت و دیگری خسته شدن از امور جنسی است ، هر زمان که خسد پیاخیزد حتی اگر حسادت اندك و ناچیز باشد . با این حال يك نوع بی میلی و تنفر از امور جنسی در مظاهر میکند و شهوت و تمایل به امور جنسی تنفر آمیز مینماید . يك مرد كاملا غریزی (انسانی که تحت فشارهای تمدن اجتماعی قرار نگرفته است) اگر میتواند ، میخواست که همزنها او را دوست داشته باشند و فقط او را و هر گونه عشق و علاقه ای که يك زن نسبت به مرد دیگری غیر از او ابراز کند در او هیجان و خشمی را بوجود می آورد که این خشم ممکن است بسادگی تحت نفوذ امور اخلاقی محکوم گشته و نابود شود .

این حسادت بالاخص زمانی که آن زن همسر آن مرد باشد بیشتر و شدیدتر گل میکند . در آثار شکسپیر میتوان از این نمونه ها باز یافت از جمله آنکه در کاراکترهای مرد و دیگر شخصیت های داستانی شکسپیر مشاهده میشود که آنها علاقه ای ندارند که زوجه های شان دارای تمایلات شهوانی باشد .

بر طبق نظر شکسپیر زن ایده آل کسی است که خود را بخاطر وظیفه به شوهرش تسلیم میکند و در آغوش او میرود و در آن اندیشه نیست که دارای معشوقی باشد چه امور جنسی و فعالیت های جنسی در نظر آن زن امری نامساعد و نامطلوب است و او این عمل را تحمل میکند تنها بدان

خاطر که قانون اخلاق بوی حکم میکند که چنین کند ، يك شوهر غریزی  
وقتی که درمی یابد که زنش با او خیانت کرده است احساس تنفر شدیدی  
سراپای وجود او را نسبت به همسرش و نسبت به رفیق زنش فرا می گیرد  
و این آمادگی را پیدا میکند که بپذیرد کلیه امور جنسی رفتارهای حیوانی  
و وحشیانه است .

بالاخص این پذیرش زمانی شدیدتر میشود که مرد در اثر کهولت  
عنین شده و بادر اثر فعالیت های مداوم و خارج از اندازه چارناتوانی جنسی  
شده باشد و از آن جاکه مردان مسن در هر جامعه ای دارای نفوذ بیشتری  
از جوانان میباشند، طبیعی است که عقاید رسمی و احیاناً صحیح از طرف  
این پیر مردان ناشی میشود. و چون طبیعت پیر مردان چنان است که امور  
جنسی را خیلی داغ نمی پسندند و بالطبع در هر جامعه ای امور جنسی نمیتواند  
مقبول واقع شود و مطابقت با آنطور که جوانان شور عشق در سر دارند  
داشته باشد .

خستگی از امور جنسی یکی از زرد آوردهای جوامع متمدن است،  
يك چنین تنفر و خستگی از امور جنسی نباید در میان حیوانات دیده شود  
و همچنین در جوامع غیر متمدن بندرت دیده میشود . در جوامعی که  
خانواده های آن بر سیستم وحدت زن و شوهر (۱) استوار است ظهور يك  
چنین حالتی خیلی نادر است و اگر مشاهده شود در معیاری اندك

---

۱ - Monogamic - نوعی از زناشویی است که مرد در يك زمان

فقط میتواند يك همسر داشته باشد و زن نیز به همین طریق .

میباشد . زیرا انگیزه تنوع طلبی در مردان از نظر روانی سبب میشود که میل آنها به امور جنسی افزایش یابد .

همچنین بعید نمی نماید وقتی که زنان آزاد باشند که بنا بر میل خود خواسته جنسی مردان را بر آورده نکنند . چه این مورد شبیه موردی است که حیوانات ماده از تمنیات نرها طفره میروند و تازمائی که بر آنها ثابت نشود که حیوان نر باندازه کافی تحریک شده خود را تسلیم نمی کنند .

اگر چه بندرت میتوان زنان را در چنین حالتی باز یافت زیرا یافتن يك انسان کاملاً غریزی کار مشکلی است چه هر آنقدر انسان غریزی باشد باز هم غرایزش تحت تأثیر فشار تمدن و اجتماع قرار می گیرد ، آنچه که بیش از هر چیز سبب میشود که انسان از غرایز دست بکشد و یا آنچه که بیش از هر چیز غرایز انسان را نابود میکند عامل اقتصادی میباشد .

زنان شوهر دار و فاحشه ها هر دو از طریق جاذبه جنسی خود امرار معاش میکنند چه آنها در آن لحظه که خود را تسلیم می کنند این تسلیم بخاطر میل و خواهش جنسی خودشان نمی باشد بلکه بخاطر تمایل مرد است و این عامل سبب میشود آن مانعی که در سر راه خستگی جنسی حاصل شده است برداشته نشود چه وقتی عمل جنسی به عنوان يك وظیفه نمود کنند دیگر آن ارزش اولیه خود را نمیتواند داشته باشد . متعاقباً مردانی که از تربیت و اخلاق ریشه داری برخوردار نیستند ، آمادگی پیدامی کنند که بطور افزایشی به این عمل ادامه دهند و نتیجه تداوم این عمل

تفر از امور جنسی است که بطور طبیعی کشانیده شدن به طر فزهد و ریاضت کشی است .

آنجا که حسادت و خستکی جنسی مشترکاً نمود کند ، همانطور که غالباً نیز میباشد ، مخالفت ورزیدن با امور جنسی به اعلی درجه خود میرسد . تصور میکنم عامل اصلی آمادگی جهت ریاضت کشی و تزه در جوامعی که دارای آزادی جنسی شدید میباشد همین حس حسادت و خستکی از امور جنسی است .

عزوبت و تجرد به عنوان يك پدیده تاریخی مطمئناً دارای منشاء و ریشه های دیگری نیز میباشد .

راهب ها و راهبه هایی که خودشان را وقف خدمت به خدایان میکنند و هیچگاه تن به ازدواج نمیدهند ممکن است که تصور شود که آنها با همان خدایان ازدواج کرده اند از این روی آنها مجبورند که تا پایان عمر از هر گونه مقاربت جنسی با موجودات فانی پرهیز کنند . آنها بالطبع بطر زاستثنایی و غیر عادی مقدس و پاک مینمایند و از همین روی بین تجرد و تقدس يك نوع ارتباط حاصل میشود .

در همین زمان ما در کلیساهای کاتولیک راهبه ها به عنوان عروسان مسیح نامیده میشوند . و این مسلماً یکی از دلایلی است که چرا اینگونه زنان از مقاربت جنسی با انسانهای فانی دوری میکنند .

من گمان میکنم که عوامل و علل مبهم دیگری غیر از آنچه که فوقاً بررسی شد در تشدید ریاضت کشی و تزه از دیر باز وجود داشته که و اثر آن تا به امروز باقی مانده است .

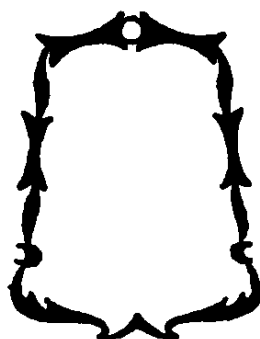
اعصاری در جهان وجود داشته که زندگی در آن دوران و اعصار  
دلپذیرتر بوده است ، منظور از آن اعصار ، دوران‌هایی است که مردم  
خوش‌بنیه و قدرتمند بوده‌اند . و وقتی که خواست‌های دیوی انسانها  
کامل شود همه آنها راضی و خوشنود می‌گردند . و نیز اعصار وادواری  
بوده که مردم غمگین و ناراحت بوده‌اند و این حالت رجعت میکند به  
زمانی که خواست‌های مردم اجرا نمی‌شده چه به علت برخی از عوامل  
طبیعی انسانها نمیتوانسته‌اند کلیه امیال خود را برآورده سازند .

آنگاه در این اعصار انسانها برای تسلی بخشیدن بخود و پیرکردن  
این خلاءهای طبیعی به طرف ماوراء الطبیعه و عالم روحانی روی  
آورده‌اند .

سلیمان قهرمان کتاب « آواز آوازاها » ر ابا سلیمان قهرمان  
« کتاب جامعه » مقایسه کنید . کتاب اولی نمایشگر دنیای قدیم و نمایشگر  
ربیعان و اوج آن دوران است و کتاب دومی گویای دوران حسیض و نزول  
عصر قدیم است .

علت این نفاق و تفاوت چه بوده است ، من قادر به تشریح دقیق آن  
نیستم . شاید عامل آن امری خیلی ساده جسمانی نظیر جایگزین شدن  
نمدن شهر در زندگی آزادانه روستایی و یا همانند آن بوده است . شاید  
فلاسفه و اوقی کبد هایشان خوب کار نمی‌کرده و شاید نویسنده « کتاب جامعه »  
تصور می‌کرده که همه چیز بیهوده و پوچ است زیرا او نمی‌توانسته همه  
چیز را تحت اختیار خود در آورد . بهر حال بدون تردید يك چنین  
حالتی ممکن است انسان را مجبور سازد که امور جنسی را محکوم کرده

آنرا طرد کند . احتمالا علت‌هایی را که مایبان داشتیم و همچنین علل مختلف دیگر مشترکاً سبب شده‌اند که در دوران باستان ناراحتی‌هایی بوجود آید که تزه دور یا ضت کشی به عنوان یکی از نشانه‌هایی این ناراحتی نمودار گردیده باشد . متأسفانه در آن عصر حضيض و پست بود که دین مسیح شکل گرفت . مردان قدرتمند اعصار بعد نیز مجبور شدند که تحت نفوذ همین دین قرار بگیرند و از مواهب زندگی برخوردار نشوند و از انسانهایی پیروی کنند که هیچیک از ارزشهای بیولوژیکی رانمی شناختند ارزشهایی که در تداوم زندگی اثرشیدی دارند . این مطلب بهر حال وابسته به بخش بعدی است .



## بخش پنجم

### « اخلاق مسیحیت »

وسترمارک میگوید: زناشویی در خانواده‌های بیشتر ریشه‌دوانیده تا خانواده در زناشویی. این نظر در قبل از دوران مسیحیت بدیهی و آشکارتر بود اما ظهور دین مسیح ازدواج را بصورت مقصودی بزرگ نمایان شد از این روی نیاز به تشریح و توضیح یافت؛ دین مسیح و بالاخص سنت پل نظریه جدیدی در ازدواج عرضه داشتند. در نظریات آنها ازدواج نه بخاطر تولید مثل بلکه بمنظور جلوگیری از گناهانی نظیر زنا و فسق و فجور بود.

نظریات سنت پل درباره ازدواج شامل چهار رساله است و چنان به روشنی سخن گفته شده که نیازی به پرسش را ایجاد نمی‌کند. در رساله نخست از قرنتیان سخن رانده است. گویا قرنتیان مسیحی دارای روابط نامشروعی با نامادری خود بوده‌اند (مراجعة شود به جلد اول قرنتیان بخش پنجم



صفحه اول) ولی احساس میکند که ضرورت دارد این موقعیت را با تأکید هر چه بیشتر بکوباند. نظریاتی را که وی در این چهار رساله عرضه داشته به شرح ذیل می باشد:

۱ - حال آنچه را که برای من نوشتید: برای مرد نیکوست که با زنی تماس نگیرد.

۲ - بر حذر باشید از زنا و هر مردی را بر همسرش بگذارید.

۳ - بگذارید تا شوهران را بر زنان نکویی باشد و نیز زنان را بر شوهران.

۴ - زن را بر بدن خویش اختیاری نیست مگر شوهرش را و نیز شوهر را اختیاری بر بدن خود نیست مگر زن را.

۵ - از یکدیگر دوری نکنید مگر بر رضایت یکدیگر و برای کوتاه زمانی و این جدایی برای آن باشد که خود را تشحیذ کنید به روزه عبادت و به نزد یکدیگر باز آئید که شاید شیطان شما را وسوسه کند بخاطر ناپرهیز کاریتان.

۶ - اما من این سخن را با تردید میگویم نه بر حکم و قاطعیت.

۷ - چه آرزومند بودم که همه مردها حداقل بمانسته من بودند، اما هر مردی را از خدا موهبتی است، يك مرد را شیوه ای و دیگری را شیوه ای دیگر.

۸ - بنابراین میگویم به دختران شوی نرفته و زنان بی شوی، که نیکوست بر آنها اگر تحمل کنند همچنانکه من تحمل میکنم و پرهیز

دارند بدان صورت که من خویشتن میدارم .

۹- اما اگر آنها را توانایی نیست ، نیکوتر است که در حلقه زناشویی درآیند چه آنها را بهتر است که شوی کرده باشند ● در آتش دوزخ بسوزند .

به علاینه آشکارست که سنت پل در این متن به هیچ وجه اشاره ای بر کودکان نکرده است .

وی هدف بیولوژیکی ازدواج را بطور کلی از نظر انداخته و بر آن واقعی نهاده است . این امر کاملاً طبیعی است چه سنت پل تصور نمیکرده که ظهور دوم مسیح قریب الوقوع است و جهان بزودی کن فیکن می گردد .

سنت پل را عقیده بر آن بود که در ظهور دوم انسانها به دو دسته بزگوسپند تقسیم میشوند و تنها حقیقت ارزشمندی که برای او وجود داشت آن بود که انسان در شمار گوسپندان باشد .

سنت پل عقیده مند بود که مقاربت های جنسی ، حتی در زناشویی ، کوششی مایوسانه جهت جاودانگی است ویزمانعی در سر راه رستگاری میباشد . (جلد اول قرنیان بخش هشتم صفحات ۳۲ تا ۳۴) معینا این امکان برای مردها و زنان ازدواج کرده وجود دارد تا رستگار گردند ولی فحشا و زناگناه نابخشودنی و مرگ آوری است و زناکار ایمان دارد که خود را میان گله های بز خواهد یافت .

بیاد داریم که زمانی پزشکی مرا موعظه می کرد تا سیکار کشیدن

رائرك كنم و او گفـت هر زمان كه ميل به دود كردن در من بـوجود آمد بهتر است كه يك قطعه آب نبات بمـكم .

سنت پل نیز ازدواج را با همین روحیه (آب نبات مکیدن تجویز میکند). او نمی گوید که زناشویی به لذت بخشی زناکاری و فحشاست اما او فکر میکند که زناشویی قادر است که به برادران ضعیف تر (انسانهایی که بیشتر دچار وسوسه های شهوانی میشوند ) کمک کند تا در مقابل وسوسه های شیطانی مقاومت کنند .

سنت پل حتی برای يك بار هم پیشنهاد نکرده که ازدواج دارای جنبه های مثبتی نیز میباشد و نیز بازگو نکرده که محبت و عشقی که بین زن و شوهر وجود دارد ممکن است امر دلپذیری باشد و حتی او کمترین توجهی را نسبت به خانواده مبذول نداشته است. زنا در مرکز میدان افکار وی جای دارد و همه اخلاق جنسی او با ارتباطی که با این مرکز یعنی زنا برقرار میکند شکل می گیرد این نظر کاملاً شبیه این عقیده است که یکنفر به پختن نان مشغول باشد صرفاً بدین خاطر که مردم دست به دزدی كيك نزنند و نان شیرینی نزنند .

سنت پل همتی بخرج نداده تا بازگو کند که چرا زنا حرام است و چرا این عمل پلید می باشد . این تمایل در انسان ظاهر میشود که تصور کند حال که قوانین موسی را به کناری گذاشته و صاحب آزادی شده تا گوشت خوك بخورد آیا دین مسیح از نظر اخلاقی بهمان شدت دین یهود است .

شاید این زمان طولانی که گوشت خوك تحریم شده، این تحریم

سبب شده بود که گوشت خوك به خوش مزگی و دلپذیری زنا شده باشد و بهمین جهت است که سنت پل با تأکید زنا و زناکاری را نفی میکند و بجای آن تزه دوریاضت را به عنوان عنصر و عاملی برای رفتار میداند .

محکوم کردن هر گونه زنا در دین مسیحیت بدعتی بشمار میرود، انجیل عهد عتیق همانند بیشتر قوانین تمدنهای اولیه فقط زنا را منع میکند، اما منظور از این زنا، زنایی محصنه میباشد، این امری است که اگر هر کس انجیل عهد عتیق را بدقت بخواند آنرا در خواهد یافت .

برای مثال، وقتی که ابراهیم با سارا به مصر رفتند، ابراهیم به شاه مصر میگوید که سارا خواهر اوست و شاه این سخن را می پذیرد. شاه سارا را به حرم سرای خویش می فرستد و آنگاه که متوجه میشود که او زوجه ابراهیم است ترس شدیدی بر شاه مستولی میشود چه ندانسته به گناهی بزرگ دست آلوده کرده بود و سپس سارا را به نزد ابراهیم آورد و ابراهیم را بدان خاطر که به او حقیقت را نگفته ملامت میکند . این قانون عهد باستان بود که وقتی زنی در خارج از قلمرو زناشویی با مردی هم خوابگی می کرد محکوم می گردید و بسیار ناپسند شمرده میشد، اما يك مرد محکوم نمیشد مگر آن که با زن شوهر دار نزدیکی کرده باشد و دست به زنای محصنه زده باشد .

در این مورد وی متهم میشد که به اموال غیر دست درازی کرده است و محکومیت وی چندان شدید نبود .

نظر دین مسیح آن است که هر گونه مقاربت جنسی (حتی در قلمرو

زناشویی) ناپسند و غیر اخلاقی می‌باشد همانطور که از متن سنت‌پل استنباط می‌شود .

يك چنین نظرو عقیده‌ای با حقایق بیولوژیکی متضاد می‌باشد (با فطرت بشری تضاد دارد). يك چنین نظر نامعقولانه‌ای در نظرگاه افراد عاقل و سالم به مانند افکاری است که از يك مغز بیمار و فاسد تراوش می‌شود .

نظریات سنت‌پل بوسیله کلیسای دوران اولیه مسیحیت تأیید و تأکید می‌شد و کلیساها عقاید وی را بزرگ جلوه میدادند تا حدی که تجرد امری مقدس مینمود و مردان عزلت می‌گزیدند تا با شیطان مبارزه کنند ولی در همان زمان افکار آنها از تصورات شهوانی آکنده می‌شد .

کلیسا با شستشوی زمینی بدن مخالف بود و به این عمل حمله می‌کرد و معتقد بود که شستن بدن سبب می‌شود که بدن جذاب‌تر و جالب‌تر شده و گرایش بیشتری به طرف گناه حاصل کند. چرك و کثافت پسندیده شده بود و رایحه تقدس بیشتر و بیشتر متعفن و دماغ آزارگر دید . به گفته سنت پولاپاك گردانیدن بدن و پاکیزه نگه داشتن جامه مرادف با ناپاك کردن روح بود (۱) .

شپش را مروارید خداوند مینامیدند و برپیکر هر مردی که ظاهر می‌شد نشانه تقدس آن مرد میدانستند .

---

۱ - سنت آبراهام زاهد ، پس از تغییر مذهب ، مدت پنجاه سال به شدت از استحمام دوری گزید و حتی دستها و صورت و پاهای خویش را نشست، درباره او گفته شده که شخصی بود که از زیبایی محض آراسته بود و شرح حال نویسنده ←

آشکار است. آنجا که چنین نظریات مخالفی دربارهٔ امور جنسی شایع شده باشد، روابط جنسی وقتی که واقع می‌گردد این تمایل وجود دارد که آنرا عملی حیوانی و وحشیانه‌ای بنامند، همانند شرب شراب که تحریم شده باشد.

در آن زمان هنر عشق‌ورزی فراموش شده بود و زناشویی عملی حیوانی و وحشیانه می‌نمود.

---

→ بطرز غریبی او را توصیف میکند و میگوید چهره سنت آبراهام بازتابی از روح پاک وی بوده است سنت آمون هرگز خویشتن را برهنه ندید. يك دوشیزه با کره بنام سیلویا، اگرچه ۶ ساله و بیمار گونه بود و ناراحتی جسمانی او در اثر عدم استحمام بود ولی بخاطر اصول دینی و مذهبی خویش هیچگاه استحمام نکرد و بدن خود را شستشونداد مگر انگشتانش را.

سنت آفراکسیس بيك صومعه که از يك گروه صدوسی راهب تشکیل شده بود پیوست آنها هیچگاه پاهایشان را نمی‌شستند و از حمام احساس تنفر میکردند و حتی از شنیدن نام آن مشمئز میشدند.

معتزلی زمانی تصور کرد که شیطان او را به تمسخر گرفته است و او را فریب میدهد چه در مقابل چشم خویش در میان بیابان موجودی را دید که برهنه بود و بدنش را لایه سیاهی پوشانیده بود لایه‌ای که نمایشگر چرك و کثافتی مزمن بود و موهای بلند سفیدش را باد بهر سومی افشاند، منزل تصور کرد که او شیطان است در حالیکه او کسی جز سنت‌ماری نبود زنی که زمانی یکی از زیباترین زنان بود اوزنی بود که چهل و هفت سال از مردم کناره گرفته و کناره گناهان خویشتن را میداد.

اگر راهبی بطور اتفاقی نزول کرده و از جایگاه خود می‌افتاد و به نظافت گرایش می‌یافت او کسی بود که شایسته سرزنش بود.

از الکساندر راهب کل نقل است که: ما با حسرت و تأسف به پدران خود می‌نگریم آنها هرگز صورتهای خودشان را نمی‌شستند اما محالاً غالباً بحمام

کوششهایی که زاهدان اعمال میداشتند تا در اعماق افکار مردم نفوذ یافته و اهمیت پاکدامنی را به آنها تلقین و تحمیل کنند اگرچه فوقالعاده قوی و شدید بود ولی اثر نامطلوبی که بر زناشویی گذاشت جدی تر بود .

دو تا سه متن جالب از میان توده عظیمی از متون مختلفی که دال بر سرکوب کردن تمایل جنسی و نظایر آن است بیرون کشیده ام . ولی بطور کلی از این متون چیزی جز خشونت و تنفر داشتن از امور جنسی و تنفر از رابطه بین مرد و زن استنباط نمیشود .

ارتباطی که طبیعت به طریقی دلپذیر و با مقصدی عالی در نهاد ما قرارداده تا از طریق آن خشونت مرگ را کاهش داده و از نابودی نسل انسان ممانعت ورزیم .

ارتباطی که بگفته «لینوس» وسعت عمل آن حتی جهان گله را

---

→  
عمومی میرویم . و این حمام ناشی از زمانی است که در صومعه ای واقعی در بیابان راهبها از بی آبی شدت رنجور بودند و آب آشامیدنی نداشتند ؛ ولی در اثر استغاثه و استدعای «تئودوسیوس» راهب کل نهری عظیم از آب جاری شد اما بزودی برخی از راهبها در اثر فراوانی آب و نیز بخاطر محرومیتهایی که از بی آبی کشیده بودند راهب کل را تشویق کردند تا از این آب بهبه شده حمامی بسازند حمام ساخته شد ولی فقط راهبها یکبار از لذت استحمام بهره بردند ولی رودخانه ناگهان از جریان بازایستاد استغاثه ها و دعاها و اشک ریختن ها و روزه گرفتن ها فایده ای نیفتاد ؛ یک سال بای آبی گذشت ؛ راهب کل فرمان تخریب حمام را داد ؛ حمامی که باعث خشم الهی بود و آب دوباره به جریان افتاد .

در بر می گیرد تهدید می شد که سبب نزول و سقوط آدم می گردد و زناشویی را صرفاً از پست ترین جنبه آن می نگرستند .

عشق لطیف که زائیده همین ارتباط است و زاینده موجودات خانگی زیبا و قابل تقدیس میباشد (كودك) همه بطور کلی و مطلق از نظر افتاده بود .

مسئله تزهرد مردان را بسوی يك زندگی دوران عمل مقاربت و بکارت جلب می کرد و متعاقب آن ، بالطبع و بالضروره زناشویی مورد تهدید قرار گرفت و به آن بدیده يك امر پست نگرسته می شد . ولی بهر حال ازدواج را به عنوان يك عامل تولید مثل و تکثیر نسل ضروری میدانستند و نیز آنرا برای رهایی از شیاطین بزرگتر لازم میدانستند تا مردها از فسادهای بزرگتر آسوده باشند، اما با این حال هنوز به زناشویی بمانند حالتی که تقدس حقیقی را نابود می سازد می نگرستند . قطع کردن ساقه درخت زناشویی با تبر پاکدامنی و بکارت تنها زبان برنده سنت ژروم بود .

آن زمان که سنت ژروم زناشویی را تشویق و تحسین کرد صرفاً بدان خاطر بود که از نتیجه کار همین باکره ها بوحشت افتاد حتی وقتی که علقه ازدواج بسته شد باز هم شهوت تزهرد و ریاضت کشی بیش خود را می زد .

ما تاکنون مشاهده کرده ایم که چگونه این شهوت تزهرد در سایر روابط زندگی اثر نامطلوب گذاشته است ، رابطه ای که بر اساس مقدس ترین امور پایه ریزی شده بر اثر همین شهوت به سختی به تلخی می گراید .



هر زمان که دیوار مذهبی قویی بین زن و شوهر ایجاد میشد اولین اثرش آن بود که ایجاد يك وحدت مطلوب بین آن دو غیر ممکن می گردید. چه یکی از زوجین که به امور مذهبی پای بندتر بود علاقه نشان میداد که به سوی تزهنگام بردارد و از این روی جدایی و تنهایی بین آن دو بوجود می آمد و یا حداقل اگر جدایی ظاهری بین آن دو ایجاد نمیشد يك نوع رابطه غیر طبیعی در زندگی زناشویی آنها حاصل میشد. بخش عظیمی از نوشته های پدران روحانی را همین عقاید پندآمیز اشغال میکرد و نیز قسمت اعظم افسانه های مقدس مشتمل بر همین عقاید بود. عقایدی که از نظر هر آن کس که به این بخش از ادبیات آشنا باشد دور نمی ماند.

در ذیل نمونه هایی از این نوشته ها را می آورم.

سنت نیلوس آنگاه که دارای دو فرزند بود، اشتیاق به تزه و ریاضت او را فرامیگیرد و همسرش پس از مدتی زاری و شیون رضایت به جدایی از او را میدهد.

سنت آمون در شب ازدواج خود پس از نطق غرایبی که در باره مفاسد زناشویی برای همسرش بیان میدارد و آنها در نتیجه موافقت میکنند که در همان شب از یکدیگر جدا شوند.

سنت ملانیا با کوشش و رنج بسیار به شوهرش تحمیل کرد تا قبل از ارضاء از بستر بیرون رود.

سنت آبراهام در شب زفاف از حجله گرینخت. سنت آلکسیس نیز در راه سنت آبراهام پای گذاشت ولی پس از سالها که از بیت المقدس بخانه

پدری بازگشت همسری که از او گریخته بود همچنان در انتظار بازگشت یافت .

همسرش با التماس از او خواست که او را بنحاطر صواب در همانجا نگاهدارد و سنت آلكسيس نیز باخفت و ناشناسی تا پایان عمر در همانجا ماند .

كلیسای كاتوليك، بهر حال تا آن حد كه سنت پل وزاهدان شهرت، بطور غیر بیولوژیكی درباره زناشویی و روابط دو جنس مخالف می اندیشند فكر نمی كند .

از افكار سنت پل استنباط میشود كه وی صرفاً به زناشویی بدیده منع قانونی از امور شهوانی می نگرد و كسی نمیتواند از سخنان وی حتی اشاره ای در باره کنترل موالید و ادامه نسل دریابد بلكه برعكس از گفتار وی میتوان دریافت كه وی پرهیز كردن از مقاربت با زن را در دوره های حاملگی و زایمان خطرناك میدانسته است و مخالف این پرهیز بوده است .

در حالیکه کلیسای كاتوليك در این مورد نظر دیگری دارد . زناشویی در دكترین ارتدكس مسیحی دارای دو هدف است : یکی از آن هدفها همان است كه سنت پل تعیین کرده و هدف دیگر تولید كودك است در نتیجه همین هدفها اخلاق جنسی در مذهب ارتدكس حتی مشكل تر از آن مقرراتی بود كه سنت پل تعیین کرده بود . چه کلیسای ارتدكس، فقط روابط جنسی مرد و زن را در محدوده زناشویی قانونی میدانست و این روابط در همین محدوده مشروط بر آن بود كه تماس جنسی منتهی به

حامله شدن زن گردد و بالا اقل قصد تولید مثل در میان باشد .  
بر طبق عقاید کلیسای ارتدکس میل به حلال زاده بودن فرزندان  
و اولاد و اعقاب تنها انگیزه‌ای است که روابط جنسی را سروسامانی  
می‌بخشد .

اگر زوجه از عمل مقاربت تنفر داشته باشد، اگر کودک موله شده  
بیمارگونه یا ناقص عقل باشد ، اگر پول آنقدر در دست نباشد تا از  
بدبختی‌های شدید جلوگیری شود. همه این عوامل مانع از آن نمیشود  
که مرد از حقوق خود در عمل جنسی صرف نظر کند و عمل جنسی به  
تولید مثل منتهی نشود .

تعلیمات کاتولیک در این مورد بر دو اصل استوار میباشد . از  
یکطرف بر اصل تزهد و ریاضت‌کشی استوار شده که هم‌اکنون مفهومی  
از آنرا از گفته‌های سنت پل بازگو کردم و از طرف دیگر مبتنی بر این  
اصل است که نیکوست تا آنجا که ممکن است روح بیشتری به این دنیا  
بیاوریم (منظور زاد و ولد بیشتری صورت گیرد) چه هر روحی را امکان  
و توانایی ورستکاری میباشد .

بنابر دلایلی که درك نکرده‌ام روح‌هایی که امکان پلید شدن و به  
راه شیطانی رفتن آنها وجود دارد به همان اندازه است که روح راه  
رستکاری بپیماید ولی کاتولیک‌ها این ارواح را که خبیث میشوند بحساب  
نیآورده‌اند ولی بهر حال این مسئله‌ای است که آشکار مینماید و قابل  
درك است .

برای مثال، کاتولیک‌ها از نفوذ سیاسی خود بهره برداری کرده تا

مايع از آن شود كه پروتستان‌ها روش كنترل مواليد را اعمال كنند . و كاتوليك‌ها معتقدند كه اكثريت كودكان پروتستان كه اعمال سياسي آنها سبب بوجود آمدنشان شده است در آن دنيا دچار عذابي اليم خواهند شد .

اجراي اين عمل غير طبيعي مينمايد و اين عذاب غير منطقي است اما بهر حال اين‌ها رازهايي است كه اشخاص غير روحاني قادر به درك آن نمي باشند .

اين شناخت حاصل شده كه در دكترين كاتوليك مقصود از ازدواج كسودك آوردن ميباشد و توليد مثل در اين مذهب نقش مهمي را دارد . جمله فوق اين مفهوم را بطور استنتاجي ميرساند كه هرگونه مقاربت جنسي كه در آن هدف توليد مثل وجود نداشته باشد گناه محسوب ميگردد ولي با اين حال هيچگاه حكم نكرده است كه اگر در ازدواجي نتيجه عقيم و بي بچه بود زوجين از يكديگر جدا گردند .

بهر حال ممكن است كه مردی مشتاقانه بداشتن كودك علاقه مند باشد و زوجه اش عقيم باشد در اين حالت مرد را چاره‌اي نيست بجز تحمل وادامه زندگي و در اخلاق مسيحي درماني براي اين امر تجويز نشده است .

حقيقت از اين امر آشكار ميشود كه هدف مثبت ازدواج كه همان توليد مثل وادامه نسل است نقش تابع را دارد و در مقابل نقش اصلي آن كه سنت پل اظهار داشته چيزي جز جلوگيري از گناه نمي باشد بسيار حقير شمرده ميشود .

زنا هنوز در مرکز این صحنه جای دارد و ازدواج هنوز بدین دیده نگریسته میشود که بهر حال مانع از گناهان بزرگتر و تأسف بارتر گردد.

کلیسای کاتولیک کوشیده است تا این نظریه سخیف را در پس این عقیده که ازدواج امری مقدس و تقدیس شده است مخفی سازد. در نتیجه عملاً ازدواج را فسخ ناپذیر کرده اند تا بر تقدیس آن بیفزایند و بالطبع در پوشاندن آن نظریه پست و سخیف کوشا تر باشند. دیگر در این جا مطرح نیست که هر يك از زوجین چگونه رفتاری دارند و چه کارهایی میکنند، حتی اگر یکی از آنها دیوانه یا مبتلا به سیفلیس و یا دایم الخمر شود و یا آنکه زنا کار از آب در آید باز هم علقه زناشویی آن دو مقدس شمرده میشود، و اگر چه در برخی موارد اجازه جدایی داده میشود و آن هم جدایی مشروط (۱) یعنی زیر یک سقف ولی گسستن از برخی از روابط ولی هیچگاه اجازه تجدید فراش و یا ازدواج مجدد داده نمیشود. این قانون در بسیاری از موارد مشکلات و بیچارگیهای عدیده ای را فراهم می آورد اما از آنجا که این بینوایی و فلاکت از طرف «ایزدیکتا» فرستاده شده گزیری نیست مگر تحمل کردن آن.

با این تئوری خشک و نامنتیقی که مذهب کاتولیک در مورد ازدواج عرضه داشته، با این حال تا حدی نسبت به برخی امور بی که گناه می پندارد داه اغماض پیموده است. کلیسا تشخیص داده که از طبیعت عادی بشر نمیتوان انتظار داشت که کلیه مفاهیم کلیسا را بدقت درک کند و به آن صورتی

که مایل است زندگی کند بهمین جهت کلیسا برزناکار رحمت می آورد  
مشروط بر آن که برگناه خود اعتراف کرده و توبه و انابت جوید .  
این رحمت عملی که کلیسا روا میدارد روشی است که بر قدرت  
روحانیت می افزاید چه آنها تنها افرادی هستند که میتواند رحمت را  
بر ما هبه کنند و در غیر طلب انابت جهت زناکاری ، زنا کار تا ابد ملعون  
و مکفور خواهد ماند .

دیدگاه پروتستانها با کاتولیکها تا حدی متفاوت است . دکترین  
آنها تا حدی منعطف تر و نرم تر مینماید اما در عمل گاه خشک تر و شدیدتر  
میباشد از گفتار دلوتر ، برمی آید که وی تاجه حد متأثر از این امر بوده  
است که میگفته : « بهتر است ازدواج کنیم تا در آتش جهنم بسوزیم »  
و خود در آتش عشق راهبه ای میسوخت .

او استنباط و استنتاج کرده بود علیرغم نذری که برای مجرد دارد  
این حق را داراست که ازدواج کند . چه به علت میل آتشی که نسبت  
به آن راهبه دارد او مجبور میشود که به گناهی جاودانی و عظیم دست -  
بیازد .

پروتستانها اگرچه مجرد را تجردی که از مشخصات ویژه کلیسای  
کاتولیک بود نفی کردند و در هر کجا که توانستند این نظریه را نیز که  
ازدواج امری مقدس و از واجبات دینی میباشد موقوف ساختند و نیز  
طلاق را در برخی موارد آزاد دانستند اما آنها نسبت به زنا حساسیت  
شدیدتری نشان دادند و زناکار را بشدت تحریم و تکفیر کردند .

کلیسای کاتولیک برخی از گناهان را پیش بینی کرده و بازگو کرده است ،

امكان آن ميرود كه طبيعت هوسباز بشر بسوى برخى گناهان كشانیده شود و راه حل آن را كه همان اعتراف درپيشگاه يك مقام روحانى است بيان داشته است .

پروtestانها بالعكس اين روش كاتوليكيها را نفى کرده و انابت و اعتراف را تخطئه کرده اند و مذهب پروtestان گناهكار را درموقعيتى وخيم و بدون روزنه اميد رها ميكند درموقعيتى كه وخيم تر از حالتى است كه مذهب كاتوليك وعيد ميدهد .

هر كس هر دو جنبه اين حالت را در آمريكاي مدرن ميتواند بازشناسي كند ، در آمريكا طلاق به سهولت انجام ميگيرد اما محكوم كردن زنا و زناكارى باشد و حدت بيشترى نسبت به كشورهاي كاتوليك مذهب مرعي ميگردد .

به علاوه آشكار است كه كلييه اخلاق مسيحي و كلييه اصول مذهب مسيحيت اعم از كاتوليك و پروtestان بايد مورد تجديد نظر قرار گيرد و اين تجديد نظر نبايد تا حد امکان از تربيت اوليه اي كه اغلب ما از اخلاق مسيحي داريم متأثر باشد . تأييدات و تكرر آرائي كه بطور مداوم بالاخص در دوران كودكي در گوش ما خوانده شده ايحاد اعتقادي را كرده كه به شدت مستحكم و پايدار ميباشد چه در ضمير ناخود آگاه ما جاىگزين شده است و بسيارى از ما كه تصور ميكنيم رفتارمان صحيح و بدون تعصب است اما بسا اين حال رفتارها و اعمال ما از طريق همان تعليمات و فراگيري هاي اوليه كنترل مي گردد .

ما بايد رك و عريان از خودمان پيرسيم چه عاملى سبب شده كه كليسا هرگونه مقاربتى را محكوم كند ؟

آیا فکر میکنیم که کلیسا برای تحریم عمل جنسی دلیل قانع  
کننده‌ای دارد؟

یا اگر فکر میکنیم که این محکوم کردن با این دلایل کافی  
نمیباشد آیا دلایل دیگری غیر از آنچه که کلیسا مطرح کرده وجود  
دارد که ما را به این نتیجه یعنی محکوم کردن هرگونه مقاربت جنسی  
برساند؟

نظر کلیسای قدیم اصولاً نسبت به عمل جنسی چنان بود که گویی  
آنها ناپاک و پلید می‌شمرد و این عمل را با اجرای برخی مقدمات (پس از  
اجرای مراسم ازدواج) معذور می‌شمرد و اجازه میداد که این عمل پلید  
صورت گیرد.

چنین نظری در باره زناشویی بدون تردید از يك منبع خرافی و  
موهوم ناشی میشود. دلایلی که سبب شده تا مسیحیت به زناشویی با این  
دیده‌بنگرد همانهایی است که در بخش گذشته بدانها تحت عنوان مخالفت  
با امور جنسی اشاره شد.

و باید گفته شود کسانی که برای اولین بار چنین نظریاتی اظهار  
داشتند مسلماً از بدنی علیل و یا مغزی معلول و یا هر دو علت در رنج  
بوده‌اند.

حقیقت آن که عقیده‌ای که همه جاگیر و شایع شده است دلیلی  
ندارد که مزخرف و پوچ نباشد.

در واقع با توجه به سادگی و زودباوری اکثریت ابناء بشر احتمال



آن که يك عقیده پوج شايع و همه جاگیر شود بیشتر است تا يك عقیده منطقی که نیاز به استدلال دارد .

جزیره نشینان «پلو» (۱) را عقیده بر آن است که سوراخ کردن بینی جهت یافتن سعادت ابدی ضروری میباشد . (۲)  
اروپائیان معتقدند که هنگام دعا خواندن اگر سر مسح کشیده باشد بهتر میتوان به عالم علیا نایل شد .

اعتقاد جزیره نشینان پلو در نظرگاه اروپائیان موهوم و خرافی است در حالیکه اعتقاد اروپائیان در این مورد فوق الذکر یکی از حقایق مقدس مذهبی میباشد .

«جرمی بنت هام» تابلویی ساخته بود که بر روی آن اعمال انسان به نمایش گذارده شده بود. بدین معنی که تمام خواهشهای انسانی را تحت عنوان های معینی در سه ستون موازی جای داده بود ، خواهشهایی که بر طبق نظر انسان قابل تحسین یا سرزنش آمیز و یابی تفاوت است . مثلاً ما در يك ستون کلمه شکم پرستی را می بینیم در مقابل آن کلمه ای که متضاد معنی آن است نوشته شده مثلاً کلمه لذت عشق در زمینه اجتماعی درج گردیده است .

و نیز در يك ستون کلماتی تشویق انگیز و مدح آمیز جهت تحریک و برانگیختن بکار می بریم نظیر در روحیه عمومی ما در مقابل این ستون یعنی در ستون بعدی کلماتی متضاد آن را می یابیم نظیر «کینه و عداوت» من گوشزد میکنم که هر کس که مایل است در باره نوع اخلاق خویشتن

بوضوح بیندیشد، میتواند این روش و نثره «بیت‌هام» را بکار بندد آنگاه وقتی که با این روش خو گرفت میداند که هر کلمه ناپسندی دارای متضادی است که کلمه‌ای پسندیده میباشد و در مقابل هر کلمه ذم‌کننده کلمه مدح‌کننده‌ای وجود دارد و باید بیاموزد که کلماتی را بکار برد که نه مدح‌کننده و نه ذم‌کننده باشند.

دو کلمه، زنا و فحشا کلماتی هستند که با شدت بسیاری اخلاق را نفی میکنند بطوری که بر اثر همین نامی که بر آنها گذاشته شده مشکل بتوان آنها را بوضوح مورد بررسی قرارداد و اندیشه روشنی در باره آن کلمات داشت بهر حال کلمات دیگری نیز وجود دارد که مورد استفاده آن دسته از نویسندگان هرزه‌ای است که قصد درهم ریختن ساختمان اخلاقی ما را دارند.

يك چنین نویسندگانی از «زن‌نوازی» یا «عشقی» که رها از قیودات خشك و بی‌روح قانون، است سخن میگویند.

هر دوی این عبارات بطریقی هستند که تعصب ما را برمی‌انگیزانند و اگر بخواهیم بدون اندیشه‌های شهوانی فکر کنیم باید از این کلمات بکلی اجتناب ورزیم.

بدبختانه بکار نگرفتن این کلمات سبب میشود که ناگزیر شویم سبك‌ادبی خودمان را درهم ریزیم چه این دودسته از کلمات یعنی کلمات تحسین‌آمیز و کلمات زشت و ناپسند هر دو کلماتی رنگ‌آمیزی شده و جالب میباشند.

نویسنده ممکن است خواننده را با کلماتی پر خاش جو و یا سخنانی

تحسین آمیز بدنبال خود بکشد و نویسنده با داشتن اندکی مهارت میتواند هیجانات و انگیزه‌های خواننده را در هر جبهتی که مایل است سوق دهد .

ما بهر حال مایل هستیم که منطقی فکر کنیم و بنابراین مجبور هستیم که کلمات و عباراتی که تا اندازه‌ای مفهوم را برساند و دوپهلو باشد نظیر «روابط جنسی خارج از قلمرو زناشویی» بکاربریم .

اما شاید این روش خیلی خشک باشد زیرا ما همه با موضوعی ارتباط داریم که وابستگی تام با هیجانات و احساسات انسانی دارد و این موضوع چیزی جز امور جنسی نیست و اگر ما بطور کلی احساسات را از نوشته‌های خود حذف کنیم . ممکن است که نتوانیم طبیعت موضوع را بطور کامل بیان داریم .

باتوجه به کلیه امور جنسی، همه این اموری که دارای دو قطب میباشند، يك قطب از عقیده افراد ناشی میشود که دست اندر کار امور جنسی هستند و قطب دیگر از عقیده افرادی منشاء میگیرد که فقط ناظر هستند و حسودانه بر این نظر گاه مینگرند . در روابط ما با زنان آنچه ما انجام میدهم زن نوازی و احترام به زنان است و آنچه دیگران میکنند فحشا و زناست .

بنابراین ما باید يك چنین اصطلاحاتی را در خاطر داشته باشیم و آنها را به موقع بکاربریم اما ما باید بطور مجزا از یکدیگر بکار ببریم و در بکار بردن آن کلمات تعصب بخرج ندهیم و نیز خود را با کلمات علمی و غیر محرك که دقیق باشد و مفهوم را کاملاً برساند راضی سازیم .

اخلاق مسیحیت با تأکیدها و تصریحاتی که بر عفت و پاکدامنی جنسی زنان اعمال داشته ، الزاماً تا حد معتنا بهی ارزش زن را کاهش داده است .

از آنجا که اخلاقیون و تعیین کنندگان معیارهای اخلاقی همگی از مردها بوده اند، زن را بصورت موجودی وسوسه گر و اغواگر به نمایش گذارده اند ، و بی تردید اگر اخلاقیون زنها بودند ، قضیه عکس صورت فوق میشد و این مردها بودند که وسوسه گر مینمودند و از آنجا که زنان به عنوان موجوداتی وسوسه گر شناخته شده بودند از این روی کوشش بر آن بود که فرصتهایی را که زنان از آن برای فریب و وسوسه گری بهره میگرفتند به حداقل کاهش دهند .

در نتیجه زنهای محترم حتی الامکان محدود میگرددند و در این حالت آشکار است وضع زنانی که از طبقه اشراف نبودند و با اصطلاح آبرومند نبودند بر آنها بی چشم موجوداتی گنهگار نگریسته میشد و با آنها در منتهای خشونت و آهانت رفتار میکردند . فقط در همین دنیای جدید است که زنان را از آزادی بهره ای است و آزادی آنها همانند آزادیی است که زنان اشراف امپراطوری روم قدیم از آن برخوردار بودند .

سیستم پدر شاهی یا پدر سالاری همانطور که ملاحظه گردید بیشترین قید را بر پای زنان انداخت و بردگی زنان ره آورد این سیستم بود . ولی شدت این بردگی تا قبل از ظهور مسیحیت چندان زیاد نبود .

پس از قسطنطین (۱) آزادی زنان مجدداً تحت عنوان جلوگیری از گناه و مانع شدن از کارهای معصیت بار به شدت محدود گردید. در عصر حاضر فقط با کاهش یافتن اندیشه‌ها و افکار گناه‌آلود است که نیل به آزادی را برای زنان امکان پذیر ساخته است. نوشته‌های پدران روحانی پرازخسوفت واهانت نسبت به زنان میباشد.

زنان بمائسته دروازه‌های دوزخ معرفی میشدند و یا آنها را ام‌الفساد میدانستند. زنان خود از زن بودن شرم‌منده بودند زن باید همواره در توبه و انابت بسر برد چه با خود لعنت و کفری عظیم بجهان آورده است.

زن باید شرمگین از جامه خویش باشد چه این جامه یادگار سقوط اوست. زن بالاخص باید از زیبایی خویش شرم‌منده باشد چه زیبایی زن قوی‌ترین وسیله شیطان علیه مرد میباشد. زیبایی صوری بطور مداوم موردی برای حمله زبانی و بهانه‌گیری کشیشان و روحانیون بوده است.

فقط يك مورد است که زیبایی صوری از ارزش برخوردار میباشد. و آن در قرون وسطی است که بر سنگ مزار اسقف‌ها زیبایی صوری آنها را ذکر کرده‌اند و بطور مداوم این زیبایی مورد توجه بوده است، در قرن ششم يك کنسول ایالتی زنان را بخاطر ناپاکیشان منع کرد که شادربانی

---

۱ - قسطنطین یا کنستانتین امپراطور روم شرقی که مذهب مسیح را پذیرفت و آنرا در میان ملت خویش رایج ساخت.

را بادستهای برهنه انجام دهند اصولاً زنها بطور مداوم تابع قرار گرفتند (۱)  
همچنین حقوق تملك و ارث بردن بعلت همین رفتارها از زنان گرفته  
شد و فقط در زمان انقلاب کبیر فرانسه بعلت وجود افکار آزادیخواهانه  
بود که زنان از حقوق وراثت برخوردار گردیدند .

---

۱ - وی . ای اچ لکی ، تاریخ اخلاق اروپا جلد دوم صفحات ۳۵۸ -

## بخش هشتم

### «عشق رومانتيك»

باپیروزی مسیحیت و بربرها ، روابط مردها و زنها در گودالی ژرف فرو افتاد گودالی که نشانه‌های وحشیکری در آن بود و قرن‌ها بود که در دنیای باستان سابقه نداشت .

دنیای باستان شریک بود اما وحشیانه نبود . در عصر سیاهی‌ها (۱) مذهب و وحشیکری متفقاً جنبه‌های امور جنسی را تحقیر کرده و ارزش آنرا کاهش دادند .

در زناشوئی ، زوجه از حقوقی برخوردار نبود ، در خارج از قلمرو زناشوئی از آنجا که همه چیز گناه محسوب میشد از این روی امری

---

۱ - Dark age قرون وسطی مقصود است .

وجود نداشت تا از طریق آن طبیعت وحشیانه غیر متمدن مردان را فرو نشاند.

نابسامانیهای اخلاقی قرون وسطی بشدت شایع شده و تنفر آمیز بود. اسقف‌ها باراهبه‌های خود و دخترکان مؤمنه در کمال آزادی به تعیش مشغول بودند و سر اسقف‌ها، مردان مورد نظر خود را بنظارت بر توابع خود میفرستادند (۱).

اعتقاد به تجرد روحانیون افزایش می‌یافت ولی حکم تجرد در عمل بهیچ گرفته میشد. پاپ گرگوری هفتم کوشش عظیمی مبذول داشت تا مانع از آن شود که روحانیون و کشیشان بدون ازدواج رسمی با زنان زندگی کنند. ولی سالها بعد یعنی در زمان «آبدار» (۲) ما ملاحظه میکنیم که این کوشش‌ها به نتیجه میرسد و امکان پذیر می‌گردد ولی خود آبدار با افتضاح زیاد باهلوئیس (۳) ازدواج میکند. فقط در حدود قرن سیزدهم است که مسئله تجرد روحانیون و کشیشان با شدت زیادی اعمال میشود.

روحانیون البته به روابط نامشروع و قاچاقی خود با زنان ادامه میدهند، اگر چه آنها قادر نبودند که بیک چنین روابطی رنگی از عظمت و زیبائی ببخشند چه آنها به این روابط بدیده اموری غیر اخلاقی و پلید می‌نگریستند. و نیز بدان خاطر که کلیسا به ریاضت و اجتناب از

---

۱ - سی‌اف . لی ، تاریخ قضایای قرون وسطی جلد اول صفحات ۱۴۰۹

Héloïse - ۳

Abélard - ۲



امور جنسی اهمیت خاصی میداده است از این روی برای مفهوم عشق لطفی قایل نبودند .

بزرگداشت این کار و اهمیت بخشیدن به عشق الزاماً به عهده مردم عوام بود . تعجیبی ندارد وقتی ناگهان درمی یابیم که روحانیون عهدها و قولهای خویشان می شکنند و در زندگی پای میگذارند بعنوان زندگی معصیت بار فرض شده است و روحانیون در این زمینه از مردم عادی پای فراتر گذارده و در سطح اسفل از مردم عادی فرو میروند . البته نباید روی این نمونه هایی از این موارد زیاد تأکید کنیم که مثلاً پاپ ژان بیست و سوم محکوم شد که با محارم خود زنا می کرده و محکوم بجنایات عدیده دیگری نیز گردیده بود ! و طی تحقیقاتی کشف شد که در سال ۱۱۷۱ راهب منتخب آگوستین (۱) در کانتربوری تنها در يك دهکده صاحب هفده فرزند حرامزاده بوده است و یابکی از راهبین کل سنت پلایو (۲) در اسپانیا بسال ۱۱۳۰ ثابت شد که وی بیش از هفده زن غیر رسمی دارد و یاهنری سوم اسقف لیژ (۳) از مقام خود در سال ۱۱۷۴ بخاطر داشتن ۶۵ کودک حرامزاده خلع گردید .

اما غیر ممکن مینماید که بتوان توده عظیمی از شوراها و نویسندگان عصر روحانیت (۴) را که شرح مفاسدی بزرگتر از زن غیر رسمی داشتن را توصیف کرده اند نادیده گرفت .

---

St . Augustine - ۱      St . Pelayo - ۲

Liège - ۳

Ecclesiastic - ۴

همچنین مشاهده شده ، وقتی که کشیشان عملا زن اختیار میکردند به فرض اینکه داشتن همسر امری غیر قانونی بود و بالاخص در مورد آنها بسیار خطرناک بود ، از این روی به همسر خویش وفادار نبوده و همسر دیگری غیر از او اختیار می کردند و در میان آنها بیوفائی نسبت به همسر بسیار عادی و رایج بوده است .

از نوشته های قرون وسطی میتوان اشارات و کنایات فراوانی یافت که گویای این امر است که دیرهای راهبه ها تبدیل به فاحشه خانه شده بود . شیوع کشتن فرزند حرامزاده در چهار دیواری دیرها بامحارم در صحن مقدس دیر سبب شد با تأکید هر چه بیشتر حکم صادر شود که کشیشان اجازه زیستن بامادر و خواهر خود را ندارند .

ظهور عشقهای غیر طبیعی یکی از مهمترین ره آوردهای دین مسیحیت بود و ریشه کن ساختن عشقهای طبیعی از جمله اموری بود که مورد بحث کلیساها قرار گرفت و حتی تا آنکه کی قبل از دوره اصلاح کلیسا این بحث مداوم داشت .

شکایات و شکوه های بسیاری از این که کشیشان در لفاف اعتراف گرفتن به مقاصد هرزه مشغول می باشند فراوان یافت میشد (۱)

در طول قرون وسطی بیشترین اشعاب بین سنتهای یونانی - رومی کلیسا و سنن نئوتونیک اشرافی حاصل آمد هر يك از این دو شعبه کوشش داشتند که تمدن را به نفع خویش به پیش برانند ، اما یاری ها و کوشش های

---

۱ . و . ای . اچ . لکی . تاریخ اخلاق اروپا جلد دوم صفحات

هریک از این دو کاملاً مشخص بود کلیسا کوشش داشت که فلسفه احکام شرع و مفهوم وحدت را در دین مسیحیت تعلیم دهد و این مفاهیم را توسعه بخشد ، همه سنتهایی را که کلیسا قصد پیاده کردن آنها را داشت سنتی هایی بود که از تمدنهای مدیترانه ای باستان نشت کرده بود .

توده مردم کوشش داشتند تا عرف ، اشکالی از حکومت های غیر روحانی ، شوالیه گری ، شاعری و افسانه های عشقی را رایج کنند. در کوششهایی که توده مردم اعمال میداشتند موضوع عشق های رومانتیک بیش از هر امر دیگری با بحث بآنها ارتباط داشت .

بیان این گفتار که عشقهای افسانه ای ( Romantic Love ) قبل از قرون وسطی ناشناخته بوده است امر صحیحی نمینماید .

اما فقط در قرون وسطی بود که این گونه احساسات توسط توده مردم شناخته شد و این احساس را از شهوت باز شناختند .

اصول عشق رومانتیک بر این پایه استوار است که محبوب موجودی است که دست یافتن بدان دشوار بوده و بسیار ارزشمند است . برای بدست آوردن دل محبوب و نرم گردانیدن وی ، عاشق را گزیری نیست مگر اعمال داشتن کوششهای بسیار نظیر شعر گفتن در وصف محبوب و انجام کارهای برجسته و شایسته و ترانه سرایی و هر کوششی که محبوب را خوشایند افتد .

یکی از عواملی که راه وصول به معشوق را دشوار میسازد نوعی اعتقاد روحی به این امر است که معیارها و صفات معشوق بسیار ارزنده و عظیم است . و تصور من بر این امر است که اگر مردی به سهولت به زنی

دست بیازد احساس آن مرد نسبت به آن زن يك نوع احساس عاشقانه عمیق نمی تواند باشد عشق روماتیک بدان طریق که در قرون وسطی پدیدار شد، در ابتدا مستقیماً متوجه زنان عادی نبود که عاشق بتواند با آنها بطریقی مشروع یا نامشروع رابطه برقرار کند، اینگونه احساس مستقیماً متوجه زنانی میشد که دارای عالی ترین موقعیت اجتماعی بوده اند و از آبرو و احترام برخوردار بوده اند و همین احترام سبب میشده است که عاشق برای نیل به معشوق از موانع و سدهای خلل ناپذیری بگذرد موانعی که چیزی جز اخلاقیات و قوانین سنتی نبوده است. و از آنجا که کلیسا با اعمال نفوذ در افکار مردم چنین شایع کرده بود که روابط جنسی عملی پلید و ناپاک میباشد از این روی غیر ممکن می نمود که مردی نسبت به زنی احساس لطیف و شاعرانه داشته باشد مگر آن که آن زن دست نیافتنی و حصول ناپذیر باشد. از این روی اگر قرار بود که عشق لطیف و زیبا باشد باید بصورت عشق افلاطونی جلوه گر میشد. برای انسانهای این دوره مشکل است که حالات روحی عشاق نازک اندیش و شاعر قرون وسطی را دریابند. آنها عشق سوزان و آتشین خویش را بدون آن که کوچکترین تمایلی برای نزدیکی به معشوق در سر داشته باشند اظهار میداشتند و این امری است که برای مردم امروزه غریب مینماید که کسی معشوقه را فقط در چهارچوبه احساس خویش جستجو کند و او را فقط در محدوده کلمات دلنشین ادبی بخواهد.

اما عشق «داتته» نسبت به «بیاتریس»<sup>۲</sup> بدانگونه که در «زندگی نوین»

---

۱- داتته - شاعر و نویسنده معروف ایتالیا.

۲- Beatrice — Vita Nuova

تشریح شده است صرفاً يك عشق قراردادی نمی تواند باشد و میتوانم بگویم که این احساس نوعی احساس عمیق و پرشور است که شاید از پرشورترین عشقهایی که امروزه وجود دارد عمیق تر و آتشین تر بوده است .

شریف زادگان و صاحبان روانهای آرام قرون وسطایی زندگی مادی و دنیوی را پوچ می شمردند، غرایز انسانی ما در نظرگاه آنها بعنوان محصول تباهی و فساد و عامل اصلی گناه شناخته میشد ، آنها از جسم و شهوات آن تنفر داشتند .

لذت جوئی واقعی در نظر آنها فقط از طریق ریاضت امکان پذیر میشد و تلذذ فقط از طریق تبری و اجتناب از کلیه مفاسد جسمی و جنسی ممکن می گردید .

نظر و عقیده آنها در باره عشق بمانند همان عشقی است که دانه نسبت به معشوقه خویش ابراز میدارد .

مردی که نسبت به زنی احساس عمیق عاشقانه و آتشین دارد و به آن زن احترام میگذارد هیچگاه نباید تصور بر قرار کردن ارتباط جنسی را در افکار خود پیروراند زیرا هرگونه رابطه جنسی سبب میشود که بر این احساس لطیف خدشه وارد آید .

بنابراین عشق آن مرد نسبت به آن زن باید حالت شاعرانه و تخیلی بخود بگیرد و بالطبع این احساس از سمبل های مقدس و زیبا آکنده گردد .

تأثیر يك چنین احساساتی در ادبیات قابل تحسین بود، چه میتوان دریافت که بایشرف تدریجی عشقهای شاعرانه که از دربار امپراطوری

فردريك دوم آغازيدن گرفت و تا دوران رنسانس تداوم يافت اينگونه  
عشقها و اثر آن در ادبيات در كمال شكوفايي بود .

به عقیده من یکی از بهترین احساسات عاشقانه را پس از قرون-  
وسطی میتوان در کتاب «هوازیسنگا» (۱) تحت عنوان «نابودی قرون  
وسطی» باز یافت .

وقتی که در قرن دوازدهم [هوازیسنگا میگوید] شعرای پروانس  
امیال واپس زده و ارضاء نشده رادر مرکز مفهوم شاعرانه عشق جای دادند،  
چرخش مهمی در تاریخ تمدن صورت گرفت . عهد عشیق نیز ناله عشق را  
سرداده بودند اما آنها هرگز مفهومی را که از عشق مردم بعد از قرون  
وسطی و اواخر آن داشتند کسب نکردند بلکه منظور آنها از عشق  
انتظاری شادی یا افسوس از عقیم ماندن و دست نایافتن از شادی بوده  
است .

هدف احساسی «پیراموس» و «نیزیه» از «سفالوس» و «پروکریس»  
در پایان غم انگیز این احساسات جای دارد و ناله و شیون آنها از عشق نتیجه  
عقیم شدن خوشبختی آنها بوده است .

از طرف دیگر اشعاری که با اظهار عشق همراه بوده بیشتر جنبه  
خواهش و تمایل داشت و ماده اصلی اینگونه اشعار خواهش و آرزو بود  
از این روی مفهوم عشق را بصورت زمینه ای منفی نمودار ساخت . بدون  
آن که این گونه خواهشها با احساس عشقی ارتباطی داشته باشد و در نتیجه

نوع جدیدی از شاعری پای گرفت که همه گونه نمودارهای اخلاقی را دربرمی گرفت .

حال عشق بصورت مزرعهای تجسم شده که کمال اخلاق و فرهنگ در آن شکوفان میشد. و این بخاطر عشقی بود که شاعر داشت ، عشقی که پاک و عفیف بود .

تا پایان قرن سیزدهم عوامل روحی بیش از پیش حاکم گردیدند و بالاخره پس از این دوران طریقه نوین و دلپذیر دایره و پیروان او که به عشق جنبه تقدس نسبت داده بود پایان میگرفت. و این حالت فوق العاده که حادث شده بود خاموش میشود .

شعر ایتالیایی بتدریج به عقب گام نهاده و آن استعارات و آن نکات ظریف احساسی و عاشقانه را از دست میدهد اشعار «پترارک» به دو صورت کمال مطلوب عشقهای روحی و دلفریبی مادیت اعصار گذشته ظاهر می گردد .

بزودی عشقهای لطیف از رواج می افتد و ویژگیهای ظریف آن تا ظهور عشقهای افلاطونی رنسانس زنده نگردید و رنسانس زمانی که مفهوم اظهار عشق بصورت تازه ای ظهور کرد، صورتی که گرایش به عرفان داشت .

در فرانسه و بورگاندی در حال پیشرفت، سبک شاعری تا حد ایتالیا نبود چه عقاید اشراف زادگان فرانسوی در باره عشق تحت نفوذ «رمان گل سرخ» (۱) قرار داشت که این رمان متکی بر عشقهای اشرافی بود

عشقهایی که اصراری در ارضاء شدن تمایلات داشت . این طریقه نگریستن به عشق در واقع قیامی علیه تعلیمات کلیسا بود و این رمان بطریقی جای حقیقی عشق را در زندگی باز کرد .

موجودیت طبقه اشراف که عقاید اخلاقی و ادراکی آنها در پوشش عشقبازی مستتر شده بود بصورت يك حقیقت استثنایی در تاریخ بوجود آورده که در هیچ عصر دیگری سابقه نداشت. عصری که کمال مطلوب تمدن این چنین با عشق در نیامیخته بود .

همانطور که تعلیمات مکتب قرون وسطی بیشترین کوشش خود را مبنول میداشت تا کلیه افکار و فلسفه ها را در يك وحدت متمرکز کند، عشقهای رومانیک نیز سعی داشت تا در سطحی پائین تر فقط خود را به طبقه اشراف و نجبا وابسته کند .

«رمان گل سرخ» این سیستم را درهم نریخت بلکه این رمان فقط این تمایل را تغییر داده و از متمرکز شدن این عشق بر روی طبقه اشراف و نجبا جلوگیری کرده و گروه بیشتری را شامل شد (۱) .

قرون وسطی دوره خشونت، خشونتی غیر عادی بود. اما نوع عشقی که در کتاب «رمان گل سرخ» از آن طرفداری میشد اگر چه از دیدگاه کشیشان و روحانیون عشقی منزّه نبود ولی عشقی بود که تصفیه شده، آرام و نجیبانه بود .

چنین عقاید و چنین عشقهایی البته فقط در حیطه اشراف زاده ها دیده میشد چه اشراف زادگان نه تنها فرصت آنرا داشتند که يك چنین



عشقبازی‌هایی را ادامه دهند بلکه قدرت آنرا داشتند که خود را ازستم روحانیت رهایی بخشند .

مسابقات شمشیر زنی که انگیزه اصلی آن عشق بود مورد تنفر کلیسا بود اما کلیسا قدرت آنرا نداشت که اینگونه مسابقات را متوقف کند و سیستم شوالیه‌گری را که اصول آن مکتب عشق بود نابود سازد . در زمان ما که عصر آزادی میباشد و انسانها از آزادی بیشتر برخوردار هستند این آمادگی در ما بوجود آمده تا فراموش کنیم که جهان در ادوار مختلف تا چه حد به اشراف‌زاده‌ها مدیون میباشد . مسلماً در مورد رقابت عشقی، بدون وجود عشقهای شوالیه‌گری رنسانس (دوره تجدید حیات) تا این حد در مورد عشق موفقیت و آزادی بدست نمی‌آمد .

در عصر رنسانس، در نتیجه قیامی که علیه جاهلیت صورت گرفت بالطبع عشق‌های افلاطونی نیز موقوف شد اگرچه همان حالت تغزلی و شاعرانه خود را حفظ کرده بود .

نظر واندیشه رنسانس را از قرون وسطی میتوان از طریق کتاب «دن کشیوت» (۱) و معشوقه قهرمان این کتاب یعنی «دولسینی» دریافت . معیناً نقش و اثر سنت‌های قرون وسطی به ناگاه محو نگردید نقش قرون وسطی را میتوان در دو کتاب «استلا» و «استروفل» باز یافت و نیز غزلیات و قطعاتی که شکسپیر برای آقای W.H. نوشته‌اند به شدت متأثر از قرون وسطی میباشد . در مجموع تغزل در عصر رنسانس مملو از شادی و سادگی است . از جمله :

---

۱ - Don quixote قهرمان کتابی است تحت همین عنوان که سروانتس برشته تحریر گشاینده است .

در بستر گرمت مرا به تمسخر مگیر  
حال که این شبهای سرد ز سرما کشند مرا

به نقل از يك شاعر زمان اليزابت

باید پذیرفت که این احساس به گونه‌ای ساده و راحت است  
و بهیچ وجه اثری از عشقهای افلاطونی در آن دیده نمیشود رنسانس از  
عشقهای افلاطونی قسرون وسطی فراگرفته بود که شعر را به عنوان  
وسیله‌ای جهت تزهت و تهنیب بکارگیرد.

کلوتن در سیمبلاین مورد تمسخر قرار می‌گیرد چه او قادر نبود که  
غزل سرائی کرده اشعار شاعرانه بسراید از این روی او يك نویسنده و شاعر  
نا توان را اجیر کرد تا شعری نظیر هارك ، هارك دلارك (۱) را افاضه  
کند و ممکن است گفته شود که کوششی در خوردن حسین است ، عجیب‌تر  
آن که قبل از قرون وسطی اگر چه اشعار فراوانی وجود دارد که با عشق  
ارتباط می‌یابد ولی با این حال اشعاری که مستقیماً از عشق و عشق‌ورزی  
سخن می‌گویند ندرت می‌باشد .

اشعار چینی گاه نمایشگر اندوه زنی است که از دوری خداوند  
کوچکش (شوهرش) اظهار لابه میکند و در شعر سحرانگیز هندی گاه  
در می‌یابیم که روح را به عنوان عروسی نشان داده که اشتیاق نزدیکی با  
داماد را که کسی جز خدا نمی‌باشد دارد است . اما من حیث المجموع از  
آنجا که مردها به سختی به زنان اعتماد می‌کردند از این روی به سختی  
میتوان اشتیاق آنها را نسبت به زنها در اشعار و موسیقی باز یافت .

از نقطه نظر هنرها بسیار جای تأسف است که زنها خیلی سهل الوصول بوده اند. آنچه که بیش از همه سبب اشتیاق میشود آن است که زنان سهل الوصول نباشند ولی دست یابی به آنها نیز غیر ممکن نباشد.

این حالت کم و بیش در عصر رنسانس نیز تداوم داشت. مشکلاتی که در این امر حاصل میشد قسمتی داخلی و قسمتی خارجی و برونی بود ولی مشکلات داخلی ناشی از وسواسهای تعلیمات اخلاقی بوده است.

نقطه اوج عشقهای رومانتيك آن زمانی است که عشقهای رومانتيك به جنبش رومانتيك تبدیل میشود و ممکن است که «شلی» (۱) را به عنوان پیامبر اصلی این تبدیل بدانیم. شلی آنگاه که بدام عشق افتاد از هیجانات عالی آکنده گردید و احساساتی زیبا و دلنشین سرپای وجود او را گرفت این افکار و تخیلات و احساسات دلنشین سبب شدند که وی بسوی شاعری گرایش یابد و احساسات خود را در قالب شعر بیان کند، نتیجه عالی بود و او دریافت که دلیلی وجود ندارد تا عشق را از دیدگاه تهنذب و خویشتن داری بنگرد.

اگر چه این افاضه دلیل و نظریه وی بر اصول روانی متقنی پایه ریزی نشده بود ولی بهر حال موانع عشقی که در سر راه وی وجود داشت سبب شد که او را بسوی شاعری بکشانند.

اگر آن نجیب زاده و بانوی امیلیا و یونانی واژگون بخت را به دیر رهبانان نمی بردند نیازی نمی یافت که «اپیپسی شیدیون» (۲) را

تصنیف کند اگرچین ویلیامز يك چنین همسر پاکدامن و عفیفی نداشت  
او هرگز دست به تحریر « خاطره » (۱) نمی زد .

سدها و موانع اجتماعی که وی بدانها حمله کرده است محرك اصلی  
وی در تحریر يك چنین اثری بوده و این اثر بهترین کوششهای او بوده  
است. عشق رومانتیک در « شلی » وابسته به يك توازن ناپایداری باشد  
بدین معنی که موانع و سدهای اجتماعی هنوز وجود دارند ولی فاقد آن  
قدرت و نفوذ ناپذیری می باشد . اگر این موانع بکلی نفوذ ناپذیر بودند  
و با بالعکس بکلی محو میشدند احتمالا عشق رومانتیک تا این حد درخشش  
نداشت .

در این جا دو حالت متضاد را شرح میدهم که نشان دهنده آن است که،  
لازمه عشق رومانتیک وجود برخی موانع است برای نمونه روش اشعار  
چینی را در نظر بگیرید . در این شعر مرد با هیچ زن محترمی مساوجه  
نمیشود مگر با همسرش و آنگاه وقتی که درمی یابد همسرش نیز تا آن  
حد که تصویری کرده قابل احترام نیست برای رفع نیازهای جسمی و روحی  
به فاحشه خانه میرود . همسرش را دیگران برای او انتخاب کرده اند  
و او احتمالا تا شب زفاف همسر خویش را ندیده است در نتیجه کلیه روابط  
جنسی آنها بطور مطلق از عشق رومانتیک جدا میباشد و هیچگاه مرد  
چینی فرصت آن را نمی یابد که لذت عشق را بچشد تا شعر عاشقانه  
بسراید .

در يك حالت دیگر که مرد کاملاً آزاد است ( یعنی عکس حالت

اول ) اگرچه مرد ممکن است که توانایی سرودن اشعار عاشقانه را داشته باشد ولی از آنجا که احتمالاً نیازشدیدی به تخیل ندارد و به ندرت بامانعی برخورد میکند که سبب شود درباره آن مانع بیندیشد و بر آن پیروزشود بنابراین نیازی به سرودن شعر عاشقانه نمی یابد .

بنابراین شعر عاشقانه با توازنی ظریف بین محدودیت و آزادی رابطه می یابد و احتمالاً اگر یکی از این دو کفه ترازن بالا برود امکان سروده شدن اشعار عاشقانه کاهش می یابد .

بهر حال لازمه وجودی عشق ، شعر عاشقانه نمی باشد و نیز تنها هدف عشق ، شعر عاشقانه نیست همچنانکه ممکن است عشقی رومانتیک بدون آن که به تشریح هنری نیاز داشته باشد بوجود آید . من بشخصه معتقدم که عشق رومانتیک سرچشمه بزرگترین شادی هایی است که زندگی عرضه کرده است .

در روابط مردوزنی که یکدیگر را دوست دارند و ازورای شهوت و میل و محبت با یکدیگر رابطه دارند ، حالتی وجود دارد که تخمین زدن و معیار کردن آن ممکن نمی نماید چه آنها از طریق این دوست داشتن میتوانند از بسیاری از بیچارگی ها و نااملایمات زندگی بشری چشم پوشند و بسادگی از آنها بگذرند و عدم شناخت يك چنین حالتی بدبختی بزرگی برای هر انسان محسوب میشود . من تصور میکنم که این امر حایز اهمیت است که هر سیستم اجتماعی این امکان را به هر کس بدهد تا از آن بهره مند شود ولی بهر حال این امکان باید بصورت جزئی از زندگی باشد نه به عنوان هدف اصلی زندگی .

در عصر جدید گفته میشود که از دوره انقلاب کبیر فرانسه يك اعتقاد رشد یافته است که ازدواج باید ثمره عشق رومانتیک باشد بیشتر متجددین بالاخص مردم کشورهای انگلیسی زبان این امر را ضروری دانسته و بدان عمل میکنند و فراموش کرده اند که همین مدتی پیش، این گونه تفکر يك بدعت انقلابی محسوب میشد .

صدسال پیش نوولهای نوشته و نمایشنامه هایی توسط نسل جوان اجرا میشد که با کوشش زیاد قصد داشت که علیه ازدواج سنتی برخیزد و ازدواج به سبک انتخاب والدین را از بین ببرد . آیا تأثیری را که به بدعت گزاران در انتظار آن بوده اند بدست آمده یا نه ممکن است مورد تردید قرار گیرد .

در این جا بی مناسبت نیست که اشاره ای به مرام اخلاقی خانم « مالاروپ » شود که میگوید : زناشویی ساینده عشق و تنفر است بنابراین بهتر است که زناشویی را با اندکی تنفر آغاز کنیم . زیرا مسلم است وقتی که دو نفر بایکدیگر بدون این که شناخت جنسی از یکدیگر داشته باشند ازدواج میکنند و یا آن که در اثر يك عشق رومانتیک با هم زناشویی میکنند هر يك تصور میکنند که دیگری از عالی ترین صفات و کاملترین نعمات الهی برخوردار است و تصور میکنند که زناشویی موهبتی میمون و مبارك است بالاخص این تصور در زن بیشتر میباشد مشروط بر آن که آن زن چشم و گوش بسته و پاك باشد بنابراین قادر نیست که گرسنگی جنسی را از سازگاری تشخیص دهد بدین معنی که نمیداند آنچه او را بطرف شوهرش میکشاند میل شدید جنسی است یا سازگاری و توافق روحی بین آن دو است .

در آمریکا که جنبه روماتیک ازدواج بطور جدی تری از دیگر نقاط جهان ماحوظ میگردد و قانون و سنت زناشویی مبتنی بر رویاهای دختران ترشیده است ، طلاق به منتهی درجه خود رسیده است و نیز به ندرت میتوان يك ازدواج موفق یافت .

زناشوئی امری جدی تر از لذتی است که دو نفر از مصاحبت یکدیگر کسب میکنند . زناشوئی آن نهادی است که از طریق آن کودک بوجود می آید و نیز زناشویی بخش منسوج صمیمی جامعه میباشد و اهمیت آن در ورای احساسی که يك زن و شوهر نسبت به یکدیگر دارند جای دارد . به نظر من خوب است اگر ازدواجی با عشق روماتیک آغاز شود و انگیزه ازدواج يك چنین عشقی باشد . اما این مطلب باید شناخته شود که نوع عشقی که ازدواج را ممکن میسازد ، ازدواجی که مداومت یافته و باشادی و خوشبختی همراه است و در راه هدفهای اجتماعی بخوبی گام برمیدارد الزاماً عشق روماتیک نمی تواند باشد بلکه انگیزه ازدواج چیزی صمیمی تر ، با محبت و حقیقت بیشتر می باشد .

در عشق روماتیک محبوب آنطور که باید مورد مذاقه قرار گرفته نمیشود عاشق وی را از ورای فضای مه آلودی که زیبا و دلغریب میباشد می بیند بدون تردید امکان دارد که برخی از زن ها در پس این فضای مه آلود حتی بعد از ازدواج نیز مخفی بمانند مشروط بر آنکه شوهر ایشان از گروهی خاص باشند .

اما این مخفی شدن در پس پرده اوهام و فضای مه آلود بشرطی امکان پذیر است که زن از هر گونه محرمیت و نزدیکی واقعی با شوهرش

دوری کند و همانند راز ابوالهول عمیق ترین افکار و احساسات خویش را مخفی سازد همچنانکه ممکن است برخی قسمت های خصوصی بدن خویش را پنهان کند .

بهر حال اعمال يك چنین روشی مانع از آن میشود که ازدواج بواقعیت ممکنه خود برسد و از آنجا که ازدواج بهترین امکان را فراهم میکند که بیشترین محبت و صمیمیت بدون ریب و ریا حاصل آید . يك چنین نیرنگی سبب درهم پاشیده شدن آن محبت و صمیمیت میشود .

همچنین این عقیده که میگوید لازمۀ واصل ازدواج عشق و روماتیک است عقیده و نظری کاملاً بیهوده و پوچ است و نیز عقیده سنت پل اگر چه در جهت مخالف عقیده فوق الذکر است ولی با اینحال آن نظر نیز هرج و مرج آور و پوچ می باشد چه گویا سنت پل فراموش می کند که این کودکان هستند که ازدواج را مهم و حائز اهمیت میسازند اما در مورد کودکان ، اگر بخاطر آنها نبود دیگر نیازی وجود نداشت که برای امور جنسی مراسم و سنت هایی بوجود آید ولی بمحض آنکه کودک وارد زندگی زناشوئی میشود . زن و شوهر اگر از اندیشه صحیح برخوردار باشند مجبورند بپذیرند که احساس آنها نسبت بیکدیگر مهمترین نمی باشد بلکه احساس دیگری وجود دارد که مقدم بر احساس آن دو است .



## بخش هفتم

### « آزادی زنان »

در عصر حاضر ، وضعیت انتقال اخلاق جنسی در اصل ناشی از دو عامل می باشد . عامل اول اختراع وسایل جلوگیری از حاملگی و عامل ثانوی آزادی زنان می باشد .

عامل اول را در بخش های بعدی مورد بررسی قرار میدهم ولی عامل ثانوی موضوع بحث این بخش است .

آزادی زنان بخشی از جنبش های آزادیخواهانه میباشد ، این جنبش از بدو انقلاب کبیر فرانسه پای گرفت همچنانکه سابقاً ملاحظه گردید قوانین وراثت را به نحو مطلوبی بطرف و بنفع زنها انتقال داد

کتاب ماری وولستون کرافت (۱) تحت عنوان «استیفای حقوق زنان (۲)» که سال ۱۷۹۲ نوشته شده محصول افکاری است که انقلاب را بوجود آورده بود و نیز این کتاب محصول انقلاب بود.

از زمان ماری وولستون کرافت به بعد زنان همواره و بطور مداوم خواهان استیفای حقوق خویش بوده اند و خواهان مساوات با مردان و با گذشت زمان این خواسته با تأکید بیشتری بیان شده و با موفقیت بیشتری همراه بوده است.

کتاب «انقیاد زنان» (۳) نوشته ژان استوارت میل کتابی تحریک آمیز و مستدل است که بمحض انتشار اثر نفوذ شدیدی بر متفکرین و روشنفکران عصر خود گذاشت.

پدر و مادرم پیرو و مرید استورات میل شدند و مادرم در سالهای شصت (بین ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۹) معمولاً نطق هایی بر له اعطای حق رأی به زنان ایراد میداشت.

مادرم بقدری نسبت به زن و آزادی او تعصب میورزید که حتی تصمیم گرفت که مرا توسط اولین پزشک زن متولد کند و چنین نیز کرد. خانم دکتر گارت آندرسون در آن زمان اجازه نداشت که همانند مردهای پزشک بمعالجه بپردازد ولی او به عنوان یک قابله مورد اعتماد شناخته شده بود. جنبش استیفای حقوق زن در آن زمان محدود بطبقه اشراف

---

Mary Wollstonecraft - ۱

Vindication of the rights of women - ۲

Subjection of women - ۳

و متوسط می‌گردید بنابراین فاقد قدرت سیاسی بود یا لااقل از قدرت سیاسی چندانی برخوردار نبود.

لایحه اعطای حق رأی به زنان همه‌ساله به مجلس تقدیم می‌شد و اگرچه همیشه اول این لایحه را آقای فیث فول بک (۱) تقدیم مجلس کرد سپس آقای استرنج ویزیک، ولی هیچگاه در آن زمان امکان آن نبود که بتصویب قانونی برسد.

زنان طبقه متوسط بهر حال در آن زمان به موفقیت بزرگی نایل شدند یعنی قانونی گذاراندند که به زنان شوهر دار قدرت تملک می‌بخشید (به سال ۱۸۸۲ این لایحه به تصویب قانونی رسید) ولی این مالکیت نیز تحت کنترل شوهر بود ولی شوهر اجازه نداشت که از سرمایه زن خود خرج کند. تاریخچه جنبش زنان در جنبه سیاسی عطف به همین سالهای اخیر میشود و این تاریخچه بخوبی شناخته شده است و نیازی به تکرار آن نمی‌رود.

بهر حال شایسته است پیشرفتی را که زنان در بدست آوردن حقوق سیاسی خود در بیشتر کشورهای متمدن کسب کرده‌اند. با توجه به عدم توازن که در گذشته وجود داشته است بررسی کنیم.

الغاء رژیم بردگی کم و بیش شبیه همین آزادی زنان بوده است. اما پس از الغاء بردگی در عصر جدید دیگر بردگی در کشورهای اروپایی موجودیت و تداوم نیافت و این الغاء بردگی با امری این چنین صمیمی بنام رابطه مرد و زن ارتباط نداشت.

من تصور می‌کنم علت این تغییر ناگهانی دو عامل بوده از یکطرف نفوذ صریح و مستقیم ثنوری آزادیخواهی بود که امکان آن را بوجود می‌آورد تا پاسخی منطقی به خواسته‌های زنان داده شود و از طرف دیگر در حقیقت فزونی تعداد زنانی بود که معیشت خود را از کار خارج از خانه تحصیل می‌کردند و دیگر معیشت خود را از طریق فراهم آوردن وسایل راحتی برای پدران و شوهران خود تأمین نمی‌کردند.

این وضعیت در طول جنگ جهانی به‌اشد درجه خود رسید؛ زمان جنگ زمانی که بیشتر کارهایی که توسط مردان صورت می‌گرفت بالا جبار به زنان واگذار می‌گردید و به‌عهده زنان گذارده میشد. قبل از جنگ یکی از عواملی که معمولاً سبب میشد که اعطای حق رأی به زنان را مانع گردد ادعای صلح و دوستی و آشتی خواهی زنان بود.

در طول جنگ تا حد وسیعی این اتهام تکذیب گردید و حق رأی به زنان اعطا شد چه آنها در پیکارهای خونینی شرکت جستند.

برای پیش‌تازان مکتب ایده آل (ایدئالیست‌ها) که تصور می‌کردند با ورود زنان به قلمرو سیاست فضای اخلاقی امور سیاسی رشد می‌یابد و وجود این حالت (دخالت زنان در جنگهای خونین) دلتنگ کننده و مأیوس کننده بود، اما گویا این تقدیر ایدئالیست‌هاست که آنچه را که برای بدست آوردنش کوشش میکنند، کسب می‌کنند ولی این اکتساب با نابودی آرزوها و کمال مطلوب آنها همراه است.

اعطای حقوق به زنان دال بر این اعتقاد نبود که زنان از نظر گام اخلاقی یا هر امر دیگری بر مردان برتری دارند. در حالیکه این حقوق صرفاً

بدین خاطر اعطا شده بود که زنان نیز همانند مردان اسان می‌باشند و نیز بر اثر بحثهایی که بر له آزادیخواهی میشد اعطاء این حقوق اجباری بود.

اما همانند همیشه، همینکه ملت یا طبقه‌ای ستم‌دیده ادعای حقوق خود را داشتند، مدافعین حقوق زنان کوشش می‌کردند که در لفافه این احقاق حق، شایستگی ویژه زنان را در کسب حقوقشان جای دهند و این شایستگی معمولاً در مورد امور اخلاقی بیان می‌شده است.

بهر حال آزادی سیاسی زنان با موضوع مورد بحث ما بطور غیر مستقیم ارتباط می‌یابد، آنچه که در این جا حایز اهمیت است آزادی اجتماعی زنان می‌باشد که با ازدواج و سنت‌های آن ارتباط حاصل میکند در روزگاران نخست و در مشرق زمین تا به امروز با جدا ساختن زن‌ها از مرد‌ها و دربند کردن آنها عفاف و پاکدامنی آنها را تأمین و تضمین می‌کردند.

کوششی مبذول نمیشد تا زن‌ها بتوانند خودشان را کنترل کنند بلکه همه امور بطریقی صورت گرفته بود که امکان و فرصت هر گونه معصیت و گناهی را از زن گرفته بود.

در مغرب زمین این روش بطور کامل اعمال نگردید ولی زنان محترم از سالیان قبل فرا گرفته بودند که هر گونه مقاربت جنسی در خارج از حیطه ازدواج کاری هولناك و ترس‌آور است.

همانطور که زنان آموخته میشدند که تماس جنسی خارج از قلمرو زناشویی عملی پلید است و هولناك، سدها و موانعی که درس راهشان گذارده شده

بودیش از پیش مرتفع و نابود می گردید. از جمله تصور میشد که دایه یا یک مو سفید برای مواظبت دختران ضرورتی ندارد چه یک دختر فهمیده که خوب تربیت شده باشد هرگز خویشتن را تسلیم یک جوان نمی کند هر چند که فرصت این عمل بدو داده شود. از این روی در آن زمان که جوان بودم در میان زنان محترم چنین شایع بود که عمل جنسی عملی کثیف و ناخوشایند است و انجام این عمل در قلمرو زناشویی فقط بصورت وظیفه است که زن بعهده دارد و باید آنرا تحمل کند. بایک چنین نظری مردم آن دوره بی میل نبودند که دخترانشان را آزاد بگذارند و این آزادی در حدی بود که در عصر ما، عصری که اندیشمندان نه تر است عاقلانه مینماید.

نتیجه ای که از این طرز تفکر حاصل شد شاید متفاوت با آنچه که انتظار میرفت بود و این تفاوت ناشی از وجود زنان شوهردار و زنان بی شوهر بود. زنان دوره ویکتوریا (۱) و بسیاری از زنان عصر حاضر در یک زندان فکری بسر میبردند. این زندان در ضمیر آگاه آشکار نیست چه اساس این زندان در هر زنی در ضمیر ناآگاهش بخاطر تحریم ها و ممنوعیت ها بوجود آمده است.

نابودی و ویرانی این تحریم ها که در میان جوانان عصر حاصل شده است سبب شده که تمایلات غریزی را که پس از سالیان دراز در زیر کوهی از عفت فروشی و تظاهر به پاکدامنی دفن شده بود ظاهر گردد و

---

۱ - ملکه الکساندرینا ویکتوریا امپراطیس انگلستان و ایرلند که سال

۱۸۳۷ بر تخت سلطنت نشست.

به‌ضمیر آگاه‌رهنون‌سازد. این امر بر اخلاق جنسی تأثیر شدیدی نهاد  
بحدی که بصورت انقلاب در اخلاق جنسی نمود کرد و این دگرگونی  
در اخلاق جنسی منحصر بیک کشور یا یک طبقه نبود بلکه در همه کشور-  
های متمدن و در کلیه طبقات اجتماعی آن کشورها بوجود آمد.  
خواستار شدن تساوی حقوق زن و مرد از همان ابتدا نه تنها بامور  
سیاسی ارتباط می‌یافت بلکه به سنت‌های جنسی و اخلاق جنسی مرتبط  
می‌گردید.

طرز تلقی ماری و ولستون کرافت کاملاً مدون و نو بود اما پیش‌تازان  
احقاق حقوق زنان در این مورد از روی پیروی و تقلید نکردند بلکه  
بالعکس اندیشه آنها متضاد با این طرز تفکر بود چه اغلب آنها از اخلاقیون  
خشک بودند و امید به آن بسته بودند که برای مردان موانع و پای‌بند  
های اخلاقی فراهم آورند نظیر همان موانعی که سابقاً چون زنجیر  
پای زنان را در بر گرفته بود.

بهر حال از سال ۱۹۱۴ (۱) به بعد زنان جوان بدون آنکه توجه  
چندانی به ثنوری‌ها و اصول ارائه شده داشته باشد هر یک برای روزگار  
می‌گذرانند.

بدون تردید هیجانات شدید و تکان دهنده جنگ عامل اصلی  
این‌گونه تصمیمات بود ولی بهر حال امکان وقوع این حالت بدون هر  
حادثه‌ای نیز وجود داشت.

در گذشته انگیزه عفت و پاکدامنی در زنان بخاطر وحشت از عقوبت

آخرت و آتش جهنم بود و نیز وحشت از حاملگی که وحشت اولی تنبجه  
القاء افکار مذهب ارتدکس و وحشت ثانوی جلوگیری از بیچه دار شدن بود .  
برای مدتی سنت اخلاقی از طریق عرف و تنبلی و بی حالی فکری نوده  
مردم استفاده کرده و بر افکار مردم غالب آمده بود ، اما تکان شدید جنگ  
سبب سقوط همه این دیوارهای اخلاقی گردید .

طرفداران جدید حقوق زن دیگر همانند گذشتگان ۳۰ سال پیش  
خود هیجان زده نمی باشند و قصد آن ندارند که مردان را نیز غلوزنجیر  
اخلاقی کنند آنها فقط میخواهند آنچه برای مردان مجاز است برای  
زنان نیز مجاز باشد ، طرفداران جدید حقوق زن دیگر مساوات بردگی  
را برای دو جنس نمیخواهند بلکه خواهان مساوات اخلاقی برای هر دو  
جنسی می باشند . در مجموع این جنبش هنوز در مراحل اولیه خود  
میباشد و غیر ممکن است بتوان گفت که پیشرفت این جنبش چگونه  
و تاچه حد است .

وابستگان و پیروان این جنبش تا آنجا که میتوان گفت غالباً  
جوان و ناپخته هستند . آنها در میان اشخاصی که از نقطه نظر اجتماعی  
مقامی والا دارند تاکنون موفقیتی کسب نکرده اند ، پلیس ، قانون  
کلیسا و والدین آنها هر زمان که از واقعیت قدرت جامعه این جوانان  
آگاهی بیابند با آنها مخالفت خواهند کرد .

اما جوانان بطور کلی از روی شفقت و مهربانی این حقایق را  
بر آنها مکشوف نمی کنند تا سبب رنجوری و آزار آنها نگردد .



سالخوردگان اجتماع تصور میکنند که نویسندگانی نظیر قاضی لیندسی (۱) که این حقایق را مکشوف میکنند به جوانان افترا و تهمت میزنند و جوانان خود از افترا مبرایند و ناخبر.

موقعیتی از اینگونه البته بسیار ناپایدار است و یک چنین حالتی پایدار نمی ماند ولی مسئله اینجاست که از این دو مورد کدامیک ابتدا حادث می گردد. آیا ابتدا سالخوردگان و افراد مسن اجتماع از این حقایق آگاهی می یابند و عزم جزم میکنند تا جوانان را از آزادی تازه کسب کرده خود محروم کنند و یا آن که این جوانان رشد یافته قدرت کسب کرده و موقعیتی حایز اهمیت کسب میکنند تا از طریق این موقعیت اجتماعی به اخلاق و سنت جدیدشان قدرت ببخشند؛ بدون تردید در برخی کشورها می توانیم یکی از این دو مورد را مشاهده کنیم و در کشورهای دیگر مورد دیگر آن را.

در ایتالیا، سرزمینی که نابسامانی و فساد اخلاق همانند هر امر دیگری از حقوق ویژه حکومت است و مربوط به کار حکومت میباشد کوششی شدید مبذول میگردد تا عفت و پاکدامنی را بر توده مردم تحمیل و تزریق کند.

در اتحاد جماهیر شوروی قضیه درست عکس این حالت است زیرا حکومت خود پشتیبان سنتها و اخلاق جدید میباشد. انتظار میرود که در بخش پروتستان نشین آلمان آزادی پیروز گردد ولی در بخش کاتولیک این پیروزی مشکوک مینماید.

امكان آن كه فرانسه از چهار چوبه مقررات اجتماعى خودكه بدانها افتخار ميكند پاي ييرون بگذارد بعيد مينمايد چه حد فساد اخلاق معين نشده و از اين پيشتر نمى رود .

در انگلستان و امريكا چه پيش خواهد آمد ؟ من جرأت پيش بينى ندارم .

بهر حال اجازه دهيد كه لحظه اى براين امر كه چرا زنان خواهان مساوات با مردان هستند توقف كنيم و نتايج منطقي آن را وارسى نمايم .  
مردها از دير باز تا آنجا كه بيادمي آيد در عمل نه در ثنوري خواهان رابطه نامشروع جنسى بوده اند .

از يك مرد انتظار نمى رود كه هنگام زناشويى بكر و دست نخورده باشد و حتى اگر پس از ازدواج مرد از جاده عفت خارج شده و پيمان شكنى بكنند چندان كار زشتى نيست منوط بر آن كه همسر و همسايگان از ماجرا با خبر نشوند امكان وجودى يك چنين سيستمى ناشى از فحشا ميباشد .

بهر حال دفاع از اين نهاد (فحشا) براى متجددين بسيار مشكل ميباشد و محدود كسانى هستند پيشنهاد ميكنند كه چنين حقي نيز به زن داده شود بدين معنى كه گروهى از مردان همانند فاحشه ها صرفاً براى ارضاء زنانى كه مايل هستند بوجود آيند .

بهر حال كاملاً مسجل است در اين روزگار كه زناشويى در سنين بالا صورت ميگيرد ، و تا اين كه مرد توانايى آنرا بيايد كه خانه اى علم كند و زنى از طبقه خود بگيرد ، عفيف ماندن و دست نخورده ماندن مرد ناممكن مينمايد .

اگر ضرورتی ندارد که مرد مجرد بکر باشد در زمینه مساوات مرد و زن نیز این امر ادعا میشود که باکره بودن زن شوی ترفقه ضرورتی ندارد. بدون تردید برای پیروان مکتب اخلاق و اخلاقیون این حالت تأسف آور میباشد.

هر يك از طرفداران مکتب اخلاق اگر رنج اندیشیدن را بخود بدهند در خواهند یافت که در عمل تسلیم معیار مضاعف شده اند بدین معنی که عفت جنسی را در زن با تأکید بیشتری بیان داشته تا در مرد؛ و شاید این تأکید دو برابر تأکیدی باشد که برای مرد میکند. بسادگی میتوان دریافت که پیروان مکتب اخلاق خواهان عفت و پاکدامنی مرد نیز میباشند.

در این مورد بوضوح آشکار است که نمیتوان تعفف و پرهیزگاری را به مرد تحمیل کرد چه خارج شدن از جاده عفاف برای مرد آسان است و نیز به سادگی میتوانند در خفا به معصیت دست بیازد. مقررات و قوانین مکتب اخلاق در مقابل آزادی جنسی مردان سرفرود آورده است نه صرفاً بدان خاطر که بین مرد و زن عدم تساوی وجود دارد بلکه از این نقطه نظر که بهتر است يك مرد جوان با يك فاحشه رابطه جنسی داشته باشد تا با يك دختر از طبقه خود علیرغم آن که رابطه دومی (تماس با دختر) نه رابطه اولی مبنی بر عشق و محبت و شادی میباشد.

اخلاقیون مسلماً درباره قوانین و مقرراتی که اطاعت نکردن از آنها ممکن نباشد نمی اندیشند بلکه کوشش دارند مقرراتی وضع کنند که قابل اجرا باشد.

آنها فکر میکنند که نازمانی که از فحشاطر فداری نکرده اند مسئول نمی باشند چه استناد به این حقیقت میکنند که فحشا بناگزیر میتواند از مفاهیم آنها باشد .

این مطلب بهر حال روشنگر و بازگوکننده این حقیقت است که يك فرد که صرفاً و بطور حرفه ای پیر و مکتب اخلاق است در روزگار ما دارای شعور کمتری از حد متوسط می باشد .

با توجه به شرایط فوق الذکر ، بخوبی آشکار است که بسیاری از مردان بدلائیل اقتصادی قادر به ازدواج نمی باشند و بالطبع بسیاری از زنان بی شوهر میمانند، این الزام پیش می آید که بطور مساوی تعدیلی در مورد عفت زنان حاصل آید و معیار سنتی که برای عفت و پاکدامنی زنان وجود دارد کاهش یابد .

اگر مرد مجاز باشد که قبل از زناشویی روابط جنسی داشته باشد (همانطور که در حقیقت نیز دارد) زنان نیز باید يك چنین اجازه ای داشته باشند. و در کشورهایی که تعداد زنان بر مردان زیاده میباشد : این ظلم آشکاری است که زنان زیادی باید بدون شوهر بمانند و نیز از لذت جنسی بی بهره مانده تجربه جنسی کسب نکنند .

بدون تردید پیشتازان جنبش احقاق حقوق زن به يك چنین عواقبی توجه نداشته اند اما معاصرین این جنبش بایك چنین حالتی مواجه شده اند و هر آنکس که با این امر مخالفت ورزد و از روی تعصب با ناپرهیزگاری زنان مخالف باشد باید پیذبرد که او ( اعم از زن یا مرد) کسی است که در مورد تمایلات جنسی زن ها راه عدالت نمی پیماید .

این مسئله جدید اخلاقی بطور قاطع در مقابل اخلاق قدیم قدامت کرده است. بدین معنی که اگر پاکدامنی دختران یا وفاداری زنان شوهردار دیگر خواستار نداشته باشد و حایز اهمیت نباشد بنابراین ضرورت حاصل میشود که روش نازهای جهت حفظ بقاء خانواده ابداع شود و یا آن که بیچشم خویش بیایسینم و درهم شکستن و فنا شدن خانواده را ببینیم.

ممکن است گفته شود که بقاء نسل و تولید کودک میتواند سبب ازدواج گردد و مقاربت هایی که از خارج از قلمرو زناشویی صورت میگیرد ممکن است از طریق عقیم کردن بدون حاملگی باشد در آن صورت شوهران باید فراگیرند که مانند خواجه های حرمسرای شرفیان، عشاق همسرانشان را تحمل کنند.

مشکل این طرح به ما تفهیم میکند که حتی بیشتر از آنچه که عقل حکم میکند به کفایت وسایل جلوگیری از حاملگی و نیز به وفاداری همسران اعتماد کنیم این مشکل بهر حال در اثر مرور زمان کاهش مییابد.

مورد دیگری که با اخلاق جدید سازگاری دارد کاهش قدرت مرد و یا کاهش قدرت پدری به عنوان یک نهاد اجتماعی میباشد چه حکومت بسیاری از وظایف پدر را خود به عهده گرفته است.

در موارد بخصوص آنجا که مردی احساس کاملی دارد که فرزند از خود اوست و علاقه مند به کودکانش میباشد بالا جبار ناچار است که همانند دیگر پدران امروزی تکفل همسر و فرزندانش را به عهده بگیرد

ولی نباید قانوناً او را مجبور به قبول تکفل کرد. در غیر این صورت همه کودکان در موقعیتی قرار می گیرند که کودکان حرامزاده و غیر قانونی امروزی دارا هستند مگر حکومت که به آنها بدیده يك حالت طبیعی می نگیرد و بالطبع زحمت بیشتری بر دوش خواهد داشت چه در آن زمان عهده دار پرورش و تشریح کودکان نیز می باشد.

از طرف دیگر اگر اخلاق و سنن گذشته دوباره جان گیرد و مرعی گردد رعایت برخی امور مسلم می باشد: برخی از این امور در حال حاضر نیز اجرا میشود اما تجربه نشان میدهد که این امور به تنهایی کافی نمی باشد. اول آنکه تعلیم و آموزش دختران باید آنچنان باشد که آنها را احق، خرافاتی و اغماض گریز آورد. این طریقه پرورشی در مدارسی که تحت نظارت کلیسا و مراجع روحانی می باشند اعمال میگردد دومین تقاضا آن است که بر کلیه کتب و مطبوعات که اطلاعاتی درباره امور جنسی میدهد نظارتی دقیق و سخت بعمل آید. این روش در انگلستان و آمریکا مرعی میشود و اگر چه در مورد سانسور قانونی وضع نشده و یا قوانین تغییر نکرده اند ولی به علت شوق و ذوق پلیس در انجام اینکار روز بروز عرصه بر مطبوعات جنسی تنگ تر میشود. این شرایط اگر چه تاحدی وجود دارد ولی کافی نمی باشد.

تنها امری که کفایت میکند آن است که این امکان از زنان گرفته شود که بتوانند فرصتی بدست آورند و با مردی تنها باشند. کار کردن دخترها در خارج از خانه باید ممنوع گردد.

آنها نباید اجازه داشته باشند که بدون همراهی مادر یا خاله و یا

یکی از بستگان بزرگسال خود از خانه خارج شوند . عمل تأسف آور  
خروج دختران از خانه و ورود آنها به مجالس رقص بدون همراهی یکدایه و  
ندیمه باید بشدت ملامت شود، همچنین قانونی باید وضع شود تحت این عنوان  
که زنان بی شوهر زیر پنجاه سال حق داشتن اتومبیل ندارند و شاید در یک  
چنین وضعیتی عاقلانه باشد که همه دختران را ماهیانه یکبار تحت  
نظارت پزشک قانونی معاینه کنند که آیا آنها باکره هستند یا خیر . موضوع  
جلوگیری از حاملگی ، البته باید بکلی ریشه کن گردد باید غیر قانونی  
باشد که با زنی شوی نرفته درباره مسئله لمن ابدیت به تردید سخن گفته شود  
این معیارها و ضوابط اگر برای مدت صد سال یا بیشتر به شدت اعمال گردد  
امکان دارد که کاری صورت گیرد و ساقه ناپاکی و فساد اخلاق بریده شود  
براستی فکر میکنم که برای آن که از برخی اتفاقات سوء و برخی خطرات  
احتمالی جلوگیری کنیم بهتر است که همه پلیس ها و پزشکان را اخته  
کنیم شاید معقولانه تر باشد این روش اتخاذ شود که از این نیز گامی فراتر نهم  
بدین ترتیب که برای آن که از نظر خطرات مردی خاطر آسوده باشیم وی میل  
نیستم فکر کنم که خوب می بود اگر اخلاقیون پیشنهاد می کردند که همه  
مردان باستثناء روحانیون و بزرگان مذهبی اخته شوند (۱)  
مشاهده خواهد شد که مشکلات و موانعی در سر راه هر طریقی که  
انتخاب میکنیم قد علم میکند .

---

از زمانی که کتاب المرگاتری را خواندم این احساس در من زنده شده  
که حتی این استثناء کاملاً غیر معقولانه میباشد .

اگر ما اجازه دهیم که اخلاق جدید مسیر خود را بیمایند پای از مرزهایی که در حال حاضر دارد فراتر خواهد نهاد و مشکلات شدیدتری غیر از آنچه که تاکنون ملاحظه کرده‌اید بوجود می‌آورد.

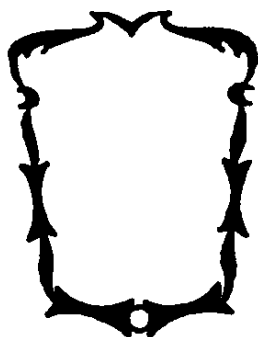
از طرف دیگر اگر در این دنیای مدرن بکوشیم تا محدودیت‌هایی که سابقاً وجود داشته از نو بوجود آوریم و آنها را به مردم تحمیل کنیم بی‌تردید بسوی مقرراتی نامنعطف و سخت گام برداشته‌ایم که مخالف طبیعت بشری بوده و بزودی انسان بر علیه آن قیام خواهد کرد بنحوی آشکار است که علیرغم خطرات و مشکلاتی که در پیشرفت وجود دارد باید رضایت دهیم که دنیا بسوی پیشرفت گام بردارد نه به گذشته رجعت کند. برای این مقصود مایه‌ها و سنت‌ها و اخلاق‌هایی کاملاً جدید داریم مقصود از این کلام آن است که مشکلات و وظایف باید بازشناسی شود اگرچه این وظایف و مشکلات بسیار متفاوت با گذشته می‌باشد.

تا آن زمان که اخلاقیون خود را راضی به رجعت بروشهای گذشته که همانند نقش dodo مرده می‌باشد می‌کنند آنها هیچ نقشی در مورد اخلاقی کردن آزادی جدید نمی‌توانند داشته باشند و نیز قادر نیستند که وظایف این آزادی مدرن را مشخص سازند.

من تصور نمی‌کنم که آزادی جدید باید افسارگسیختگی بیشتری از آزادی قدیم به ارمغان بیاورد و انگیزه‌ها و هیجانات را آزادتر و ولنگارتر کند بلکه تصور من آن است که برای افسار زدن بر هیجانات سرکش و احساسات برآشفته باید طریقی غیر از آنچه در گذشته مرعی می‌شده اعمال گردد.



در حقیقت کلبه مسایلی که به نحوی بامور جنسی مرتبط میشود  
نیاز بر آوردی تازه دارد در صفحات بعدی کوشش شده تا برای این مهم  
کاری انجام گیرد اگر چه این کوشش بسی ضعیف و ناتوان است .



## بخش هشتم

### « تحریم آگاهی‌های جنسی »

در کوششی که اعمال میشد تا بنای اخلاق جنسی بوجود آید اولین پرسشی که از خویشتن می‌کردیم آن نبود که چگونه باید روابط و مناسبات دو جنس مخالف تنظیم گردد بلکه این پرسش مطرح میشد که آیا راه صواب است که به عمداً آگاهی و شناخت مردان ، زنان و کودکان را از حقایق جنسی منحرف کنیم ؟

دلیل آنکه این سؤال را مقدم بر هر پرسشی میدانیم آن است که اهمیت موضوع را بخواننده گوشزدکنم و بازگو کنم که بی‌اطلاعی و عدم آگاهی از يك چنین موضوعی فوق‌العاده مضر و خسران‌آور بحال فرد است در نتیجه هر سیستم و روشی که يك چنین بی‌اطلاعی را تجویز و ترغیب کند نمیتواند مطلوب واقع شود .

باید اقرار کنم که اخلاق جنسی باید برای افراد بخوبی باز شناخته شود و نباید بخاطر موقعیت بخصوصی که داراست ناشناخته بماند .

این قسمتی از يك عقیده وسیعتر میباشد که دولتها و پلیس هیچگاه کوششی در اجرای آن نداشته اند و در پرتو عقل نیز میتوان يك چنین حالتی را باز شناخت . آن عقیده آن است که هیچ حقیقتی با بی اطلاعی و اغماض گری نمیتواند پیشرفت کند مگر در مواقعی بسیار نادر که يك چنین بی اطلاعی ایجاب میکند .

البته این حقیقت است که اگر آقای «الف» بخواهد که آقای «ب» بطرفی عمل کند که به نفع آقای «الف» و به ضرر آقای «ب» باشد احتمالاً به نفع «الف» است که آقای «ب» را در بی خبری بگذارد و مانع از آن شود که آقای «ب» درك کند که منافعی در کجا جای دارد . این حقیقت در «بورس بازی» و معاملاتی شبیه آن پیاده میشود اما عموماً نباید در مورد اموری عالی نظیر اخلاقیات صادق باشد . قسمت بزرگی از فعالیتهای حکومتی آن است که حقایق را از توده مردم مخفی کند منباب مثال این میل در همه حکومتها وجود دارد که مانع از آن شود که جریان شکست نظامی در جایی درز کند چه آگاهی از شکست ممکن است سبب سقوط حکومت گردد اگر چه ممکن است که این آگاهی بنفع ملت باشد ولی البته بنفع حکومت نمیتواند باشد .

غمض کلام و خاموشی در مورد حقایق جنسی اگر چه در اصل بسیار متفاوت با امر فوق الذکر میباشد ولی منشاء آنها از يك انگیزه میباشد و همه از يك عامل مایه می گیرد .

ابتدا در مورد زنان کوشیده میشد تا از امور جنسی غافل بمانند چه غفلت و بی خبری آنها از این امور به مردان کمک میکرد تا بهتر زنان حکومت کنند و بطور کلی نادانی سبب قدرتمند شدن مرد می گردید. بتدریج زنان به این نادانی رضایت دادند چه از دیدگاه عموم نادانی و عدم آگاهی زن از امور جنسی دال بر عفت و پاکدامنی او بود و بعدها تحت تأثیر همین اندیشه بود که ناآگاهی از امور جنسی برای کودکان و جوانان اعم از مؤنث یا مذکر تجویز و تبلیغ میگردید.

در این مرحله بود که انگیزه تسلط جویی که از نادانی حاصل میشد تبدیل بیک تحریم غیر منطقی گردید. این مسئله که آیا نادانی و نابخردی در مورد امری مطلوب است یا خیر هرگز مطرح نگردید. و حتی اقامه دلیل که نابخردی و ناآگاهی مردم امری خسران آور و مضر است نیز غیر قانونی شمرده می شد. به مناسبت ارتباط با این موضوع متن ذیل را از «منچستر گاردین» مورخ ۲۵ آوریل ۱۹۲۹ استخراج کرده ام.

«لیبرال های آمریکایی از نتیجه محاکمه خانم «ماری ویردونه» (۱) دچار ضربه روحی و شکفتی باور نکردنی شده اند. این محاکمه روز گذشته توسط هیئت قضایی فدرال در بروکلین صورت گرفت و خانم «دونه» گنهگار شناخته شد و ی متهم شد که ادبیات ممنوعه را از طریق پست ارسال میداشته است.

خانم دونه نویسنده رساله ای است که طی آن حقایق جنسی را

با زبانی ساده و دلنشین برای کودکان بازگو کرده بود . وی احتمالاً محکوم به ۵ سال زندانی قابل خرید یا ۱۰۰۰ دلار جریمه و یا هر دوی آن می باشد .

خانم دونه یکی از مددکاران مشهور اجتماعی میباشد و مادر دو پسر بالغ است وی برای آموزش فرزندانش یازده سال پیش رساله ای نوشت این رساله در مجله پزشکی بچاپ رسید و به خواهش سردیس بصورت جزوه تجدید چاپ شد .

این رساله مورد تصدیق پزشکان ، روحانیون و جامعه شناسان واقع شد و هزاران نسخه از این رساله توسط اجتماعات مسیحی اعم از زنان جوان و مردان جوان مسیحی توزیع گردید . این رساله حتی در مورد استفاده مدرسه شهرداری بروکلین ویل که یکی از توابع متجدد دیویورک است قرار گرفته بود .

قاضی فدرال «وارن بی باروز»<sup>۱</sup> از نیوانگلند که ریاست محکمه را به عهده داشت همه حقایقی را که عرضه شده بود رد کرد و پذیرفت که حتی یکی از متخصصین و آموزگاران و پزشکانی که در انتظار شهادت بودند و قصد داشتند در تأیید این رساله سخنی بگویند در جایگاه شهود حاضر شوند و برای هیئت منصفه سخنی بازگو کنند . محکمه از روی عفت و پاکدامنی فقط مردان مسن و ازدواج کرده را به عنوان منصفه انتخاب کرده بود و شرط انتخاب آنها آن بود که آن افراد آثار اجال منکن (۲) یا هااولوک الیس (۳)

---

waren B . Borrows - ۱

Havelock Ellis - ۲      H.L. Mencken - ۲

را مطالعه نکرده باشند و سپس منشی محکمه با صدای بلند متن رساله خانم «دونه» را قرائت کرد.

بوضوح آشکار است که دنیای نیویورک محق است وقتی که میگوید اگر اثر خانم دونه مجاز نیست بنابراین نباید طرفی از این امید بست که زمانی بتوان به آشکارا و به صداقت حقایق جنسی را در دیدگاه جوانان امریکایی قرارداد.

پس از استیناف شکایت به دادگاه بالاتر ارجاع شد که رأی این دادگاه بیشترین اشتیاق را بسوی خود جلب کرده و همه در انتظار رأی دادگاه میباشند.

این مورد در امریکا اتفاق افتاده اما امکان يك چنین دادرسی و یاشبیه آن در انگلستان (۱) نیز وجود دارد چه قانون در انگلستان عملاً شبیه امریکا میباشد.

مشاهده شده که قانون بفردی که اطلاعات جنسی در اختیار جوانان میگذارد اجازه نمیدهد که متخصصین شهادت بدهند که آیا این اطلاعات برای جوانان مفید بفایده است یا خیر، همچنین مشاهده شده در سرزمینی که يك چنین تعقیب قانونی صورت میگیرد. به قانون اجازه داده شده که هیئت منصفه را از مردان چشم و گوش بسته که اطلاعات و مطالعاتی ندارند و قادر به قضاوت عقلانی نمیباشند انتخاب کند، و قانون نه بالصراحه بلکه بطور مبهم اعلام داشت که جوانان نباید حقایق جنسی

---

۱ - نظریه این که راسل ملیت انگلیسی دارد به این نکته اشاره میکند

رافرا گیرند و این مسئله که آیا دانستن این حقایق برای جوانان مفید است یا خیر مطرح نمیشد.

معینا از آنجا که مادر محکمه قانون نمیشد و نظر به این که این اثر تعلیمات جنسی به کودکان نمیدهد ما اجازه داریم که این بحث را به میان کشیم که آیا بار آوردن کودکان بطور رسمی و سنتی و ناغافل و بی خبر از حقایق جنسی امری مطلوب است یا مذموم؟!

سنت چنین است که والدین و معلمین تا حد امکان میکوشند تا کودکان را در این مورد نادان و غافل نگه میدارند آنها هیچگاه بدن برهنه والدین خود را نمی بینند و نیز از همان دورانی که خیلی کوچک هستند (بالاخص اگر خانه آنها جای زیاد داشته باشد و دارای اتاقهای متعدد باشد) آنها بدن برهنه برادر یا خواهر خود را که جنس مخالف او هستند نمی بینند.

به آنها گفته شده بود که هیچگاه اعضاء جنسی خود را دستمالی نکنند و یا هیچگاه در باره آن صحبت نکنند. هر گونه سئوالی که به طریقی با امور جنسی ارتباطی یافت پاسخش با سخن خشونت آمیز هیس و هیس بود.

به آنها گفته بودند که کودک را يك لك لك به آسمان میرود و یا در باره کودک نوزادی که بتازگی به اعضاء خانواده پیوسته و منشاء او مورد سوء ظن کودکان بزرگتر میباشد گفته میشد که او را از زیر يك بوته تمشك پیدا کرده اند.

دیریا زود کودکان از طریق کودکان دیگر از حقیقت آگاهی

می‌یافتند ولی این شناخت کم‌وبیش ناقص و تحریف شده بود. کسی که امکان این شناخت را به کودکان میداد در نظرگاه والدین و مربیان فردی کثیف مینمود و آنها به او بدیده موجودی کثیف می‌نگریستند کودکان در اثر تعلیمات والدین رابطه بین دو جنس مخالف را پلید می‌شمردند کودکان استنباط می‌کنند که پدر و مادر آنها رابطه‌ای بایکدیگر دارند که پلید بود و در نظر آنها شرم‌آور است و آنها از خودشان شرم‌گین می‌شوند از این روی کوشش زیادی مبذول میدارند تا این امر را مخفی دارند. آنها همچنین بطور طبیعی و در اثر مرور زمان فرا می‌گیرند که والدین آنها و نیز مربیان‌شان یعنی دو عنصری که برای راهنمایی و آموزش آنها تعیین شده‌اند آنها را فریفته‌اند.

در نتیجه برداشت و برخورد آنها نسبت به والدین‌شان، نسبت به زناشویی و نسبت به جنس مخالف بطریق برگشت ناپذیر و درمان نشدنی مسموم می‌گردد. معدودند مردان و زنانی که تحت مقرراتی معین و بطور تصاعدی اطلاعاتی در مورد امور جنسی و زناشویی فرا گرفته باشند.

آموزشهایی که داشته‌اند به آنها یاد داده است که فریب و دروغ در نظرگاه والدین و معلمین آنها تقوا و پرهیزکاری است روابط جنسی حتی در قلمرو زناشویی عملی کم‌وبیش تنفرآمیز است و در اثر تبلیغات چنین در خاطر‌شان جایگزین میشود که نوع مرد تسلیم طبیعت جوانی خود است در حالیکه زن بخاطر وظیفه دردناکی که بعهده دارد تسلیم نمرد می‌گردد.

يك چنین طرز تفكر و يك چنین برداشتی، زناشویی را دردیدگاه



هر دو جنس ناپسند و ناخوشایند مینمایاند و زناشویی در پس ماسک  
بیرحمانه‌ای بنام اخلاق پنهان شده است .

تصور میکنم نظر فردی را که خالصانه پیر و مکتب اخلاق (۱) میباشد

در مورد معرفت جنسی بشرح ذیل بتوان تشریح کرد :

انگیزه جنسی ، انگیزه‌ای فوق العاده قدرتمند می باشد ، این  
انگیزه در مراحل پیشرفت خود ، به انواع مختلف نمایان میشود در  
دوران کودکی بصورت تمایلی جهت دستمالی کردن و نوازش دادن برخی  
از قسمتهای بدن نمود میکند در سنین بالاتر شکل کنجکاوی بخود گرفته  
و بصورت عشق به بیان کلمات پلید نمایان میشود ، در حالیکه در مرحله  
بلوغ انگیزه جنسی شکل کاملتری بخود می گیرد . تردید نیست که  
خلافکاریهای جنسی و خطاهای جنسی نتیجه افکار جنسی می باشد و  
بهترین طریق برای عقیف ماندن آن است که افکار جوانان را و نیز بدن آنها  
را از موضوعاتی آکنده سازیم که کاملاً بی ارتباط با امور جنسی میباشد .  
بنابراین به آنها نباید از امور جنسی سخنی گفته شود و تا آنجا که ممکن  
است باید مانع شد که با دوستان و همقطاران خود سخنی از این مقوله  
بازگو کنند و بزرگسالان باید چنان وانمود کنند که گویی اصلاً چنین  
امری وجود ندارد .

از این طریق است که ممکن میشود يك دختر را ناشب زفاف  
تا آگاه از امور جنسی به حجله فرستاد از يك چنین دختری که هیچگونه

---

۱ - منظور از پیر و ان اخلاق افرادی نظیر پلیس و رئیس کلاتری و دادرس

میباشند که بسختی از دانشهای جدید بهره‌ای برده اند .

شناخت و معرفتی از امور جنسی ندارد باید انتظار داشت که در شب زفاف دچار ضربه روحی شده و از امور جنسی متنفر گردد. این همان چیزی است که اخلاقیون دقیقاً خواهان آن برای زنان میباشند.

در مورد پسر ها قضیه پیچیده تر و دشوار تر میباشد چه نمیتوانیم امید داشته باشیم که آنها پس از سن هیجده و نوزده سالگی کاملاً معرفتی از امور جنسی نداشته باشند.

راه صحیح آن است که به آنها بیاموزیم که استمناء به جنون منتهی میشود و نیز نتیجه مقاربت جنسی و هم خوابگی با زنان فاحشه بیماریهای مقاربتی است. هیچیک از این اظهارات صحیح نمیباشد اما اخلاقیون دروغگویان روسفیدی هستند چه آنها این دروغها را بخاطر اخلاق و حفظ شئون اخلاقی بازگو میکنند.

يك پسر همچنین باید بیاموزد که در هیچ شرایط و موقعیتی اجازه ندارد که درباره امور جنسی سخن بگوید و نیز اجازه ندارد که در باره زناشویی سخنی بر زبان بیاورد.

این طرز رفتار سبب میشود که پس از ازدواج نسبت به امور جنسی غیر از همسرش با تنفر بنگردد و در نتیجه خطر زنا از بین میرود و مرد به طرف زناگرایش نمی یابد. امور جنسی در خارج از قلمرو زناشویی معصیت است، ولی عمل جنسی در زمینه زناشویی گناه نمیباشد چون برای تکثیر و بقاء نسل ضرورت دارد.

اما زناشویی وظیفه ناخوشایندی است که به انسان تحمیل شده تا بخاطر سقوطی که کرده است تنبیه شود و انسان باید این وظیفه را بدوش

بکشد باهمان روحیه‌ای که کسی برای عمل جراحی آماده میشود .  
بدبختانه علیرغم رنجی که از این بابت باید تحمل کرد عمل جنسی  
بالذت همراه است اما با مراقبت‌های اخلاقی شدید و کافی میتوان این  
لذت را نادیده گرفت یا بهر حال در زنان مانع از احساس تلذذ شد . شایع  
است که در انگلستان ممنوع است که از طریق روزنامه‌های سطح پائین و  
کم ارزش شرح داده شود که زوجها نیز میتوانند و باید از مقاربت جنسی  
احساس لذت کنند من خود شنیده‌ام که مقاله‌ای در دادگاه محکوم گردید .  
زیرا این مقاله بطور ضمنی سخنی درباره تلذذ جنسی زنان بیان داشته  
بود . بهر حال برداشت کلیسا ، قانون و مریبان قدیمی درباره معرفت جنسی  
در جوانان بر همین اساس بود که بیان شد .

قبل از آن که تأثیر این طرز تلقی را در قلمرو جنسی مورد مطالعه  
قرار دهیم ، میل دارم که چند کلامی در باره نتایج آن در سایر امور  
سخن بگویم .

بنظر من ، اولین و تأسف بارترین نتیجه‌ای که از این طرز تفکر  
حاصل میشود آن است که نجاکای علمی در جوانان نابود میگردد .  
کودکائی که از هوش برخوردارند مایلند که از همه چیز سر در بیاوند ، آنها  
پرسشهایی درباره قطار ، هواپیما و اتموبیل میکنند و نیز می‌پرسند که چه  
چیز سبب ریزش باران و چه عامل سبب ایجاد کدک میشود . تمام این  
پرسشها و کنجکاوی‌ها در نظر کدک دارای يك ارزش میباشد . کدک

صرفاً از آنچه که «پاولوف» (۱) تحت عنوان «فلکس» چیست این؟  
مینامد پیروی میکند و این «فلکس» یا «بازتاب» چیست این؟ است که  
منبع و منشأ کلیه موفقیت‌های علمی است.

وقتی کودک میل به کنجکاوی خود را دنبال میکند فرامی‌گیرد که  
این تمایل در برخی جهات با موانع برخورد میکند چه میل بدانستن  
در برخی امور ناپسند و بد می‌باشد. در این مرحله اشتیاق به کنجکاوی  
علمی نابود می‌گردد.

کودک ابتداء نمی‌داند که کدام کنجکاوی مجاز و کدام غیر مجاز  
است. اگر کنجکاوی در مورد اینکه کودک چگونه متولد میشود زشت و  
ناپسند است چه بسا که کنجکاوی در مورد اینکه هواپیما چگونه ساخته  
میشود زشت و ناپسند باشد.

بهر حال او به این نتیجه سوق داده میشود که کنجکاوی علمی  
انگیزه‌ای خطرناک است و ضرورت دارد که آنها را بررسی نکرده رها  
سازد، کودک در این مرحله قبل از آن که در مورد امری کنجکاوی کند  
نگرانی در او ظاهر میشود که آیا کنجکاوی در این مورد صحیح است یا  
ناپسند و از آنجا که کنجکاوی جنسی در کودک بیش از هر کنجکاوی  
دیگری قدرت دارد تازمانی که این کنجکاوی نقصان پیدا کند کودک به  
این نتیجه میرسد که معرفت و دانشی که او بدنبال آن است امری زشت و  
ناپسند می‌باشد و تنها دانشی پسندیده و مطلوب است که مورد پسند هیچ  
انسانی نیست مانند جدول ضرب.

---

۱ - پاولوف Pavlov روانشناس و زیست‌شناس روسی است که بیشترین  
کوشش وی مصروف بررسی «فلکس‌ها» و «بازتاب‌ها» بوده است.

در این مرحله است که میل به فراگیری دانش که در هر کودک سالمی وجود دارد به بی میلی مبدل میشود و کودکان نه به عمد بل بصورت تصنعی کودن و احمق میشوند .

من فکر میکنم که نمیتوان انکار کرد که زنها نادان تر از مردها هستند و معتقدم که قسمت اعظم این نادانی مربوط به آن است که زنان در هنگام کودکی و جوانی بیشتر از مردان دچار تحمیق جنسی شده اند و بیشتر از آنها در سربراه فراگیری جنسی آنها مانع وجود داشته است . علاوه بر خسروانی که بر هوش و شعور وارد می آید در بیشتر موارد خسارت و لطمه شدیدی بر اخلاق کودک وارد می آید .

همانطور که فریید نخستین بار کشف کرد و همانطور که هر فردی که با کودکان نزدیک و محرم است درمی یابد که افسانه لك لك و بوته تمشك را کودک باور ندارد .

کودك باین نتیجه میرسد که والدین او مایلند که به او دروغ بگویند و نیز نتیجه گیری میکند که اگر والدین او در يك مورد به او دروغ میگویند احتمالاً در موارد دیگر نیز با او دروغ خواهند گفت از این روی کودک در مورد اخلاق و شعور آنها دچار تردید میشود . همچنین از آنجا که والدین هر جا که سخن از امور جنسی باشد و یا امری مرتبط با امور جنسی باشد بفرزندانشان دروغ تحویل میدهند بنابراین کودک این مورد را تعمیم داده و تصور میکند که والدین آنها در هر موردی که از اینگونه است به آنها دروغ میگویند .

کودکان با یکدیگر درباره امور جنسی بسخن می نشینند و گاه

در پنهانی به استمناء دست می‌آزند . و در این جاست که کودک عادت بفریب و پنهان کاری را میاموزد چه از والدین خود وحشت دارد و زندگی کودک را ابری از وحشت می‌پوشاند .

تهدیدهای والدین و دایه‌ها در مورد عواقب نافرجام استمناء به روانشناسان نشان داده است که این تهدیدها مسبب بسیاری از نابسامانیهای عصبی بوده است و بسیاری از نابسامانیها نه در کودکان بلکه در بالغین و بزرگسالان نیز نتیجه همان تهدیدها بوده است ، اثرات تهدیدات جنسی که بصورت مقرراتی بین بزرگسالان جاری میباشد اثر شدیدی بر جوانان میگذارد و آنها را احق ، فریب خورده ، ترسو و بزدل بار می‌آورد و گاه در مراحل شدیدتر در حد قابل ملاحظه‌ای آنها را از این مرزها گذرانیده بسوی جنون و یا چیزی شبیه آن میکشاند .

همه افراد هوشیار که با جوانان دمخور و محشور بوده اند این حقایق را باز شناخته اند و دریافته اند که اینگونه رفتارها چه تأثیری بر جوانان میگذارد . ولی بهر حال صلاحیت آنها هنوز از نظر قانونی تصویب و تأیید نشده است و همانطور که مشاهده گردید بیک مورد از آن در اوایل این بخش اشاره کردم .

همچنین در این موقعیت هر انسان مطلع و آگاهی در تردید است که قانون شکنی کرده با کودک بطنی معقولانه رفتار کند و یا آن که در چهارچوبه قانون بوده و بر اخلاق و ادراک کودک صدمه و لطمه‌ای جبران ناپذیر وارد آورد .

مشکل میتوان قانون را عوض کرد چه بیشتر افراد مسن بر این اعتقادند که لذت جنسی امری کثیف و شریر میباشد . متأسفانه از این که

باید بگوییم تازمانی که افراد مسن و میان سالکان زنده هستند امید ی به تغییر قانون نباید داشت .

تابحال مائثرات بدفرجامی را که قواعد قالب ریزی شده بر جوانان در خارج از حوزه جنسی آنها اثر میگذاشت بررسی کردیم حال وقت آن رسیده که اثراتی را که این قواعد بر جنبه های جنسی آنها میگذارد بمطالعه بپردازیم .

بدون تردید یکی از اهداف اخلاقیون آن است که مانع از آن شوند که موضوعات جنسی افکار جوانان را اشغال کند یک چنین اشغال فکری در حال حاضر فوق العاده فراوان است .

رئیس سابق مدرسه «اتون» (۱) اظهار داشت که گفتگو های محصلین غالباً یکنواخت و کسل کننده میباشد در حالیکه محصلین وی بطور دقیق در چهارچوب مقررات رشد یافته اند . حقیقت آن که موضوع امور جنسی شدت کنجکاوی آنها را برانگیخته است و بیشتر جوانان گفتگویشان درباره این موضوع است .

اگر بزرگسالان در مورد امور جنسی دقیقاً بهمان صورتی رفتار کنند که درباره امور دیگر رفتار میکنند بدین معنی که به همه پرسشهای آنها در امور جنسی پاسخی دقیق بدهند و نیز اطلاعاتی را که کودک مایل بدانستن آن است در اختیار او بگذارند و یا اطلاعاتی را به او بدهند که در سطح شعور او بوده و برای او قابل فهم باشد کودک هیچگاه به این مرحله نمی رسد که همه افکارش را متوجه امور جنسی کند و اشتغال فکری

---

۱- Eton یکی از مدارس معروف انگلستان است .

او امور جنسی باشد (۱) . همه این عواقب ناشی از این اعتقاد است که برخی امور را نباید برای کودکان بازگو کرد .

کنجکاوی جنسی همانند همه کنجکاوی‌های دیگر پس از ارضاء خاموش میشود . بنابراین بهترین طریقه برای آن که از اشتغال فکری کودکان جلوگیری کنیم آن است که هر آنچه را که کودکان خواهان شنیدن آن میباشند بازگو گردد .

آنچه که میگویم صرفاً بر اساس سخن نمی‌باشد بلکه از تجربه و عمل ناشی شده است . از مطالعه صحبت‌ها و گفتگوهای محصلین مدرسه‌ام این نتیجه در مغز من راه یافت که اعتقاد به ناپاک بودن امور جنسی در کودکان نتیجه‌جائماز آبکشی بزرگسالان است . دو فرزند من ( يك پسر هفت ساله و يك دختر پنج ساله ) هیچگاه فکر نمی‌کنند که در امور جنسی یا دستگاه دفع ادرار امر ویژه ای وجود دارد و تا آنجا که امکان داشته برای آنها از همه چیز سخن گفته‌ام . علاقه و توجه آنها نسبت به موضوع تولد بچه کاملاً طبیعی و عادی می‌باشد اما البته این علاقه و توجه به شدت کنجکاوی در مورد راه آهن و موتور نبوده است . آنها به هیچ وجه تمایلی نشان نداده‌اند که سر موضوعاتی از این قبیل چه در غیبت و چه در حضور بزرگسالان زیاده از حد بحث کنند .

با توجه به سایر کودکانی که در این مدرسه هستند ما دریافته‌ایم که اگر کودکان در سنین ۲ یا ۳ سالگی و حتی چهار سالگی به نزد مافراستاده

---

۱ - این عبارت گویای این ضرب‌المثل است که میگوید: الانسان حریص



شوند آنها را چنان بار می آوریم که کودکان من تربیت شده اند . ولی بیشتر کودکانی که بمدرسه پای میگذارند هفت یا کمترین سن آنهاش ساله میباشند و متأسفانه آنها فرا گرفته اند که به اعضاء جنسی بطریقی غیر صحیح بنگرند . آنها متعجب میشوند وقتی که می بینند که در باره امور جنسی و اعضاء جنسی بهمانطریق صحبت میشود که درباره امور دیگر بحث می گردد و برای مدتی از این بحث ها لذت می برند چه فکر میکنند درباره امور ناپسند و زشت بحث می گردد . اما همانطور که رشد می یابند و متوجه میشوند که مانعی درس راه بحث در این موارد وجود ندارد بتدریج خسته شده و فکر آنها پاک شده و کاملاً شبیه کودکانی می گردند که از ابتداء فکر کثیف بودن امور جنسی در مغزشان راه نیافته بود . حال همین کودکان وقتی که کودکان تازه وارد ، میخواهند از روی اشتیاق با آنها گفتگویی از این مقوله بکنند احساس دلتنگی و بی حوصلگی میکنند . و چون این امور از اختفاء خارج میشود و به اصطلاح هوا می خورد و عفونت آن از بین میرود و آن لایه تاریکی که روی آن را پوشانیده بود محو می گردد .

من باور ندارم که ممکن باشد باروش دیگری تصور کودکانی را که اندیشه ای نادرست در باره امری دارند اصلاح کرد . این يك جنبه از مسئله بود . من تصور میکنم کسانی که مایلند لایه کثیفی را که اخلاقیون مسیحی بر روی امور جنسی کشیده اند زدوده سازند جنبه های دیگر مسئله را بحد کافی تشخیص نداده اند .

موضوع سکس همواره باعمل دفع همراه بوده است و از آنجا که

عمل دفع تنفر آمیز است بنابراین از نقطه نظر روانی طبیعی است که قسمتی از این تنفر به امور جنسی وابسته گردد .

بنابراین ضرورت آن می رود که در رفتار با کودکان نباید خیلی در مورد عمل دفع دقیق بود . البته قسمتی از این مراقبت بد لایلی بهداشتی است ، اما بمحض اینکه کودک صاحب بلوغ فکری گردید برای او باید توضیح داده شود که دلیل این مراقبت ها فقط از نظر بهداشتی است و در طبیعت عمل اصولا جایی برای تنفر وجود ندارد .

من در این بخش درباره این که چگونه امور جنسی را باید آموزش داد بحث نمی کنم بلکه بحث بر این مسئله است که طرز برخورد ما با امور جنسی چگونه باید باشد .

امیدوارم و معتقدم آنچه در باره معرفت جنسی بچوانسان داده شده مورد قبول مربیان جدید واقع شده باشد . حال وارد مطلب تازه ای میشویم که جای بحث بیشتری دارد ، در این بحث تصور میکنم که برای اغناء خواننده و جلب اعتماد وی بامشکل بیشتری مواجه شوم این مسئله آن چیزی است که در ادبیات ممنوع نامیده میشود .

در انگلستان و امریکا مشابه یکدیگر قانون اعلام میدارد؛ ادبیاتی که تحریم و ممنوع فرض شده در صورت انتشار در برخی موارد قانون اجازه دارد که این مطلب را نابود سازد و نویسنده آن مطالب و ناشر آن را تنبیه کند.

در انگلستان اجرای این قانون تحت عنوان قانون لرد کمبل که

در تاریخ ۱۸۷۵ مورد تصویب واقع شد صورت میگیرد این قانون تصریح می‌کند که :

اگر بنا بشکایتی دلیلی قانع‌کننده بدست آید که کتبی ممنوعه و یا مطالبی شبیه آن در خانه‌ای یا مکانی وجود دارد و این مطالب برای توزیع و فروش میباشد و اگر ثابت شود که کتاب و یا کتابهایی که فروخته شده و یا توزیع شده از این محل بوده است ، در صورتیکه در پیشگاه محکمه ثابت شود که این کتب مضره بوده و سبب گمراهی میشود قانون اجازه دارد که آن کتب را ضبط و توقیف کند و پس از احضار ساکنین خانه در نزد همان محکمه یا محکمه‌ای دیگر این کتب را بررسی می‌کند و اگر آن محکمه اشاره بر مذموم بودن و گمراه‌کننده بودن آنها داد آنگاه آن کتب نابود میگردد .

کلمه «ممنوع» که در این قانون ذکر شده است فاقد هر گونه تعریف قانونی می‌باشد . در عمل نشریه‌ای ممنوعه اعلام میشود که رئیس دادگاه آنرا ممنوعه بشناسد و رئیس دادگاه بهیچوجه ملزم نیست که به نظریات و شهادت متخصصین امر گوش فرادهد که در این مورد بخصوص نشریه‌ای که ممنوعه مینماید دارای هدفهای عالی و مفیدی است . این بدین معنی است که بگوئیم هر شخصی که نوولی مینویسد یا رساله‌ای در باب جامعه‌شناسی انتشار میدهد و یا آن که پیشنهادی بر اصلاح قانون بدهد که بنحوی با موضوع جنسی مرتبط باشد اگر برخی از سالخورده‌گان مغز متحجر شده با آن موافق نباشند و بزعم آنها خوش نیاید امکان نابودی آن رسالات وجود دارد .

نتیجه‌ای که از این قانون حاصل میشود بشدت خسران آور و مضر میباشد. همانطور که شهرت یافته اولین جلد کتاب «هاولوك اليس» (۱) تحت عنوان «مطالعاتی در روانشناسی جنسی» (۲) بر طبق این قانون محکوم گردید اگرچه خوشبختانه در این مورد دولت آمریکا باند آزادی بیشتری بخرج داد (۳) تصور نمی‌کنم که کسی کتاب هاولوك اليس را کتاب غیر اخلاقی بشمرد.

بنظر میرسد که این کتاب بدان طریق که بزرگ جلوه داده شده بود نبوده و بدون تردید اثر آن بقدری جدی و علمی بوده که مطلوب کسانی که تمایل به خواندن کتب مضره و پلید دارند نخواهد بود مسلماً تحریر يك چنین موضوعی نمیتواند متضمن آنچه‌ان مطالبی نباشد که يك رئیس دادگاه بتواند آنرا در نزد همسر و دخترانش بخواند، اما مانع شدن از انتشار يك چنین کتبی بدین معنی است که دانش پژوهان واقعی و صمیمی را از شناخت حقایق در این زمینه بازداریم.

از نقطه نظر قانونی تصور میکنم یکی از مواردی که سبب شد کار آقای هاولوك اليس محکوم گردد آن بود که وی موارد تاریخی را جمع - آوری کرده بود که طی آن نشان میداد چه روشهای ناموفق جهت ایجاد عفت و سلامت عقل در طول تاریخ اعمال شده است.

---

۱ - Havelock Ellis

۲ - Studies in the Psychology

۳ - مراجعه شود به نطق دزموند مک کارتی بتاريخ می ۱۹۲۹ تحت

عنوان «ممنوعیت وقانون زندگی ونامه‌ها»

يك چنین مداركى ، اطلاعاتى در اختيار ميكندارد تا قضاوتى عقلايى بر روشهاى آموزش جنسى بكنيم ، قانون اعلام ميدارد كه ما اجازه نداريم يك چنین اطلاعاتى كسب كنيم و قضاوت مادر اين زمينه بايد بر اساس نادانى و غمض اندیشه تداوم يابد .

توقيف كتاب « چاه تنهائى » (۱) نمونه برجسته ديگرى از سانسور بود . بدین معنى كه آوردن هر گونه ماجراى همجنس بازى در داستانها و افسانه ها غير قانونى شمرده شد . در كشورهايى كه قانون كمتر مخالف روشنفكرى است دانش آموزان و دانشجويان شناخت و معرفت و سيعى در باره همجنس خواهى بدست مى آورند اما بدست آوردن يك چنین معرفتى در انگلستان مجاز نمى باشد حتى اگر شناخت همجنس خواهى در چهار چوبه فراگيرى يا بشكل داستانهاى تخیلى باشد . همجنس بازى بين مردان البته نه بين زنان - امرى غير قانونى شمرده ميشود (۲) و بسيار دشوار است كه در مورد تغيير قانون بحثى بميان آيد چه بحث كردن در اين مورد خود غير قانونى بوده و ممنوع مي باشد . و هر كس كه رنج مطالعه در اين مورد را بر خود همواره كرده باشد در مى يابد كه اين قانون متأثر از خرافات و وحشيگرى و نادانى صرف مى باشد . كه در مورد وضع آن هيچگونه تعقلى بكار گرفته نشده است .

---

#### Well of Loneliness - ۱

۲ - چاپ اول كتاب حاضر در سال ۱۹۲۹ پيايان رسیده است و چاپهاى بعدى تقريباً بدون آنكه كه تغييرى در اصل بوجود آيد تجديد شده است ، بنا بر اين اگر راسل ميگويد كه قانون همجنس بازى را ممنوع اعلام كرده است اين قانون بسال ۱۹۲۱ رجعت ميكند .

در مورد زنا بامحارم وضع بهمین منوال است و در مورد وضع قوانین هیچگونه اندیشه و عقلی بکار گرفته نشده است .

همین چند سالیش قانون جدیدی بتصویب رسید که طی آن برخی از انواع زنا بامحارم جنایت شمرده شد . اما بر طبق قانون کمبل هر گونه بحث بر له و یا بر علیه این قانون غیر مجاز و غیر قانونی شمرده شد مگر آن که این بحث کاملاً آراسته بوده و عاری از هر گونه کلمات خارج از نزاکت باشد که در این صورت يك چنین بحثی نیروی خود را از دست داده در واقع نامؤثر و عقیم است .

نتیجه جالب دیگری که از قانون لرد کمبل مستفاد میشود آن است که در قالب کلمات تخصصی میتوان برخی مطالب را اذعان داشت تا عده بخصوصی از مردم تحصیل کرده قادر بدرك این مطالب باشند مردمان عامی را از درك آن بهره‌ای نباشد و قانون اجازه میدهد که در قالب کلمات مغلق و پیچیده و با داشتن جانب احتیاط از امور جنسی و مقاربت‌های جنسی سخن گفته شود اما مجوزی وجود ندارد که بر طبق آن انسان با بکار گرفتن کلمات عامیانه و ساده و قابل فهم همان مفهوم را ادا کند . این امر بتازگی در مورد کتاب « پادوی برهنه » (۱) تصویب و اجرا شد . گاهی اوقات ممنوعیت و موقوف کردن يك چنین نشرهای ساده‌ای نتایج غم‌انگیزی به همراه دارد .

برای مثال رساله خانم سانگر (۲) در مورد کنترل موالید که طی

---

Sleeveless Errand - ۱

Mrs. Sanger - ۲

آن بزرگان اندرزهایی در این مورد میداد ممنوع اعلام شد چه زنان کارگر قادر بذكر آن بودند .

از طرف دیگر کتاب خانم دکتر ماری استوپ (۱) غیر قانونی شناخته شد تنها بدین خاطر که متن کتاب بطریقی نوشته شده که فقط اشخاص بخصوصی که از مطالعات بخصوصی بهره میداشتند قادر به فهم آن بودند. نتیجه آن که: اگرچه آموزش طرق جلوگیری از حاملگی برای ثروتمندان مجاز است اما آموزش این امر برای کارگران و همسران آنها جنایت محسوب میشود .

من توجه شما را به این حقیقت که « جامعه اصلاح نسل » بازگو میکند معطوف میسازم که میگوید زاد و ولد نوده مزدبگیر و جماعت کارگر بیش از طبقه متوسط میباشد در حالیکه قانون مانع از اعمال هر کوششی میشود که این حقیقت را بآنها تفهیم کند .

بسیاری از مردم معتقدند که نتایج تحمیق کردن عوام تأسف آور است ، اما معینا معتقدند که چنین قانونی ضروری میباشد . من بشخصه معتقدم که امکان ندارد قانونی بر علیه امور ممنوعه وضع شود که فاقد آن نتایج تأسف آور و ناخوشایند باشد و از این روی معتقدم که نباید درباره این امر هیچگونه قانونی وضع شود .

فایدهای که از این امر ناشی میشود دارای دو جنبه است . از یکطرف هیچ قانونی نمیتواند « بد » را ممنوع کند بدون آن که « خوب » را نیز ممنوع بشمرد ، و از طرف دیگر آن که اگر آموزش جنسی

بطریق عقلائی اعمال شود بدون تردید انتشار مطالب مستهجن و زشت نمیتواند آن نقش لطمه آور خود را داشته باشد .

موارد استفاده از قانون لرد کمپبل در انگلستان گویای جنبه اول پیشنهادی است که فوقاً ذکر شد . هر کس که مباحثاتی را که بر سر قانون لرد کمپبل صورت گرفته مطالعه کند متوجه خواهد شد که این قانون صرفاً بخاطر جلوگیری از نشر امور مستهجن تصویب شده است در حالیکه عدم توانائی این قانون را در مقابل اموری که از این دست است ولی مفید بقایده میباشد می رساند . این نظریه بهر حال بر اساس عدم زیرکی پلیس و مخالفت دادرسان پایه ریزی شده است .

کتابی را که موريس ارنتس و ویلیام سیگل (۱) نوشته مسئله سانسور را به نحوی جالب مورد بررسی قرار داده است . این دو نویسنده مسئله سانسور را چه در آمریکا و چه در انگلستان مورد بررسی قرار داده اند و بطور خلاصه نظری بر سانسور در سایر کشورها انداخته اند .

تجربه نشان میدهد ، بالاخص سانسور در انگلستان که وضعی غم انگیز دارد که نمایشنامه های پوچ و بی معنی که بشدت هیجان انگیز و محرك شهوات است و بسادگی از زیر دست سانسورچیان میگذرد در حالیکه نمایشنامه های جدی و سنگین که مسائل مهم را مطرح میسازد همانند نمایشنامه « حرفه خانم وارن » مدتها در پس دیوار سانسور محبوس مانده بود و نمایشنامه هایی که دارای سبکی شاعرانه و عالی

---

۱ . کتاب تحت عنوان « بسوی پاکان » است که در سال ۱۹۲۸ به چاپ



می باشد نظیر نمایشنامه «سن سی» (۱) اگرچه حتی فاقد کلمه‌ای وهن آمیز است و بهیچوجه محرك شهوات نمی باشد حتی در قسمت « سنت آنتونی» ولی نیاز به صد سال مهلت بود تا شعله‌های خشمی که «لرد چمبرلن» بوجود آورده بود خاموش شود .

ما خودمان میتوانیم به توده‌ای عظیم از نمایشنامه ها و مقالات علمی و هنری اشاره کنیم که همگی بدون دلیل سانسور شده اند در حالیکه اشخاصی که صرفاً هدفی جز تحريك شهوات نداشته اند همواره توانسته اند که از سوراخها و ثقبه‌های قانون و از طریق تبصره‌ها و ماده و تبصره‌های آن بگریزند .

بهر حال زمینه‌های دیگری نیز برای انتقاد برسانسور وجود دارد و آن اینست که اگر امور قبیحه و مستهجن بی پروا بیان شود کمتر لطمه وارد خواهند کرد تا اگر همین امور بصورت پنهانی و دزدکی بدست جوانان بیفتد .

علیرغم کوششها و مخالفت‌های قانون ، تقریباً همه افراد متمکن در سن بلوغ عکسهای را که نمایشگر مقاربت‌های جنسی بوده است مشاهده کرده اند و همه آنها افتخار میکنند که صاحب يك چنین عکس‌هایی هستند چه بدست آوردن این عکسها کاری دشوار است .

اخلاق‌یون معتقدند که يك چنین تصاویر و عکس‌هایی برای جوانان کاملاً مضر و خطرناك می باشد در حالیکه هیچيك در نزد خود حتی اعتراف

نمی‌کنند که این عکسها برایشان مضر بوده است .

بدون تردید يك چنین عكسهای سبب تحريك آنی و ناپایدار شهوات می‌شود ولی اگر در مردی میل شهوانی قدرتمند باشد از این طریق تحريك نكردد از طریق دیگری تحريك می‌شود . برانگیخته شدن میل شهوانی در انسان وابسته به حالت فیزیکی و روانی اوست حال آنکه حوادثی که سبب میشود يك چنین احساسی در انسان برانگیخته شود وابسته به شرایط اجتماع و مقررات اجتماعی است که انسان بدان خو گرفته است .

در عصر ملکه ویکتوریا کافی بود مردها از دیدن ساق یا قوزك پای زنان تحريك شوند حال آنکه در عصر حاضر مردها از دیدن ران و کمی بالاتر از آن نیز دچار تحريك نمیشوند و این امر صرفاً بامسئله مدلباس مربوط می‌باشد . اگر برهنگی مدروز میشد مسلماً مردها از دیدن بدن برهنه يك زن دچار تحريك نمیشدند و زنان مجبور میشدند همانطور که در برخی قبایل مرسوم است برای آن که طننازتر و دلربا تر بنمایند خود را بپوشانند و از دیدگاه مردان مستور بمانند .

دقیقاً چنین حالتی در مورد امور جنسی صادق میباشد . آنچه که مردان عصر ویکتوریا را تحريك میکرد در عصری که مردم بی‌پروا تر شده‌اند کاملاً عادی و غیر محرك جلوه میکند . عفت فروشان و زاهدان ریاکار هر آنقدر که نمایلات جنسی را بیشتر دچار احتقان و خفقان کنند قدرت نمایلات جنسی شدیدتر خواهد شد نود درصد (۹۰٪) انگیزه

خواندن و دیدن مطالب و عکسهای رکیکی که با امور جنسی مرتبط می‌شود نتیجه منع اخلاقیون از دیدن و خواندن آنها میباشد و در صد بقیه امر جسمانی است که ممکن است در اثر وضعیت قانون تغییر حالت پیدا کند و بصورت دیگری تجلی نماید .

در این زمینه با کمال تأسف باید بگویم که اکثریت با من هم عقیده نیستند ولی با تمام ثبات و اطمینان میگویم که در این مورد هیچ قانونی نباید وضع شود که سبب نهی و توقیف مطالبی از اینگونه شود .

تحریم برهنگی یکی از عواملی است که سبب میشود که انسان برداشتی کافی از امر رجنسی نداشته باشد . شناخت امور جنسی و اعضاء جنسی در کودکان توسط بسیاری از مردم صورت گرفته و بسیاری از مردم معرفتی کافی از کودکان و نوزادان دارند .

اگر کودکان میتوانند بدن برهنه یکدیگر را ببینند بسیار خوب بود و نیز اگر کودکان میتوانند بدن برهنه والدین خود را بطور طبیعی مشاهده کنند این امر بسیار بسود کودکان می‌بود . در يك زمان کوتاه احتمالاً در سن سه سالگی كودك علاقه می‌یابد كه تفاوت جسمی بین پدر و مادرش را باز یابد و آن دورا بایكدیگر و با خودش و خواهرش مقایسه کند و اختلافاتی را كه بین خودش و خواهرش و پدر و مادرش وجود دارد دریابد اما این زمان كنجكاوی بزودی بسر می‌آید و پس از آن زمان كودك دیگر توجه به برهنگی ندارد و برهنه بودن یا پوشیده بودن والدین علی السویه میباشد .

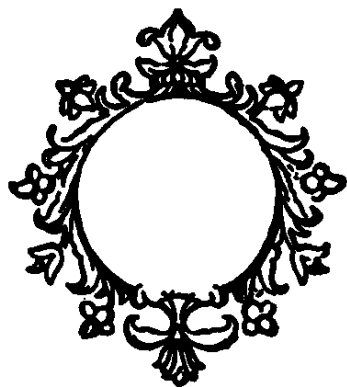
اما اگر والدین علاقه‌مند نباشند که در مقابل چشم‌کودکانشان برهنه دیده شوند در کودکان احساسی بوجود می‌آید و آنها گمان می‌برند که در والدین آنها رازی وجود دارد از این روی آنها احساس تر شده و کنج‌گاو‌تر می‌گردند و آنها را ناپاک می‌انگارند. تنها یک طریق وجود دارد تا مانع از آن شویم که یک چنین احساسی در کودکان بوجود آید.

در برهنگی فواید مهمی وجود دارد مشروط بر آنکه برهنگی در حالتی مناسب باشد از جمله برهنه بودن در خارج از شهر در مقابل نور آفتاب ارزش بهداشتی بسیار دارد.

اثر نور آفتاب بر بدن برهنه متضمن فواید بسیاری است همچنین اگر کسی کودکانی را که برهنه به جست و خیز مشغول می‌باشند مورد توجه قرار دهد از این حقیقت بکه خواهد خورد چه کودکان هنگام برهنگی بهتر می‌توانند از خود نگهداری کنند و آزادانه‌تر از زمانی که در قید لباس هستند جست و خیز کنند و نیز حرکات آنها هنگام برهنگی زیباتر می‌باشد. محل مناسب برهنه شدن خارج از شهر و در زیر نور آفتاب و یا داخل آب می‌باشد.

اگر مقررات و رسومات اجازه میداد هر گونه انگیزه جنسی از برهنگی جدا می‌ماند و همه‌ما بهتر می‌توانستیم خودمان را حفظ کنیم و در اثر برخورد نور و هوا با پوست بدنمان از سلامت بیشتری برخوردار شویم و معیارهای زیبایی دیگر بالباس تعیین نمیشد بلکه با سلامتی تعیین می‌گردید.

چه در آن صورت معیار زیبایی دیگر با ظاهر و صورت وابسته نمی  
گردید بلکه با تناسب اندام و حرکات آن تعیین میشد .  
از این جنبه نگریستن به زیبایی همانند آن زمانی است که یونانیان  
باستان به زیبایی می نگریسته اند و بین آنها معیارهای دیگری برای  
زیبایی متداول بوده است .



## بخش نهم

### « جایگاه عشق در زندگی انسان »

طرز تلقی و برداشت غالب جماعات نسبت بعشق دقیقاً دو گونه می باشد :

از یکطرف عشق متن اصلی و مفهوم واقعی شعر ، نوول و نمایشنامه است و از طرف دیگر در نظر گاه بسیاری از جامعه شناسان جدی و خشن نادیده انگاشته میشود و در طرحهای اصلاحی اقتصادی یا سیاسی محلی از اعراب ندارد . من فکر نمی کنم که این طرز تلقی دومی و این برداشت از عشق عادلانه باشد . من به عشق بمانند یکی از مهمترین امور زندگی انسانها می نگرم و در نظر من هر سیستمی که پیشرفت آزادانه عشق را ضروری نداند آن سیستم نامتناسب و نامطلوب است .

عشق ، وقتی که در معنی واقعی خود بکار برده میشود ، چندان

مفهوم امور جنسی را نمیدهد و تنها دلالت بر رابطه بین دو جنس مخالف نمی‌باشد. بلکه عشق دارای هیجان و تحرک قابل ملاحظه‌ای می‌باشد و همانقدر که رابطه‌ای جسمی بین دو فرد است رابطه روانی و روحی می‌باشد.

آن هیجان و تحرکی که در عشق وجود دارد، همچنانکه در «تريستان و ایزلد» (۱) نیز بیان شده در غالب مردان و زنان وجود دارد و همه آنها طعم این هیجان را می‌چشند. قدرت تشریح هیجانات ناشی از عشق بطریقی هنرمندانه بندرت در انسانها ظهور میکند، اما خود هیجان در اروپا امر کمیاب و نادری نمی‌باشد.

در برخی جماعات عشق و هیجانات ناشی از آن فراوانتر از بعضی جماعات دیگر است. و من تصور میکنم که این اختلاف نه بخاطر طبیعت انسانهای آن اجتماع است بلکه بخاطر مقررات و نهادهای اجتماعی آن جامعه می‌باشد.

در چین عشق و هیجانات ناشی از آن ندرت می‌باشد و در تاریخ امپراطوری چین از شاهانی که دارای معشوقه بوده و با زنان بدون آن که حلقه همسری و عقد ناشوئی بسته باشند زندگی می‌کرده‌اند به شومی و بدی یاد میکنند فرهنگ سنتی چین بر همه هیجانات تند و شدید انتقاد میکند و معتقد است که يك مرد در هر شرایطی باید جانب عقل و دلیل را داشته باشد و اسیر احساسات و هیجانات نگردد. از این جهت چینیان بمانند مردم آغاز قرن هیجدهم اروپا می‌اندیشیده‌اند.

ماکه جنبش روماتيك ، انقلاب کبير فرانسه و جنگ جهانی را پشت سر گذارده ایم بخوبی آگاهیم که تسلط عقل بر زندگی انسانها آنقدر نیست که در زمان ملکه آن (۱) انتظار آن میرفت . آنگاه که دکترین روانکاوی خلق گردید ، عقل خود بصورت خائن جلوه گر شد . در زندگی مدرن سه عنصر بعنوان عناصر عقلی شناخته شده اند این سه عبارتند از :

۱ - جنگ ۲ - عشق ۳ - دین ، همه آنها غیر عقلانی هستند ولی عشق متضاد با عقل نیست ، بدین معنی که يك انسان منطقی ممکن است از وجود عشق بطریقی منطقی بهره ور شود .

باتوجه بهللی که در بخش های قبلی مورد بررسی قرار دادیم بین عشق و مذهب در دنیای جدید تضادها و مقابرت هایی وجود دارد . من تصور نمی کنم که این تضادها گزیر ناپذیر باشد و تنها دلیل این تضادها را در حقیقت باید در دین مسیح و سایر ادیانی جسیج و کرد که عمیقاً گرایش بسوی تزه دارند .

بهر حال در دنیای مدرن ، عشق دشمن خطرناکتری از مذهب یافته است این دشمن چیزی جز کار و موفقیت اقتصادی نمی باشد . این امر بسیا قی معمولی و عادی در آمده بالاخص در آمریکا که مرد را امکان و اجازه نیست که عشق را با کار خود مخلوط کند اگر چنین امکانی را بوجود آورد آدم احمقی مینماید .

اما عشق برای توازن زندگی ضرورت دارد و انسان در همه امور



به توازن نیازمند است و نمیتواند صرفاً بطرف کار و امور اقتصادی گرایش یابد . البته بسیار احمقانه است که اگر انسان تمام کار و زندگی خود را وقف عشق کند .

اگرچه عده ای در برخی موارد چنین کاری را کرده اند و عمل آنها قهرمانانه نموده است ، اما در مقابل نیز احمقانه مینماید و نیز عمل قهرمانانه ای نیست که انسان عشق را صرفاً و در بست فدای کار بکند . مع هذا این عمل واقع میشود و بسیار نیز حادث می گردد و وقوع آن گزیر ناپذیر است در دنیایی که اساس آن بر کوشش برای بدست آوردن پول پایه ریزی شده است و وقوع يك چنین حالتی مسلماً گزیر ناپذیر می باشد .

زندگی يك تاجر امروزی را مورد بررسی قرار دهید بالاخص اگر این تاجر امریکایی باشد يك چنین شخصی از همان لحظه ای که دست راست و چپ خود را بازمی یابد . بهترین اندیشه ها و دقیق ترین افکار او در اطراف امور مالی دور میزند و تقریباً همه انرژی او صرف کسب مال و ثروت میشود ، هر چیز دیگری غیر از ایندو ( کار و پول ) در نظر او بی ارزش است و جنبه غیر جدی و شوخی دارد .

در دوره جوانی گاه بگاه نیازهای جسمی و جنسی خود را با فواحش بر آورده میکند ؛ پس از مدتی ازدواج میکند ولی توجه و علائق او صرفاً متوجه همسرش نمی باشد و اندیشه او بطور درست متوجه امور دیگری غیر از همسرش است از این روی هیچگاه با همسر خود آنطور که شایسته است محرم و صمیمی نمیشود . او دیر بخانه می آید

وازار اداری و کار خارج از خانه خسته است . او صبحگاهان بر میخیزد قبل از آن که همسرش از خواب بیدار شود یکشنبه ها گلف بازی میکند چهره‌اش او را آماده میکند تا بهتر بتواند پول بدست بیاورد و او را در جدال با دیگران در طریق اکتساب پول یاری می‌کند .

آنچه که جلب توجه همسرش را میکند و مورد علاقه همسرش میباشد صرفاً در نظر شوهر اموری زنانه هستند و اگر چه بپذیرد که چیزهای مورد علاقه همسرش جالب توجه هستند ولی هیچگاه خود را در آن شرکت نمیدهد . او فرصتی نمی‌یابد تا معشوقه‌ای برای خود بگیرد همانطور که به همسر قانونی خود نمی‌رسد اگر چه ممکنست گاه در زمانی که در خارج از خانه میباشد سری به فاحشه‌خانه بزند .

احتمالاً همسرش نسبت باو سرد میشود و دیگر به تماس جنسی با او علاقه نشان نمیدهد . این سردی تعجب ندارد چه شوهر هیچگاه وقت عشق‌بازی با همسر خود را نداشته است .

شوهر ناخودآگاهانه از همسر خود دلسرد و ناراضی میشود ولی علت آنرا نمیداند . او همه نارضایتی‌ها را در انبوه کارها و مشغله‌های خود غرقه می‌سازد اما بالطبع این نارضایتی‌ها گم میشود از این روی آنها او را به طریقی نامطلوب میکشد از جمله دیدن مسابقات خشن که با شرط‌بندی همراه است و یا آزار ازادیخواهان، بهر حال اینگونه نارضایتی‌ها او را بسوی دیگر آزادی و تلذذ از رنج کشیدن دیگران سوق میدهد همسر او نیز که متقابلاً ناراضی و ناخشنود است مفری برای این نارضایتیها می‌یابد و با علم کردن قضیه نجابت و پاکدامنی عرصه را بر کسانی که آزادتر

و خوش تر میباشند تنگ میکند از این روی فقدان وعدم ارضاء جنسی این زن و شوهر سبب تنفر از مردمان میشود و این تنفر را در پس مطرح کردن و پیش کشیدن معیارهای اخلاقی و آزار دادن افراد آزاد با این معیارها پنهان میسازند .

سنت پل بالصر اچه می اندیشید که تنها امری که در کار زناشویی حائز اهمیت است یافتن فرصتی برای مقاربت جنسی میباشد این نظریه در آموزشهای اخلاقیون مسیحی ترغیب و تشویق میگردید . تنفر آنها از امور جنسی دیده آنها را کور کرده بود و نمیتوانستند دیگر جنبه های زیبای زندگی را در جنس مخالف ببینند .

در نتیجه کسانی که در جوانی از این تعلیمات برخوردار شده اند بنا به ضرب المثل آب در کوزه و شنه لبان میگردند، دنیا را سیاحت میکنند و غافل از وجود بهترین توانائی ها و قدرتها در درون خویش میباشند .

عشق چیزی و رای میل جنسی میباشد . عشق مهمترین وسیله ای است که از طریق آن میتوان پیوستگی میان يك مرد و زن را برای قسمت اعظم زندگی آنها امکان پذیر ساخت و عشق تنها وسیله ای است که با آن میتوان از تنهایی که بر هر مرد و زنی صدمه وارد می آورد گریخت . در اکثر مردم ترس ریشه داری وجود دارد که آنها را از بی روح بودن و خشونت نوده اجتماع می هراساند ، اشتیاق به عشق ورزیدن و محبت که غالباً در مردها در پس خشونت و بی ادبی پنهان میشود و در زنها در پس سرزنش جویی و غرولند مخفی گردیده است بر اثر عدم وجودی عشق و نیاز نوده اجتماع به عشق میباشد .

عشقهای دوسره و متقابل اگر ادامه پیدا کند به احساسی دلپذیر تبدیل میشود که این احساس دیوار سنگی و سخت «نفس» را می شکند و ترکیب جدیدی بوجود می آورد که این ترکیب واحد است ولی مرکب از دو نفر میباشد .

طبیعت انسان را بد انسان خلق کرده که قادر به تنها زیستن نمیشد چه انسان قادر نیست مقاصد حیاتی و بیولوژیکی خود را به تنهایی برآورده سازد مگر به کمک و مساعدت شخص دیگری و انسانهای متمدن قادر نیستند غرائز جنسی خود را بدون عشق بطور کامل ارضاء کنند . غریزه جنسی هیچگاه بطور کامل ارضاء نمیشود مگر آن که همانطور که جسم در رابطه دخالت میکند کلیه حواس و همه افکار در این رابطه شرکت جویند .

کسانی که مزه صمیمیت و نزدیکی واقعی را نچشیده اند و آنان که از لذت عشق متقابل بهره نگرفته اند ، بهترین ره آورد و بهترین هدیه ای را که زندگی میتواند عرضه کند از دست داده اند اینان اگر آگاهانه چنین خلائی را احساس نکنند ناآگاهانه احساس خواهند کرد و در نتیجه همین فقدان گرایش به نومییدی دارند و دارای رفتاری خشونت آمیز و خشك میباشند زیرا نسبت به دیگران که از آن مزایا برخوردارند احساس حسادت میکنند .

این بهمه جامعه شناسان است که مقامی شامخ برای عشق در اجتماع قائل شوند چه اگر آنها به این موضوع اهمیت ندهند و آنرا نادیده انگارند ، مردان و زنان قادر به کسب آن ارزش واقعی نخواهند

بود و نمیتوانند به مردم جهان بادیده عطاقت و مهربانی بنگرند و بدون هیچ تردیدی حتی فعالیت‌های اجتماعی آنان خسران آور و مضر خواهد بود .

اکثریت زنان و مردان از موقعیت‌های خوبی برخوردار میباشند آنها در برخی مراحل زندگی خود مزه عشق را می‌چشند برای کسانی که طعم عشق را بچشیده‌اند مشکل است که تفاوت بین گرایش و تمایل به جنس مخالف را با عشق داغ و پر از احساس تشخیص دهند بالاخص این عدم تشخیص در مورد دخترانی که تحت‌قیود مختلف بار آورده‌اند بیشتر میباشد چه به آنها تلقین کرده‌اند که نمیتوانند از بوسیدن مردی احساس لذت کنند مگر آنکه آن مرد را دوست داشته باشند ، دخترانی که انتظار دارند در هنگام عروسی باکره باشند چه بسا که نتوانند تفاوت يك تمایل شدید و آبی جنسی را از يك عشق گرم و دایمی تشخیص دهند درحالی‌که زنان مجرب همواره قدرت تشخیص دارند و این دورا از یکدیگر باز میشناسند و در نتیجه دخترانی که بروال اول ازدواج میکنند غالباً زندگی ناخوشایند و زناشویی ناموفقی را می‌گذرانند . حتی آنجا که عشق متقابل وجود دارد چه بسا که این عشق بخاطر احساس معصیت مسموم گردد و یکی از طرفین تصور کند که عشق ورزیدن گناه است این اعتقاد مسلماً فراوان وجود دارد .

برای مثال پارنل (۱) بخاطر زنا مرتکب گناه شد چه‌وی امیدهای

---

۱ - پارنل ( Parnell ) یکی از رهبران سیاسی ایرلند .

ایرلند را برای سالیان دراز به تعویق انداخت ، اما حتی اگر احساس گناه تظاهر نکند بازهم عشق دچار مسمومیت میشود اما اگر بنا باشد که کلیه بهره‌ها و فوایدی که در عشق وجود دارد به ثمر برسد باید آزاد بخشنده ، غیر مقید و از صمیم قلب بود .

احساس گناه که در آموزش و پرورش سنتی به عشق نسبت داده میشود حتی در قلمرو زناشویی در ضمیر نا آگاه مردان و زنان جای وسیعی برای خود باز کرده و این احساس گناه چه در افکار آزاد و چه به افکاری که به سنت‌های قدیمی پیوستگی دارد یافت میشود .

این طرز برداشت از عشق نتایج گوناگونی بیارمی آورد . غالباً مردها را وحشی خومیسازد و آنها را در عشقبازی خشن و خام و نامهربان میکند از این روی نمی‌توانند احساس همسرانشان را بخوبی درک کنند و به احساسات آنها نزدیک شوند و با طبع نمیتوانند آن لذتی را که زن را میتواند به اوج لذت برساند در همسرانشان بوجود آورند .

در حقیقت آنها غالباً تشخیص نمیدهند که زوجه‌اشان نیز باید از عمل جنسی احساس لذت نماید و اگر زوجه در عمل مقاربت لذت نمیبرد شوهر تقصیر کار است . زنانی که بطور سنتی پرورش یافته‌اند معمولاً موجوداتی سرد و بی تفاوت به امور جنسی هستند و برخی از آنها از این بی‌تمایلی احساس غرور میکنند و افتخار میکنند به این که در امور جنسی خود دارای بی‌میل هستند .

يك عشقباز ماهر میتواند بر سردی این زنان فایز آید ولی مردی که به این زنان با احترام می‌نگرند و عفت آنها را تحسین میکند احتمالاً قادر نیست که اینگونه زنان را بدست بیاورد و در نتیجه پس از گذشت

سالیان دراز از زناشویی روابط بین زن و شوهر کم و بیش رسمی و اجباری باقی میماند.

در روزگاران پدربزرگان ماشوهرها هرگز انتظار نداشتند که همسرانشان را برهنه ببینند و زنان از پیشنهاد برهنه شدن به وحشت می افتادند، این طرز تلقی و اینگونه اندیشه هنوز احتمالاً تداوم دارد و حتی اگر چه عده ای از این مرحله گذشته اند ولی اکثریت اسلاف و افراد مسن هنوز در قید این اندیشه ها مانده اند.

غیر از موانع مادی که ذکر شد موانع روانی و روحی دیگری نیز وجود دارد که مانع از پیشرفت کامل عشق در دنیای متمدن و مدرن امروزی میشود.

این مانع روانی وحشتی است که اکثریت مردم از عشق دارند و می ترسند که مبدا نتوانند شخصیت خویش را حفظ کنند. این وحشت احمقانه است و نیز نسبتاً مدرن و تازه می باشد. شخصیت باید در اجتماع داخل شود و از بر خورد با آن بارور و مثمر گردد و از این روی باید انفصال و جدایی را رها کند، شخصیتی که در ظرف شیشه ای بگذاردندش خشك و پژمرده میشود حال آنکه شخصیتی که آزادانه با جامعه انسانی در تماس و بر خورد باشد بارور و با طراوت می گردد عشق، كودك و كار منابع اصلی بارور کردن شخصیت در بر خورد آن با جهان و اجتماع میباشد. از میان این منابع، عشق معمولاً از نظر زمانی نیز مقدم تر میباشد.

همچنین عشق يك ركن اساسی برای محبت والدین نسبت به يكدیگر میباشد، چه كودك آمادگی دارد که از والدین خود تقلید کند و

اگر آنها یکدیگر را دوست نداشته باشند و هر يك جداگانه، از زندگی متلذذ شوند و بدنبال لذتهای فردی خود باشند این دقایق بر کودکان اثر گذارده و از این که مشاهده کنند دیگر والدین به سیاق والدین آنها رفتار نمی کنند در رنج خواهند بود .

کار به تنهایی نمیتواند همواره شخصیت انسان را در بر خورد با دنیای خارج بارور سازد اگر کسی در کار موفق میشود یا نمیشود مربوط بروحیه کسی است که کار را به عهده می گیرد. کاری که صرفاً از انجام آن بدست آوردن ثروت باشد فاقد ارزش است، اما کاری ، دارای ارزش است که به همراه اندکی فداکاری و وقف جان باشد اعم از این که این فداکاری نسبت به شخص یا شیئی یا صرفاً يك نظریه باشد .

عشق نیز آنگاه که صرفاً جنبه تملك پیدا کند فاقد ارزش است و این عشق تا سطح کار ، کاری که هدفش فقط اکتساب مال و ثروت است سقوط میکند . برای آن که عشق آن ارزش واقعی خود را بدست بیاورد باید يك فرد عاشق آنچنان معشوق را دوست بدارد که گویی خوشتن را دوست میدارد ، عاشق باید احساسات معشوق را چنان درك کند که گویی احساسات خوشتن را می شناسد . به عبارت دیگر آگاهی عاشق از معشوق باید بطور غریزی و فطری باشد نه آگاهانه و این آگاهی بدائطریق باشد که انسان خوشتن را می شناسد و آگاهی فطری آنقدر تداوم یابد تا معشوق را در بر گیرد . وجود همه نشانه های فوق الذکر در اجتماع متخاصم و رقابت جوی امروزی مشکل مینماید و بالاخص با توجه به آئین های احمقانه شخصی که قسمتی از آن ناشی از تعلیمات مذهب پرستان و



وقسمت دیگری از جنبش رومانتيك ما به می گیرد ، بوجود آمدن يك چنین عشقهای مشكلتر می باشد. در میان مردم آزاد عصر جدید ، عشق به معنی واقعی خود و بداند صورتی که ما از آن تعریف کردیم در معرض خطر تازه دیگری است . در عصر حاضر که مردم به شدت گذشته مرزها و سدهای اخلاقی را در تماسهای جنسی احساس نمی کنند و در این زمان که نمایلات وانگیزه های كوچك به عمل جنسی ختم میشود ، این خطر وجود دارد که نمایلات جنسی بطور کلی از احساسات جدی و محبت های حقیقی جدا شود و عشق واقعی و محبت حقیقی تبدیل به امور جنسی صرف گردد، در نتیجه ممکن است که محبت های حقیقی و عشقهای واقعی تنفر- آمیز نشان داده شوند .

نوولهای آلدوس هوکسلی (۱) به بهترین وجهی این حالت را به نمایش گذارده است .

شخصیت های نوولهای آلدوس هوکسلی نظیر سنت پل معتقدند که مقاربت جنسی صرفاً بخاطر ارضاء خواهشهای فیزیولوژی است و ارزشهای دیگری که در تماس و نزدیکی دو جنس مخالف وجود دارد از نظر آنها ناشناخته مانده است . بایك چنین برداشتی از امور جنسی و تماسهای دو جنس مخالف گاهی بیشتر بسوی تزهرد برداشته ایم و سبب تجدید حیات عصر تزهرد گشته ایم .

عشق به نوبه خود دارای کمال مطلوب خاصی میباشد و نیز بطور فطری وبالذاته متضمن معیارهای اخلاقی خاصی میباشد . این معیارها

و این کمال مطلوب چقدر تعلیمات مسیحی و چه در شورشهایی ناعاقلانه‌ای که گروه مشخصی از جوانان علیه اخلاقیات جنسی پیا داشته‌اند نادیده انگاشته شده است .

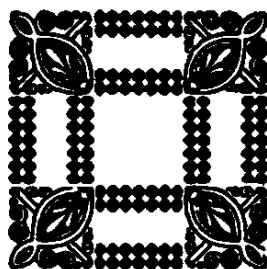
تماسها و مقاربت‌های جنسی که جدا از عشق باشد نمیتواند ارضاء کامل غریزه جنسی را به همراه بیاورد . من نمی‌گویم که عمل جنسی که با عشق همراه نباشد هیچگاه ارضاء نمی‌آورد چه اگر بخواهیم از این بابت اطمینان حاصل کنیم باید سدهای محکمی در سر راه تماسهای جنسی برقرار کنیم و در نتیجه این سدها عشق ورزیدن نیز دشواری گردد منظور من آن است که تماس جنسی بدون عشق از ارزش زیادی برخوردار نیست و یک چنین عملی در درجه اول بمانسته تجربه‌ای است که هدف و مقصدی بسوی عشق دارد نگر بسته میشود .

عشق ، همانطور که ملاحظه گردید در زندگی آدمی مقامی ارجمند را خواهان است . اما عشق نیرویی لجوج و گستاخ است که اگر به افسار نیاید و گسیخته گردد بهیچوجه در محدوده قانون و رسوم و سنت باقی نمی‌ماند . این افسار گسیختگی عشق تا آن زمان که کودکان را شامل نشود و طرفین عشق صاحب کودک نشوند چندان مهم نیست اما به محض اینکه کودکان پای در عرصه گذاشتند ، در قلمرو دیگری هستیم چه عشق دیگر مستقل و خودسر نمیتواند باشد بلکه بصورت هدفی بیولوژیکی جهت نژاد و ادامه نسل تجلی میکند .

در این حالت عشق متضمن اخلاق اجتماعی می‌گردد که با کودک ارتباط دارد و اگر بین طرفین عشق تضاد و برخوردی حاصل شد موضوع

عشق موضوع دیگری است که در درجه دوم اهمیت می باشد . در این حالت يك روش اخلاقی عاقلانه نیاز است تا این تضاد را به حداقل کاهش دهد نه تنها بدین خاطر که عشق در جای خودش دارای ارزش است بلکه بدان خاطر که عشق بین والدین غذای روحی کودکان می باشد .

برای اطمینان از این امر که تضاد و اختلاف بین طرفین عشق به حداقل کاهش پیدا کند تا کودکان در آرامش باشند يك نوع اخلاق عاقلانه جنسی ضرورت می یابد موضوع اخلاق جنسی مبتنی بر حکمت در اینجا مطرح نمیشود تا آن که مبحث خانواده مطرح و بررسی گردد .



## بخش دهم

### زناشویی

در این بخش قصد دارم درباره زناشویی بدون توجه به وجود كودك بحث كنم و صرفاً زناشویی را به عنوان رابطه بين يك مرد و يك زن بررسی كنم . البته زناشویی با سایر روابط جنسی متفاوت میباشد چه از این حقیقت برخوردار است كه يك عرف قانونی بشمار می رود . همچنین در بیشتر اجتماعات يك عرف مذهبی است اما جنبه قانونی آن بیش از سایر جنبه ها ارزش دارد .

جنبه قانونی ازدواج نه تنها در میان انسانهای بدوی معمول بوده بلکه در میان میمونها و بعضی حیوانات دیگر رواج دارد . در زناشویی كه در میان برخی از حیوانات صورت می گیرد وجود وفاداری جنس نر ضروری می نماید چه همكاری و مساعدت جنس نر برای پرورش و بار آوردن كودكان كمال ضرورت را دارد .

عموماً زناشویی در میان حیوانات بر سیستم وحدت زوج و زوجه استوار است و باستناد به نظر برخی از دانشمندان اینگونه ازدواج بالاخص در میان میمونهای آنتروپوئید (۱) معمول میباشد .

اگر نظریه این دانشمندان درست باشد به نظر میرسد که این حیوانات خوشبخت تر از انسانها هستند چه با مشکلات و مسایلی که اجتماعات بشری را احاطه کرده است مواجه نیستند . علت آن است که نرها فقط يك بار ازدواج میکنند و وقتی که ازدواج کردند دیگر مورد توجه ماده های دیگر نیستند و در مقابل نیز ماده ها يك بار زناشویی میکنند و پس از زناشویی مورد توجه نر های دیگر نمی باشند . بنابراین در میان میمونهای آنتروپوئید اگر چه مسئله مذهب و گناه ناشناخته مانده است اما گزینه در آنها حکم میکند که وفادار باقی بمانند .

شواهدی در دست است که نشان میدهد در میان پست ترین حیوانات وحشی شبیه يك چنین حالتی که دال بر پاکدامنی و وفاداری دو جنس مخالف نسبت بیکدیگر است وجود دارد .

گفته شده که انسانهای بدوی « بوشمن » ها بشدت نسبت به همسر خود وفادار بوده اند و به سختی به سیستم وحدت زوج و زوجه معتقد بوده اند و میدانیم که ساکنین « تاسمانی » که حالا نژادشان منقرض شده است بطریق ناگسستنی و تغییر ناپذیری به همسرانشان وفادار بوده اند حتی در جوامع متمدن امروزی گاه میتوان ردپایی از گزینه سیستم يك همسری را باز یافت .

---

۱ - Antropoid ape : میمونهای آدم نما نزدیکترین نوع میمون

به نوع انسان است .

باتوجه به نفوذ عادت بر رفتار شاید جای تعجب باشد که غریزه سیستم يك همسری تا این حد ضعیف شده است . این امر ( یعنی ضعیف شدن قدرتهای غریزی ) یکی از خصوصیتهای ویژه انسانهاست . چه شرارت و ذکاوت مرد و از انسان ساطع می گردد بدین معنی که قدرت تخیل عادات را درهم میشکند و نوع رفتار جدیدی را عرضه میدارد .  
احتمالاً به نظر میرسد که اولین عاملی که سبب شد سیستم يك همسری در جوامع بدوی درهم ریخته شود ورود میهمان ناخوانده یعنی انگیزه اقتصادی بوده است .

این انگیزه بهر کجاکه سربکشد بر رفتارهای جنسی اثر میگذارد و با کمال تأسف این تأثیر ناخوشایند است چه روابطی نظیر بردگی و فروش و خرید را جایگزین روابط غریزی میکند .

در جوامع کشاورزی و شبانی بدوی زنها و کودکان بمانند دارایی و ملك مرد بودند . زنها برای شوهرانشان کار می کردند و بچه ها بمحض اینکه به سن پنج یا شش سالگی میرسیدند در مزرعه از آنها بهره کشی میشد و یا عهده دار پرورش و مراقبت از دامها میکردیدند . در نتیجه مردان قدرتمندتر کوشا بودند تا زنان بیشتری را برای همسری انتخاب کنند و تا حد امکان همسر بیشتری انتخاب می کردند .

سیستم کثرت همسر ( Polygamy ) بندرت میتوانست يك سیستم غالب بوده باشد . چه در آن زمان زنانی که بی شوهر بمانند و به اصطلاح زیادی باشند خیلی کم بوده است و این سیستم شاید انحصار ویژه ثروتمندان و رؤسا بوده است .

تملك بر همسران متعدد و فرزندان فراوان ثروت ارزشمندی محسوب می‌شد و در نتیجه امتیازی برای دارندة آنها بود از این روی وظیفه اصلی زن در وهله اول بمانند يك دام سودمند بود و وظیفه جنسی او در وهله دوم و تابع وظیفه اولیه او بوده است . در يك چنین تمدنی بر طبق قاعده برای مرد بسیار آسان بود كه زن را طلاق دهد اگر چه مرد مجبور بود كه پس از طلاق چیزیه‌ای را كه زن بخانه شوهر آورده بود بخانواده اش بازگرداند ولی بهر حال غیر ممکن بود كه زنی بتواند شوهرش را طلاق گوید .

طرز تلقی بیشتر جوامع نیمه متمدن نسبت به زنا يك چنین حالتی داشت . در تمدن‌هایی كه بسیار پست بود عمل زنا عملی مجاز بود گفته شده كه اهالی جزایر ساموآ (۱) وقتی كه مجبور به مسافرت میشوند و از خانواده خود بدور هستند انتظار دارند كه همسرانشان در غیبت آنها خودش را راضی كند و تمایلات جنسی خود را برآورده سازد (۲) در میان اقوامی كه دارای سطح تمدن بالاتری بوده اند ، زن زناكار بشدت تنبیه میشده . و گاه این تنبیه تا حد مرگ بوده است و یا اگر محكوم به مرگ نمیشده مجازاتهای سنگینی برای او قایل میشدند آن زمان كه جوان بودم «مونكو پارك» (۳) همیشه از «مومبو جومبو» (۴) به نیکی یاد می‌كرد در این سالها از این كه می‌بینم امریكائیا «مومبو

---

Samoa - 1

۲ - مارگرت مید « طلوع عصر ساموآ » چاپ ۱۹۲۸ صفحه ۱۴۴

Mombo Jumbo - ۴

Mungo Park - ۳

جومبو، را که به عنوان خدای کنگو می شناسند در رنج می شوم . او در حقیقت نه خدا بود نه باکنگو رابطه ای داشته است .

این جناب «مومبو جومبو» شیطانی بود که ثمره تخیل مردم نیجریه علیا بوده است تا از طریق آن زنان گناهکار را بترسانند . عقیده «مونگو پارک» بالاجبار نمایشگر نظریه «ولتر» (۱) است که میگفت: این عقیده که در اصول مذهبی و حشیان قدیمی هیچگونه اثری از شرارت عقلانی دیده نمی شود پوچ است انسان شناسان بتدریج ناچار به قبول پوچ بودن این عقیده میشوند .

مردی هم که با همسر مرد دیگری هم خوابگی کرده باشد مجرم شمرده میشد اما اگر مردی با زنی شوی نرفته هم خوابگی می کرد مورد سرزنش واقع نمیشد مگر آن که ارزش زن را در بازار ازدواج کم کرده باشد با ظهور مسیحیت این نظرگاه تغییر یافت . سهم مذهب در ازدواج و زناشوئی به شدت افزایش یافت سرپیچی از قوانین زناشوئی بخاطر تحریم هایی که شده بود بشدت عاصی را مورد لعن قرار میداد اما این لعن کردن در زمینه تملک نبود. هم خوابگی با همسر مرد دیگری گناهی بود در مقابل شوهر آن زن اما هم خوابگی در خارج از قلمرو زناشوئی گناهی در پیشگاه خدا محسوب میشد و این گناه در نظر دین مسیحی گناهی هولناکتر شمرده میشد .

از این روی طلاق که سابقاً به عهده مرد بود و به آسانی میتوانست همسرش را طلاق دهد امری ناشایسته اعلام گردید . زناشوئی تقدیس شده



بنابر این زوجین ناگزیر بودند تا پایان عمر با هم بمانند .  
 آیا ناشایسته شمردن طلاق در جهت خوشبختی انسان بود و یا بضر او ؟  
 پاسخ بدین سؤال مشکل مینماید در میان کشاورزان زنان شوهر کرده  
 همیشه در شرایط دشواری زیسته اند زنان کشاورزانی که از تمدن پست تری  
 برخوردار بوده اند در تنگنا و دشواری بیشتر بوده اند در میان بیشتر قبایل  
 وحشی ، زنان در سن ۲۵ سالگی کاملاً پیر می باشند و در چهره آنها در  
 این سن دیگر اثری از طراوت و زیبایی جوانی وجود ندارد . نگرستن  
 به زن بدیده يك دام و او را در شمار حیوانات اهلی قرار دادن البته برای  
 مردها بسیار دلپذیر است ولی برای زنان بدین معنی است که زندگی برای  
 آنها جزرنج و عذاب و درد و ملالت چیز دیگری نیست . مسیحیت اگر  
 چه از برخی نظرها موقعیت زنان را وخیم تر کرد ولی از بعضی جهات  
 نیز گامهایی به نفع زنان برداشت بالاخص در مورد زنان اشرافی آنها را  
 از نظر دینی یکسان با مردها شمرد و مانع از آن شد که مردها به همسران  
 خود بدیده ملك طلق خویش بنگرند . يك زن شوهر دار البته حق نداشت که  
 شوهرش را بخاطر مرد دیگری رها کند اما مجاز بود که برای يك زندگی  
 مذهبی شوهرش را ترك گوید . و در مجموع شرایط و موقعیت بهتری  
 برای زنان حاصل آمد و موقعیت زنان در میان توده مردم بهتر از زمان  
 پیش از مسیحیت گردید .

دردنیای امروز وقتی که جهان را زیر پای بگذاریم ، همه جارا  
 سیاحت کنیم و از خود بپرسیم که در مجموع چه شرایطی يك زن شوی را  
 قرین شادی و چه عوامل و حالاتی زندگی زن شوی را دلتنگ کننده میسازد ، به

نتیجه جالب و عجیبی مواجه می شویم، چه درمی یابیم کشورهایی که مردم آن از تمدن بیشتری برخوردارند امکان خوشبخت زیستن در زندگی مشترک کاهش می یابد. دهقانان ایرلندی اگرچه ناهمین سالهای آخر به تصمیم والدین خود ازدواج می کردند، به کسانی که مایلند درباره زندگی آنها به بررسی بپردازند گفته میشود که آنها در سرتاسر عمر شاد و خوشبخت می زینند و زناشویی آنها توأم با وفاداری به یکدیگر می گذرد.

وقتی که مردی با مردان دیگر تفاوتی ندارد و یا زنی با زنهای دیگر فرقی ندارد دلیل خاصی وجود ندارد که مردها یا زنها افسوس بخورند که چرا با دیگری ازدواج نکرده اند. اما مردمی که دارای سلیقه های گوناگون و خواسته و علایق متفاوت هستند، بطور مداوم این آمادگی را دارند که از شریک زندگی خود خورده گیری کنند و از آنها راضی نباشند چه آنها ممکن است احساس کنند که شریک زندگی آنها کمتر از آن چیزی است که انتظار آنها را داشته اند. کلیسا نسبت به زناشویی فقط از نقطه نظر امور جنسی می نگرد و کلیسا تصور می کند که هیچ دلیلی ندارد که همسری بتواند بهتر از همسر دیگری وظایف زناشویی را برآورده کند از این روی جدایی و طلاق را ناپسند شمرده بدون آن که به مشکلاتی که ممکن است در زناشویی و زندگی مشترک حاصل آید توجه داشته باشد.

علت دیگری که زناشویی را نیکفرجام می سازد کمبود زنان بی - شوهر و نیز عدم وجودی موقعیت های اجتماعی برای مردهای زن دارد در آشنا شدن با زنهای اسم و رسم دار است.

اگر برای مرد امکان خیانت به همسر وجود نداشته باشد و مرد  
تواند رابطه جنسی با زن دیگر غیر از همسر خویش برقرار کند . بیشتر  
مرد ها ؛ مردانی نمونه برای همسران خویش میشوند و بجز در شرایطی  
خیلی استثنایی زندگی مشترك تحمل پذیر و دلچسب می گردد . نظیر  
همین حالت نیز در مورد زنان صادق است مشروط بر آن که آنها هرگز  
تصور نکنند که لازمه زناشویی وجود زندگی بهتری است .

به همین دلیل که بیان شد پای بند بودن به رسوم اجتماعی مانع  
از آن میشود که به صوب زندگی های ناخوشایند اجتماع گام نهیم اگر حدود  
زندگی زناشویی به عنوان حد نهایت و فسخ ناپذیر شناخته شود . بنابراین  
تمایلی وجود ندارد که تصور شود که امکان خوشبختی و شادکامی خارج  
از این مرز نیز وجود دارد و انسان در خارج از قلمرو مرزهای زناشویی  
سردرگم گردد . وقتی که يك چنین تصویری حاصل آمد برای جلوگیری  
از هر گونه بهم پاشیدگی در زندگی زناشویی و برای آن که زندگی مشترك  
در صلح و صفا بگذرد ، هیچيك از طرفین زندگی مشترك نباید از مرزهایی که  
اجتماع برای زندگی مشترك تعیین کرده است پای فراتر بگذارد و به آن  
سنتی که عمومی شناخته شده پای بند نباشند و باید بر طبق معیارهای آن رفتار  
کنند حال آن معیارها هر چه میخواهد باشد .

در میان مردم متمدن این دوره جهان هیچيك از شرایطی که برای  
خوشبختی و شادکامی در زندگی زناشویی لازم است وجود ندارد و به همین جهت  
کمتر کسی میتواند زندگی زناشویی را که چند سالی از عمر آن گذشته است  
قرین شادی و خوشی بیابد . برخی از این نابسامانیها نتیجه وراثتد تمدن

است اما بسیاری از عوامل این نابسامانیها محو و نابود خواهد شد  
مشرط بر آن که شوهرها و همسران بیشتر از آنچه که هستند متمدن  
گردند .

اجازه میخواهم که ابتدا عامل ثانوی نابسامانیهای زندگی زناشویی  
را بررسی کنیم . از میان این عوامل بدآموزی امور جنسی از اهمیت  
بیشتری برخوردار است و این امر در میان طبقه ثروتمند بمرااتب  
معمولی تر و بیشتر از طبقه دهقانان و روستا نشینان است .

کودکان روستایی و دهقان زادگان خیلی زود با آنچه که حقایق  
زندگی نامیده میشود خو گرفته آشنا میشوند . آنها تنها روابط جنسی  
انسانها را بعزت وجود فضای دید بیشتر زودتر می بینند بلکه بچشم خود  
روابط جنسی بین حیوانات را مشاهده میکنند و از آن آگاهی می یابند . در  
نتیجه آنها از نادانی بسته اند و هم از سخت گیری و کنجکاوی شدید برای  
آگاهی از امور جنسی باز داشته شده اند . در مقابل کودکان طبقات مرفه  
که از تربیتی دقیق برخوردارند چشم بسته در مقابل کلیه معرفتهای عملی  
امور جنسی می باشند و حتی اندیشمندترین والدین که به فرزندانشان  
آموزشهایی خارج از قلمرو کتب درسی فرامیدهند، آن آشنایی عملی با امور  
جنسی را که روستا زاده ها از سنین اولیه عمر خود کسب می کنند آموزش  
نمیدهند .

از پیروزیها و موفقیت های تعلیمات دین مسیح آن است که يك  
مردوزن قبل از زناشویی و تازمائی که پای در حجله نگذاشته اند هیچگونه  
معرفتی از امور جنسی نداشته باشند . در قسمت اعظم مواردی که هیچیک

از طرفین معرفتی در امور جنسی ندارند ، نتایج ناخوشایند و مصیبت -  
باری پیش می آید .

اعمال و رفتار جنسی در میان انسانها يك رفتار غریزی نیست . بطوری  
که عروس و دامادی که احتمالاً هیچگونه معرفت و تجربه جنسی ندارند  
خود را به شدت شرمگین و ناراحت می یابند . اگر زنی در امور جنسی  
چیزی نداند مشکل زیادی ایجاد نمیشود ولی لازم است که مرد حتماً  
از امور جنسی معرفتی کسب کند و با لااقل از طریق فاحشه ها شناختی  
حاصل کند. بیشتر مرد ها تشخیص نمیدهند که قبل از عمل مقاربت عشقبازی  
باید انجام گیرد و بیشتر زنهایی که از تربیت دقیق برخوردار بوده اند  
نمیدانند که آنچه بر زندگی زناشویی آنها لطمه وارد می آورد خویشتن  
داری آنها از امور جنسی میباشد .

همه آنچه که گفته شد و همه این نواقص با آموزش صحیح جنسی  
بر طرف خواهد شد و از این نظر نسل جوان فعلی و وضعیت بهتری از  
والدین و پدر بزرگان خود دارد ، چنین مرسوم است که به زن ها بدین  
خاطر که از امور جنسی و مقاربت های جنسی لذت کمتری می برند نسبت  
برتری اخلاقی میدهند و آنها را صرفاً بهمین خاطر از نظر اخلاقی  
بر مرد ها مرجح میدانند این طرز برداشت و این طرز تلقی توافق و توافقی  
بین زن شوهر را غیر ممکن میسازد البته يك چنین پنداری تا عادلانه و کاملاً  
غلط است چه عدم تلذذ از امور جنسی تا آنجا که بنام عفت نامیده میشود  
صرفاً نتیجه عدم توانایی جسمی و روحی میباشد ، همچنانکه عدم تلذذ  
از تغذیه که صدها سال پیش مرسوم بود و یکی از صفات ممیزه برای زن

شناخته میشد و انتظار میرفت زنی که ظریف و زیباست کمتر غذا بخورد .  
سایر عوامل جدیدی که سبب نابسامانی در زندگی زناشویی میشود  
تأحد عوامل فوق الذکر آسان رفع نمیشود من تصور میکنم که انسانهای  
متمدن و انسانهایی که به تمدن خو گرفته اند ولی در سر راهشان منع و  
سدی وجود ندارد بطور غریزی اعم از مرد یا زن انسانهایی هستند که  
گرایش بسوی تعدد زوج و زوج دارند ، آنها ممکن است که به سختی  
عاشق شوند و سالیان دراز شیفته و واله معشوق بمانند ولی به محض اینکه  
تماس جنسی برقرار شد ، دیرتر یا زودتر شعله عشقشان خاموش شود و  
چشم براه باشند تا هیجانات عشقی گذشته را دوباره از سر گیرند . البته  
امکان پذیر است که از طریق امور اخلاقی آنها را کنترل کرد و مانع از  
آن شد که فیلشان یاد هندوستان کند اما بسیار مشکل است که از تکوین  
یافتن يك چنین انگیزه هایی جلوگیری کرد .

با افزایش آزادی زنان فرصت بیشتری به آنها برای پیمان شکنی  
حاصل شده و نسبت به گذشته امکان بیوفایی آنها بیشتر شده است . به  
علت آزادی و فرصتی که زنان بدست آورده اند اندیشه بیوفایی در فکر  
آنها راه می باشد اندیشه مبدل به میل شده و میل در غیبت و عدم وجودی  
و سوا سهای مذهبی به عمل ختم میشود .

آزادی زنان بجهات مختلف زناشویی را مشکلتر کرده است . در  
روزگار گذشته زن ها مجبور بودند که خود را با شوهر ان خود وفق دهند  
ولی برای مرد احباری نبود که يك چنین توافقی را بر خود هموار کند  
اما امروزه بسیاری از زوجها به علت حقوقی که کسب کرده اند و به علت

موقعیتی که دارا هستند تمایلی نشان نمیدهند که حتی برای يك مورد خودشان را با شوهرانشان وفق دهند همچنین مردها که هنوز هوس گذشته را در سر دارند و علاقمند به سنت های سلطه مردها و جنس نر هستند دلیلی نمی یابند که چرا باید خود را با زنها موافقت دهند. این دردسر بالاخص در مورد پاکدامنی و وفاداری بیشتر تظاهر میکند و بیشتر نمایان می گردد.

در روزگاران گذشته شوهر گاه بگاہ به همسر خود خیانت می کرد وزن را از آن آگاهی نبود. اگر زن از خیانت شوهر آگاهی می یافت شوهر اقرار به گناه میکرد و اظهار میداشت که مستوجب کیفر است وزن را متقاعد میکرد که از عمل خویش پشیمان و تائب میباشد. زن در مقابل معمولاً وفادار و پاکدامن میماند، اگر وفادار نمی ماند و شوهر از آن آگاهی می یافت زندگی زناشویی درهم پاشیده میشد.

شق سوم آن که در زناشویی طرفین ازدواج تابع وفاداری نسبت به یکدیگر نمی باشند و وفاداری متقابل بر زندگی آنها حکم فرمائیست ولی معذراغریزه حسادت در زندگی زناشویی آنها جای دارد در این حالت صمیمیت آنها همواره در خطر است و مانع از آن میشود که آندو عمیقاً به یکدیگر نزدیک شوند اگر چه ممکن است بین آندو تضاد و برخورد آشکاری حادث نشود.

مشکل دیگری در سر راه زناشویی مدرن جای دارد و این مشکل بالاخص در مورد کسانی که به ارزش عشق واقف هستند بیشتر احساس میشود. عشق فقط زمانی میتواند زندگی را جلا بخشد که آزاد و مداوم

باشد عشق آنگاه که تصور شود يك وظیفه است کشته و نابود می گردد . این که گفته شود این وظیفه شماست که عشق بورزید و کلماتی نظیر آن بهترین طریقه است بر آن که نسبت به شخص مقابل خود احساس تنفر کنید . زناشویی ترکیبی از عشق و قیود قانونی میباشد . بنابراین زندگی زناشویی بین دو تضاد واقع شده عشق و قید و بند .

شلی میگوید :

« من هرگز بدان گروه عظیم پیوند نداشته‌ام  
که معتقد است هر کسی گزینشی باید  
در میان مردمان رفیقه‌ای یا رفیقی را  
و همه دیگران اگر چه خوب و حکیم و پسندیده هستند  
بفراموشی سپارده گردند چه این قانون است  
قانون اخلاقی‌های جدید و طرق تعیین شده  
که بردگان ضعیف با پای درزنجیر در آن گام نهند  
و بسوی هدفشان قدم بگذارند تا بکام مرگ بروند  
در شاهراه وسیع جهان یاراهی شبیه به آن  
همراه با علقه دوستی و شاید با دشمنی بنام حسادت .  
دل‌تنگ کننده ترین و طولانی ترین مسافرت را طی کردن ،  
تردید نمی‌تواند باشد که اگر دریچه فکر را فقط بسوی زناشویی  
بگشاییم و آنرا در مقابل هر گونه عشقی که خارج از این قلمرو باشد  
بیندیم . بسیاری از فرصت‌های ارزشمند تماس‌های بشری را درهم ریخته‌ایم .  
البته این سخن قیام و شورشی علیه چیزی است که غایت کمال مطلوب



نامیده میشود و قیام علیه چیزی است که در جای خودش ارزشمند است .  
زناشویی شبیه محدودیت اخلاقی نیاز به يك مراقبت پلیسی دارد ، چه  
هر محدودیتی بدنبال فرصتی است تا از آن تخطی شود .

بواسطه همین دلایل که صرفاً ذکر شد بسیاری از کسانی که در محدودیت  
قرار دارند (بدون تردید این محدودیت خوب و زیباست) خواهان رهایی  
از آن هستند صرفاً بدین خاطر که محدود می باشند بنابراین زناشویی  
مشکل و دشوار شده است پس باید طرحی نو اندیشیده شود . يك راه حل  
که پیشنهاد میشود و عملاً در امریکا به مقیاس وسیع صورت می گیرد  
طلاق آسان است . یعنی بتوان به آسانی طلاق داد .

من باید بعنوان يك انسان بگویم که طلاق در بیشتر زمینه ها  
امری ارزشمند است و باید آن را ارجمند شمرد و حتی حدی را که  
قانون انگلستان برای طلاق پذیرفته کم بوده و باید آنرا گسترش دهد  
اما معتقدم که طلاق آسان نمیتواند يك راه حل اساسی برای مشکلات  
زناشویی باشد . آنگاه که زناشویی بدون كودك و بی ثمر است شاید  
طلاق بهترین طریق و راه حل باشد : حتی زمانی که هر دو طرف کوشش  
میکنند که به بهترین طریق رفتار کنند : اما زمانی که پای كودك در  
زندگی زناشویی باز میشود : بنظر من تداوم و ابقا زندگی زناشویی مهمترین  
مسئله میباشد .

این موضوعی است که در مبحث خانواده مطرح خواهم کرد .  
من تصور میکنم آنجا که زناشویی با بچه همراه است و هر دو طرف  
زناشویی معقول و نیک اندیش هستند : انتظار میرود که زندگی زناشویی

باداوم باشد اما نباید توقع داشت که روابط جنسی صرفاً در محدوده زناشویی قرار گیرد. زناشویی که باعشق شدید آغاز میشود و به كودك ختم شود میشود. باید این عشق و میل، علقه عمیق و شدیدی را بین زن و مرد ایجاد کند، بطریقی که آنها از مصاحبت یکدیگر احساس لذت کنند و وجود یکدیگر را گرامی بدانند حتی وقتی که روابط جنسی آنها خاموش شود و یا آن که هر دو طرف تمایل به سوی شخص دیگری پیدا کنند.

اینگونه زناشویی جا افتاده چهار سدهایی نظیر حسادت میشود اما حسادت اگر چه يك انگیزه غریزی است ولی قابل کنترل است مشروط بر آن که حسادت را ناپسند بشماریم و تصور نکنیم که حسادت گویای يك خشم اخلاقی است. زندگی مشترکی که سالها دوام یافته و با ماجرهای بسیاری برخورد کرده است نمیتواند دارای همان عشقی باشد که در روزهای اول زناشویی بین زوجین بوده است ولی بهر حال میتواند دلپذیر باشد. و هر کسی که میخواهد به ارزش زندگی زناشویی پی برد و دریابد که يك زندگی زناشویی تا چه حد موفقیت آمیز بوده نباید به روزهای اول زناشویی که عشق تازه است چشم بدوزد.

بنابراین خوش زیستن در زندگی زناشویی برای يك زوج متمدن نیز ممکن است ولی این خوش زیستن نیاز به برخی حالات و شرایط دارد که باید به آنها ایمان داشت و بدانها وفا دار بود. باید يك نوع احساس تقارن و تعادل کامل بین دوزوج بوجود آید. ایندو نباید در آزادی یکدیگر مداخله کنند و در حد آزادی که برای هریك

تعیین شده مخالفتی بوجود آورند و نیز باید بین دوزوج محرمیت و صمیمیت فکری و جسمی کامل وجود داشته باشد و نیز نظر گاه آنها در برخی موضوعات و معیارها یکسان و مشابه باشد (منباب مثال اگر یکی از طرفین فقط به معیارهای مادی بیندیشند و دیگری به معیارهای روانی و روحی بین آن دو تضاد خواهد افتاد) با توجه به شرایط و مقررات فوق الذکر، من تصور میکنم زندگی زناشویی بین دو انسان بهترین و مهمترین مناسبات انسانی است. اگر يك چنین شرایطی را هر يك از طرفین ملحوظ نداشته باشند وزن یا شوهر بصورت پاسبانی برای دیگری جلوه کند و مزاحم آزادی دیگری باشد، هیچگاه زناشویی با موفقیت و خوشبختی قرین نخواهد بود. اگر زناشویی باید دوام یابد، زن و شوهر نباید صرفاً توجه داشته باشند که قانون چه میگوید، آنها باید زندگی جود را برای یکدیگر بخواهند و در زندگی خصوصی برای دیگری قایل به آزادی باشند.

## بخش یازدهم

### « فحشا »

همانطور که عفت و پاکدامنی زنان محترم به عنوان موضوع بسیار مهمی در ازدواج نگریسته میشود و به عنوان یکی از جنبه‌های زناشویی است جنبه دیگری نیز وجود دارد که واقعاً به عنوان قسمتی از زناشویی محسوب میشود منظورم از این جنبه فحشا می باشد . همگان با متن مشهوری که «لکی» (۱) در آن از فاحشه ها سخن میگوید و آنرا بعنوان محافظان پاکان خانه و محافظان همسران و دختران ما میداند آشنا هستیم .

يك چنین احساسی درباره فاحشه ها از عصر ویکتوریا منشأ می گیرد و طریق توضیح این چنین احساسی قدیمی می باشد ولی این امر حقیقتی غیر

قابل انکار است. اخلاقیون «لکی» را متهم کرده، مورد انتقاد قرار دادند چه گفته‌های «لکی» اخلاقیون را عصبی و خشمگین کرد و آنها علت این خشم را بطور کلی نمی‌دانستند اما آنها موفق شدند که ثابت کنند آنچه را که لکی می‌گوید نادرست است.

يك فرد اخلاقی اظهار میدارد که اگر مردم تعلیمات او را دنبال کنند هیچگاه فحشا و فحشاء وقوع نمی‌گیرد البته این فرد اخلاقی درست می‌گوید، اما او بخوبی میداند که مردم از وی پیروی نمی‌کنند، بنابراین بررسی و تحقیق در این باره که چه بوقوع می‌پیوست اگر آنها از این دستورات پیروی میکردند امری بی‌مناسبت و خارج از موضوع است.

نیاز به فحشا از این حقیقت ناشی میشود که بسیاری از مردان اعم از مردان بی‌زن و یا مردانی که در مسافرت هستند و از همسر بدور افتاده و یا نظایر آن نمیتوانند خود را قانع کنند که پرهیزکار بمانند و از آنجا که در يك جامعه که قواعد اجتماعی آن بر اساس پاکدامنی است مرد نمیتواند زن محترمی را برای ارضاء جنسی بیابد بنابراین وجود فواحش ضروری میباشد.

بنابراین جامعه طبقه‌ای از زنان را برای ارضاء نیازهای يك چنین مردهایی جدا می‌سازد. طبقه‌ای که جامعه شرمگین از اعتراف بوجود آنها و وحشت زده از فراموشی کامل آنهاست.

فاحشه دارای مزیت و فایده‌ای است چه نه تنها هر زمان که مردی اراده کند در دسترس اوست بلکه او هیچگونه زندگی خارج از حرفه خود ندارد، او میتواند بدون هیچ اشکالی مخفی بماند و مردی که با او

بوده است میتواند به خانواده به نزد همسر و به کلیسا باز گردد بدون آن که به مقام و بزرگی مرد صدمه‌ای وارد آید .

فاحشه علیرغم خدمت تردیدناپذیری که انجام میدهد ، زن فقیری است علیرغم محافظتی که از عفت و پاکدامنی زنان و دختران و نجابت ظاهری کلیسا میکند درهمه جا تحقیر میشود ، درباره آنها زنان می اندیشند که باید از جامعه رانده شوند و اجازه ندارند که با مردان عادی معاشرت کنند مگر برای کار و انجام وظیفه .

این بیعدالتی چشمگیری که در مورد فواحش روا میدارند از بدو پیروزی کلیسا آغازیدن گرفت و تا کنون ادامه دارد .

گناه واقعی فاحشه‌ها آن است که پوچی سخن و تو خالی بودن افکار اخلاقیون حرفه‌ای را به نمایش میکذارد . فواحش باید از اجتماع طرد شوند ، شبیه افکاری که فروید بدانها معتقد بود که از ضمیر آگاه رانده و واپس زده شده به ضمیر نا آگاه بروند و این راندن فواحش به خارج از اجتماع کاملاً شبیه سانسور فکری است که فروید بدان اعتقاد داشت . از این روی نظیر همه مطرود شدگان بی اراده تلافی این تبعید را سر دیگران در می آورند.

«اما بیشتر هنگام ، از میان نیمه شبهای خیابانها ، میشنوم

چگونه لعنت فاحشه‌ای جوان

اشکهای کودک نوپایی را جاری میسازد

و طاعون بلا را در فضای زناشویی نازل میکند»

فحشا همواره از بدو بوجود آمدن امری شایسته تحقیر و مخفی

نبوده و در حقیقت مبدا و اصل آن عالی و بلند بوده است .  
اصولاً فاحشه راهبه‌ای بوده که خودش را وقف خدا یا الهه‌ای می‌کرده  
و به مسافران غریب خدمت می‌کرده و او این عمل را مقدس می‌پنداشته  
است .

در آن روزگاران با او به احترام رفتار میشد و اگر چه مردها  
از او بهره‌می‌گرفتند ولی او را انکریم و تعظیم می‌کردند . پدران روحانی  
دین مسیح صفحات بیشماری را در لعن و انتقاد بر این سیستم سیاه کردند  
آنها این عمل را نشانه فساد کفار دانسته و منشاء آنرا حیل‌های شیطانی  
نامیدند .

معابد بسته شد و فحشا در همه جا بصورتی در آمد که امروزه در  
بسیاری از نقاط وجود دارد و بصورت يك نهاد تجاری ظاهر شد و جنبه  
سودجویی بخود گرفت . اما البته نه بسود فواحش بلکه بسود کسانی که  
فواحش برده آنها هستند .

زیرا تا همین سالهای اخیر فاحشه بصورت تنها که فعلاً معمول  
است امری استثنایی بود و گروه کثیری از آنها در فاحشه‌خانه‌ها و حمامها  
و یاسایر اماکن که به بدنامی مشهور بود زندگی می‌کردند . در هندوستان  
انتقال فحشا از حالت مذهبی به حالت تجاری هنوز کاملاً صورت  
نگرفته است .

کاترین مایو (۱) نویسنده «مادر هند» از وجود فحشای مذهبی به عنوان

یکی از فقره‌هایی که هند را متهم میکند و بر علیه آن سرزمین اقامه دلیل میکند استفاده کرده است .

فحشا، بجز در آمریکای جنوبی (۱) بوضوح در حال کاهش یافتن است .

قسمتی بدین خاطر که سایر تسهیلات زندگی سابقاً تا این حد در دسترس زنان نبود و قسمتی نیز بدین خاطر که امروزه زنان بیشتری هستند که تمایل دارند با مردها روابط و مناسبات فوق‌العاده داشته باشند و این رابطه صرفاً بخاطر تمایل است نه بخاطر بهره‌مادی و انگیزه‌های مادی .

معهدنا فکر نمیکنم که فحشا بطور کامل موقوف شود. برای مثال در نظر بگیرد دریانوردانی را که پس از مدت طولانی مسافرت بر روی آب به خشکی باز میگردند، از آنها نمیتوان انتظار داشت که دندان روی جگر بگذارند و تحمل کنند تا با زنی عشقبازی کنند که صرفاً بخاطر عشق و تمایل به سراغ آنها بیاید .

چنین مردانی بدنبال سهولت هستند و در جستجوی زندهای آسان می‌باشند که تازمانی که از خانه بدور هستند از آنها استفاده کنند و آنها این زنها را بخاطر فشارهای روانی و روحی خود میخواهند و تا حد امکان قصدیهایی از این فشارها دارند معهدنا نباعدی ندارد که بتوانیم این آرزو را داشته باشیم که فحشا را به حد اقل کاهش دهیم .

---

۱ - مراجعه شود به تألیف آلبرت لندرز بنام «جاده بئونس آیرس»

چاپ ۱۹۲۹ .



فحشا بهسه دلیل مورد انتقاد واقع میشود :

اول: خطری که از اینطریق سلامت جامعه را تهدید میکند .

دوم : زبان روانی که برزنها وارد میآید .

سوم : زبان روانی که بر مردها وارد می آید .

خطر ابتلاء به بیماری در جامعه و شیوع بیماری های مقاربتی مهمترین عامل از میان سه عامل فوق است چه عامل اصلی بیماری های مقاربتی زنان فاحشه ها میباشند .

علیرغم کوششهایی که حکومتها مبذول میدارند، نظیر ثبت نام کردن فواحش و معاینه پزشکی آنها در زمانهای معین از نقطه نظر پزشکی با موفقیت مواجه نشده اند و بکار بردن این روش صحیح نیست زیرا پلیس را بر فواحش قدرتی نامعقول میدهد و حتی در مورد برخی زنان که قصد ندارند فاحشه حرفه ای باشند خودشان را بطور ناخود آگاه در تعریف قانونی که برای فواحش میشود درمی یابند . البته با مراقبت بیشتر و با دقت بیشتری که هم اکنون اعمال میشود میتوان بر بیماری های مقاربتی تسلط یافت و آنرا محو ساخت مشروط بر آن که به بیماری های مقاربتی بدیده کیفری که بخاطر اقدام به گناه است نگر بسته نشود .

البته ممکن است که اقداماتی صورت گیرد که ابتلاء به این بیماری کاهش یابد، اما برخی چنین فکر میکنند ناخوشایند است که، طبیعت این پیشگیری ها را افکار عمومی دریابند چه اگر این پیشگیری توسط همگان شناخته شود امکان آن هست که گناه و معصیت افزایش یابد .

کسانی که مبتلا به بیماری‌های مقاربتی میشوند غالباً از معالجه دست می‌کشند زیرا آنها از این بیماری خجالت‌زده هستند و هرگونه بیماری از این نوع را ناپسند و مشثوم می‌شمرند .

تردیدی نیست که طرز تلقی توده اجتماع درباره بیماری‌های مقاربتی از گذشته بهتر شده است و اگر باز هم بهمین ترتیب پیش رود نتیجه ممکن است کاهش کلی بیماری‌های مقاربتی باشد . معیناً آشکار است که فحشاء از زمانی که بوجود آمده، بالفعل و بالقوه عاملی جهت انتشار و شیوع بیماری‌های مقاربتی بوده است و بیش از هر عنصر دیگری میتواند این بیماری را شایع سازد .

فحشا بصورتی که امروزه وجود دارد به آشکارا زندگی نامطلوب و ناخوشایندی است. خطر بیماری که از فحشا ناشی میشود آنرا کاری خطرناک جلوه داده شبیه کارکردن در سرب سفید که هر لحظه امکان مسلول شدن از آن میرود . اما جدا از آن که این عمل يك حرفه غیر اخلاقی و فاسدکننده اخلاق است . این حرفه ای بیهوده است که گرایش به مشروب خواری زیاده از حد را در انسان بوجود می‌آورد . و فحشا مانع بزرگی است. از این روی جامعه آنرا تحقیر میکند و حتی مشتریان فاحشه ها نیز این عمل را ناپسند می‌شمرند .

فحشا يك نوع زندگی علیه غریزه است و این قیام علیه غریزه همانقدر است که يك راهبه انجام میدهد چه او نیز علیه غرایز خود به مبارزه می‌پردازد. با توجه به همه دلایل فوق در کشورهای مسیحی مذهب فحشا

عملی فوق العاده ناپسند وزشت میباشد .

در ژاپن به آشکارا موضوع بطرز دیگری است. فحشا به رسمیت شناخته شده و عملی محترمانه و آبرومندانه است و حتی مورد توافق والدین میباشد. حتی برای بدست آوردن جهیزیه عمل فاحشگی کار غیر عادی نیست .

بگفته برخی از دست اندرکاران، ژاپنی ها تا حد زیادی در مقابل سیفیلیس مصونیت دارند بهمین جهت عمل فاحشگی در ژاپن فاقد آن خفت و خواری است که در برخی کشورهای معتقد به اصول اخلاقی وجود دارد .

واضح است که اگر بنا باشد فحشا تداوم یابد بهتر است که به سبک ژاپنی ابقاء گردد تا بطریقی که در اروپا معمول است . آشکار است در هر کشوری که معیارهای اخلاقی قدرتمندتر و شدیدتر هستند تحقیر بیشتری بر فواحش وارد می آید .

معاشرت با فواحش اگر بصورت عادت گردد احتمالا اثر روانی نامطلوبی بر مردم میگذارد، مردی که با فواحش دمخور و معاشر است چنین احساسی در او برانگیخته میشود که برای مقابله با جنسی نیازی نیست که شریک جنسی را آماده و خوشنود ساخت .

او همچنین اگر به قوانین و رسوم اخلاقی احترام بگذارد نسبت به هر زنی که با او همخوابگی میکند احساس تنفر و تحقیر دارد حتی اگر آن زن همسر او باشد در نتیجه واکنش يك چنین حالت فکری بر زناشویی ممکن است فوق العاده ناخوشایند و بدفرجام باشد . چه يك چنین مردی

فحشا رامشابه و یکسان بازناشویی و یابالعکس فحشا و زناشویی را در دو قطب مخالف هم قرار میدهد .

برخی از مردها نمیتوانند از زنانی که واقعاً دوستشان دارند و بدانها احترام میگذارند تمتع جنسی کافی ببرند و کاملاً ارضاء گردند این چیزی است که فروید بدان نسبت عقده ادیپ (۱) میدهد . اما من تصور میکنم که علت این امر غالباً وابسته به فاصله بعیدی است که آن مرد بین يك زن نخیب و يك فاحشه احساس میکند

بدون آن که وارد این موضوع فوق العاده طولانی شویم اشاره میکنم که بسیاری از مردها بالاخص مردهای قدیمی با همسرانشان با احترام فوق العاده ای رفتار میکنند ، بطوری که آنها را از نظر روانی و روحی اغنا نمی کردند و مانع از آن میشدند که همسرانشان در هنگام مقاربت تلذذ جنسی ببرند .

دقیقاً عکس این حالت نیز همین نتیجه را میدهد بدین معنی که وقتی مردی در خیال خود همسرش را بمثابة فاحشه انگارد خواهان هیچگونه لذتی برای او نیست . این تصور سبب میشود که او فراموش کند که هم خوابگی زمانی باید صورت گیرد که طرفین تمایل داشته باشند و زمانی نزدیکی باید صورت گیرد که طرفین به مرحله عشق رسیده باشند .

---

۱ - عقده ادیپ : در اساطیر یونان آمده است که ادیپ شاهزاده ایست که پدر را میکشد و مادر را بزنی میگیرد و فروید از این داستان استفاده کرده معتقد است هر پسر در ضمیر ناخود آگاه خود بمادر خویش عشق میورزد .

رفتار يك چنين مردی با همسرش خشن و وحشیانه است و این رفتار در همسرش اثر نامطلوبی میگذارد که اثر آن به سختی محو و نابود میگردد .

ورود میهمان ناخوانده‌ای در امور جنسی بنام انگیزه اقتصادی همیشه کم و بیش بدفرجام و مصیبت بار بوده است روابط جنسی باید با خوشایندی و تمایل طرفین صورت گیرد و این عمل صرفاً باید با تمایل و انگیزه جنسی هر دو نفر همراه باشد .

اگر يك چنين حالتی وجود نداشته باشد هر آنچه که در این امر ارزشمند است محو شده و تمایلات جنسی به يك حالت حیوانی مبدل خواهد شد .

در يك چنين عملی که مستلزم صمیمیت و حریمیت است اگر فقط یکی از طرفین تمتع جنسی ببرند و دیگری را لذتی نباشد دال بر آن است که احترام به انسانیت نابود شده و کلیه معیارهای اخلاقی درهم پاشیده است . برای يك انسان حساس و منطقی وجود يك چنين حالتی نمیتواند جالب و دلپذیر باشد .

معهدا اگر يك چنين عاملی در نتیجه فشارهای جسمی از کسی سر بزنند ، احتمالاً موجب پشیمانی خواهد شد و در حالت پشیمانی قضاوت‌های انسان نامنظم و غلط می‌باشد این امر که بیان شد نه تنها در مورد فحشا بلکه تقریباً درباره زناشویی نیز صادق میباشد . زناشویی برای زنان معمولی‌ترین حالت زندگی میباشد و در مجموع در زناشویی

زن آنقدر که با بی‌تمایلی تن به شوهر می‌دهد شاید فاحشه در عمل چنین نکند .

اخلاق در روابط جنسی ، وقتی که رها از چنگال خرافات است چنین حکم میکند که اصولاً رابطه جنسی باید مبتنی بر احترام متقابل باشد و در یک چنین اخلاقی تمایلی وجود ندارد که یکی از دو طرف صرفاً ببخشد و دیگری منتفع و متلذذ شود بلکه بازگو میکند که مرد یا زن هر دو باید متلذذ شوند و این اخلاق در فحشا از این نظر بدیده تحقیر نگر بسته میشود که در فحشا زن می‌بخشد و مرد متلذذ میشود و زن را لذتی نیست، حتی اگر فحشا امری محترم بود و خطر بیماری‌های مقاربتی وجود نداشت باز هم از این نظر ناپسند می‌نمود .

«هاولوك الیس» در مطالعه دقیق و جالبی که درباره فحشا انجام داده است . موضوع فحشا را با سلیقه خودش بررسی کرده و من تصور نمی‌کنم که این تحقیق دارای ارزش چندانی باشد . او تحقیق خود را با بررسی عیاشی و هرزگی که در بیشتر تمدنهای اولیه و ابتدایی معمول بوده آغاز میکند و بازگو میکند که این هرزگیها راه گریزی برای انگیزه‌های هرج و مرج طلب آنها بوده است که بعدها بر این انگیزه‌ها دهنه زده شده است .

بگفته الیس فحشا نتیجه همین عیاشیهاست و در درجات مختلف مقاصدی را که عیاشیهای گذشته داشتند است اعمال میدارد . بدین معنی که انگیزه‌های هرج و مرج طلب را بصورت‌های مختلف در درجات مختلف ارضاء میکند .

الیس میگوید :

بسیاری از مردها به علت محدودیت هایی که در روابط جنسی زناشویی وجود دارد نمی توانند بطور کامل ارضاء شوند و نیز رضایت کامل از طریق قانونی و محدود است کسب کنند از این روی - الیس فکر میکند که - گاهی با فاحشه ای دمخور شده هم خوابگی میکنند و از این طریق نیازهای غیر اجتماعی خود را برآورده می سازند .

الیس در پایان مقال اگرچه بزعم خویش این مطالب را میگوید ولی بحث او شکل تازه بخود گرفته و با مسایل روز درگیری میکند .

زنانی که زندگی جنسی آنها دچار ممنوعیت و واپس زدگی نشده است ، میتوانند دارای انگیزه هایی شبیه انگیزه های مردهایی باشد که الیس به شرح آن پرداخت . و اگر زندگی جنسی زنی آزاد باشد مردی که گاه بدنبال فاحشه ها میرفت دیگر نیازی برای این عمل احساس نمی کند و همان همسر او را کفایت میکند و این یکی از فواید آزادی جنسی زنان میباشد که امید است مورد توجه قرار گیرد .

تا آنجا که من بررسی کرده ام متوجه شده ام زنانی که عقیده و احساسشان در باره امور جنسی همانند نظریات گذشتگان نیست و افکار جنسی بر آنها تحریم نشده است بهتر از زنان قدیمی میتوانند در زندگی زناشویی موفقیت کسب کنند و بمراتب در زناشویی رضایت جنسی بیشتری برای شوهرانشان حاصل میکنند تا زنان عصر ویکتوریا . هر کجا که پای بندی به اخلاق و رسوم گذشتگان کاهش یافته فحشا نیز کاهش

یافته است .

پسر جوانی که برای ارضاء نیازهای جنسی خود هر از گاهی با فاحشه‌ای همخوابگی می‌کرد حال میتواند روابطی بادختری از طبقه خودش داشته باشد. روابطی که از هر دو طرف آزاد میباشد ، عامل روانی این رابطه بهمان نسبت دلیپذیر است که عامل جسمی آن میباشد و غالباً يك چنین رابطه‌ای متضمن عشقی پر شور از دو طرف رابطه میباشد .

باتوجه به اصول اخلاقی باید گفت که پیشرفت عظیمی نسبت به سنتهای گذشته صورت گرفته ، اخلاقیون از این بابت متأسف هستند چه پنهان داشتن رابطه بین يك دختر و پسر بمراتب مشکلتراز پنهان داشتن رابطه بافواحش است ، اما بعد از همه این ها ، اولین اصل اخلاقی که لغزش از عفت است نباید بگوش اخلاقیون برسد .

بنظر من ، آزادی جدید بین جوانان در مجموع يك موضوع دلیپذیر و خشنودکننده است چه يك چنین آزادی نسلی از مردان را پرورش میدهد که عاری از بسیاری خوهای حیوانی است و نیز زنانی را بار می‌آورد که بدور از سخت گیری‌ها و خرده گیری‌های بیهوده است . کسانی که با این آزادی ناز مخالف هستند باید بی‌پرده با این حقیقت روبرو شوند که آنها مدافع ادامه فحشا هستند و فحشا را به عنوان تنها سویاپ اطمینان در مقابل مقررات و قوانین سخت و انعطاف ناپذیر میدانند .



# بخش دوازدهم

## زناشویی آزمایشی

در اخلاق منطقی، زناشویی بدون وجود کودک محلی از اعراب ندارد و بحساب نمی آید. علقه ازدواج بی ثمر و عقیم باید بسادگی گسسته شود، زیرا فقط بخاطر تولید مثل و کودک است که روابط جنسی در نظر گاه اجتماع اهمیت می یابد و به عنوان يك نهاد قانونی شناخته میشود.

این نظر البته مورد تأیید کلیسا نیست، کلیسایی که تحت نفوذ سنت پل است، چه سنت پل به زناشویی، بیشتر بدیده شوق دیگری از فحشا می نگرد تا به عنوان وسیله ای جهت تولید نسل و تولید کودک. در سالهای اخیر، حتی کشیشان و روحانیون، دریافته اند که هیچ مرد و هیچ زنی حاضر نیست که قبل از کسب تجربیات جنسی ازدواج کند.

در مورد مردها راه لغزش تمهید شده است چه روابط آنها با فواحش

براحتی مخفی میماند ، همچنین لغزشهای آنها بسادگی قابل گذشت و اغماض است .

اما در مورد زنان ، صرفنظر از فواحش حرفه‌ای ، اخلاقیون سنتی نسبت به آنها سخت‌گیرتر بوده و به آنها نسبت‌های غیر اخلاقی میدهند .

معهذا از بعد از جنگ در آمریکا ، در انگلیس ، در آلمان و در کشورهای اسکاندیناوی تغییراتی وسیع صورت گرفته است . بسیاری از دختران خانواده‌های محترم و آبرومند دیگر در این اندیشه نیستند که شایستگی در عفت است و دیگر این فکر را رها کرده‌اند که نیکوست که نجات خود را حفظ کنند و مردان جوان ، بجای آن که برای نیازهای جنسی خود مفری از طریق فواحش بیابند ، مناسباتی با دختران هم سطح خودشان برقرار میکنند و اگر این دختران از آنها ثروتمندتر باشند این جوانان آرزومند میشوند که با آنها ازدواج کنند بنظر میرسد که این مرحله در ایالت متحده امریکا پیشرفت بیشتری از انگلستان حاصل کرده است .

من تصور میکنم علت این پیشرفت در امریکا دو عامل است یکی منع نوشابه‌های الکلی و دیگری وجود اتومبیل میباشد .

عامل اول آن که در هر میهمانی و شب نشینی هر دختر و پسر جوانی علیرغم منع نوشیدن مشروبات الکلی اجازه دارد که کم و بیش نوشابه الکلی بخورد و مست کند و عامل دوم آن که در صد عظیمی از دختران امریکایی صاحب اتومبیل میباشند از این روی برای آنها خیلی ساده است که از چشم والدین و

همسایگان دور شده و در گوشه خلوت و آرامی بد عشق بازی پیر دارند .  
نتیجه این حالت در کتب قاضی لیندسی (۱) تشریح و تعیین شده  
است .

بزرگسالان و سالخوردگان وی را متهم میکنند که در تشریح روابط  
دخترها و پسرها راه مبالغه و اغراق پیموده است ولی جوانان چنین  
اتهامی را بر او وارد نمیکنند. تا آنجا که مسافری چون من میتواند به  
نقاطی سر کشیدم و رنج اظهارات قاضی لیندسی را بر خود هموار کرده به  
تحقیق در باره سخنان وی پرداختم و متوجه شدم که جوانان تمایلی  
نداشتند که گفته‌های لیندسی را تکذیب کنند و حقایقی را که او میگفت  
انکار نمایند .

به نظر میرسد که در آمریکا بسیاری از دخترانی که ازدواج میکنند  
و خانواده‌های آبرومندی را بوجود می‌آورند که قرین سعادت است دخترانی  
هستند که در سطوح عالی اجتماعی جای دارند و آنها از شمار دخترانی  
هستند که قبل از زناشویی تجربیات جنسی کسب کرده‌اند و غالباً این  
تجربیات با عشاق متعددی حاصل شده است .

حتی اگر روابط جنسی کامل برقرار نشده باشد، نوازش و دستمالی  
به حد کامل صورت می‌گیرد بطریقی که نبودن رابطه جنسی کامل فقط  
میتواند نتیجه يك انحراف باشد .

من شخصاً نمیخواهم بگویم که وضعیت فعلی قانع کننده و خشنود  
کننده است . وضعیت فعلی مسلماً دارای شرایط و موقعیتهایی است

که بزعم اخلاقیون مطلوب واقع نمیشود و تا وقتی که قواعد مرسوم و سنتهای موجود تغییر نکند نمی‌دائم چگونه این شرایط نامطلوب ناپدید می‌گردند .

روابط جنسی قاچاقی در حقیقت پست‌تر و خفیف‌تر از فروش مشروبات الکلی قاچاقی می‌باشد .

من تصور نمی‌کنم کسی بتواند انکار کند که میزان باده‌خواری در میان پسرهای جوان و دختران ثروتمند امریکایی کمتر از زمانی شده که قانون منع نوشابه‌های الکلی وضع شده بود .

پیشدستی بر قانون البته نوعی زیرکی نیاز دارد که به‌غرور می‌انجامد و کسی که از قانون بازیرکی خود تخطی کرده است مغرور نیز میشود و کسی که در مورد منع قانون فروش نوشابه‌های الکلی بر قانون حقه‌زده و از آن پیش افتاده و بالطبع در مورد قانونی که بر علیه روابط جنسی آزاد وضع میشود پیشدستی میکند و راه چاره‌ای نیز برای آن می‌جوید و نیز در این مورد منع قانونی خود تحریکی برای مردم میشود تا بیشتر جسارت کرده و به این عمل دست بیازند .

نتیجه آن که روابط جنسی در میان جوانان بصورت احمقانه‌ترین شکل ممکنه خود صورت می‌گیرد و این رابطه نه بخاطر عشق و علاقه‌ای که به یکدیگر دارند بلکه بخاطر لاف‌زدن و جسارت بخرج دادن و نیز در هنگام مستی واقع میشود .

امور جنسی همانند باده‌خواری بصورتی درآمده که دیگر جنبه لذت بردن و ارضاء شدن ندارد بلکه بصورت راه‌گریزی از قدرت‌های

قانونی شده است روابط جنسی به عنوان رابطه‌ای حایز اهمیت و مهم که عقلایی باشد و از صمیم قلب صورت گیرد و نتیجه تمایل مشترك دوفرد باشد غالباً در آمریکا صورت نمی‌گیرد و من تصور میکنم که در خارج از قلمرو زناشویی این روابط جنبه پست و خفیفی بخود گرفته است .

اخلاقیون در گسترش روابط جنسی موفق شده‌اند چه آنها زنارا منع نکرده‌اند بلکه بالعکس با مخالفت‌هایشان جوانان را به این عمل تشحید کرده و زنارا عادی‌تر و عمومی‌تر کرده‌اند .

اما موفقیت اخلاقیون در اینجاست که آنها این عمل را تا همان حد نامطلوبی که خودشان میگفتند پائین آورده‌اند و همانطور که میگفتند الكل ماده‌ای مسموم کننده است عمل مقاربت جنسی را نیز عملی مسموم کننده نامیدند و آنها منع کردند در نتیجه جوانان این عمل را همانند باده خواری در پنهانی انجام دادند و نیز باترس از پی بردن بر رابطه آنها بالطبع عمل جنسی خارج از آن عشق واقعی که باید باشد صورت گرفت .

اخلاقیون جوانان را مجبور ساختند که امور جنسی را پاکیزه نگهدارند از این روی آنها مجبور بودند که ازدوست و یاری که همه روزه با او هستند جدا شوند و نیز روابط عادی خودشان را با جنس مخالف قطع کنند و بالاخره کلیه علقه‌های روانی که بین دو جنس مخالف وجود دارد پاره کنند .

جوانان آرام و محجوب تا حد روابط جنسی کامل نمی‌رسند و

فقط خودشان را به هیجانات جنسی بدون ارضاء کامل خشنود و راضی میسازند ولی نتیجه این ارضاء ناقص تضییع سیستم عصبی است که بعدها تلفذ جنسی رامشکل و ناممکن میسازد .

نتیجه دیگری که از اینگونه مخالفتها و ممانعتها در امور جنسی حاصل میشود بالاخص در میان جوانان آمریکایی شیوع و رواج بیشتری دارد قصور در کار بایبختوایی است زیرا بهره گیری در امور جنسی بطور ممنوع و قاچاق ایجاب میکند که جوان در پارتیها و میهمانیها تا صبح دم بیدار بمانند.

خطر دیگری که از طرف اخلاق رسمی جوانان رانهدید میکند. اگرچه این خطر اتفاقی و گاه بگاهی است - آن است که از روی بدشانسی ممکن است خبر رابطه جنسی بین يك پسر و دختر جوان بگوش یکی از محافظین اخلاق برسد جناب محافظ با وجدانی آسوده اقدام میکند و از روی وسواس اقتضای بیار می آورد که آن سرش ناپیدا است . و از همین روی جوانان نمی توانند دانشی درباره کنترل تولید مثل و جلوگیری از كودك ناخواسته کسب کنند در نتیجه تعداد كودكان ناخواسته در اجتماعات امریکا کم نمی باشد .

این جوانان ناچار میشوند که عموماً به افرادی مراجعه کنند که سقط جنین میکنند . عملی که خطر ناك ، درد ناك و غیر قانونی است و بهیچ وجه نمیتوان آنرا مخفی داشت .

(شکاف اخلاقی عمیقی که بین اخلاق جوانان و اخلاق سالخوردهگان در امریکا وجود دارد تضاد شدیدی را بوجود آورده که نتیجه این تضاد بسی

ناخوشایند و بدفرجام است از جمله آن که هیچگونه دوستی و صمیمیتی بین جوانان و والدین آنها بوجود نمی آید و والدین خود را عاجز و ناتوان در کمک به فرزندان خود می یابند و حتی احساس میکنند که نمیتوانند آنها را راهنمایی و نصیحت کنند و یا با آنها همدردی نمایند.

(وقتی که جوانی با مشکلی مواجه میشود، آنها نمیتوانند آن مشکل را با والدین خود مطرح سازند چه میدانند که با خشم و انفجار آنها مواجه میشوند و احتمالاً کار آنها به رسوایی و اقتضاح میکشد که در نتیجه آن، جوان دستخوش ناراحتی های هیستریک و مشابه آن میشود. رابطه فرزند با والدین پس از آن که کودک به سن بلوغ رسید دیگر متوقف شده و هیچگونه نفعی برای طرفین ندارد.)

تا چه حد باید قومی متمدن باشد که همانند ساکنین جزیره «تروبریان» پدر دختری به معشوق دخترش بگوید تو با دخترم همبستر شده ای، خیلی خوب، باوی ازدواج کن (۱).

علیرغم ممنوعیت ها و مخالفت هایی که شرح برخی از آنها گذشت، آزادی زیادی نصیب مردم شده است از جمله میتوان آزادی بسیاری از جوانان آمریکایی را با آزادی که سالخوردگان آمریکایی در سنین این جوانان داشته اند مقایسه کرد.

این جوانان رها از خود ستایی و علم فروشی هستند، با موانع کمتری مواجه بوده و کمتر در قید بندگی مقررات پوچ و نهی می باشند،

مقرراتی که خالی از منطق و عقل است .

من همچنین تصور میکنم که آنها به اثبات رسانیده اند که باخشونت کمتر، خوی حیوانی کمتر و باعنف و درشتی کمتری از گذشتگان خود میباشند .

همچنین میتوان امیدوار بود که نسل جوان امروزی زمانی که خود به میان سالگی برسد بطور کامل رفتارهای دوران جوانی خود را فراموش نکند و نسبت به تجربیات جنسی شکیبا باشد تجربیاتی که امروزه به علت ضرورت مخفی بودن آن بندرت امکان پذیر است .

همین وضعیت که در آمریکا وجود دارد مشابه آن کم و بیش در انگلستان نیز موجود می باشد. ولی به علت آن که در انگلیس شرب مشروبات الکلی را ممنوع نکرده اند و همچنین بدین خاطر که جوانان کمتر صاحب اتومبیل هستند، وضع به شدت آمریکا وخیم نشده است . از همین روی تصور میکنم در انگلستان و کلاً در قاره اروپا ، بندرت امکان دارد که هیجانات جنسی به ارضاء غایی و کامل ختم نشود. و مردم محترم انگلیس با استثنای برخی از محترمان، کلاً کمتر مزاحم ذوق و شوق جوانان می شوند و بطور نسبی مزاحمتهایی که بزرگسالان در انگلستان برای جوانان بوجود می آورند کمتر از آمریکائیان میباشد . معیناً اختلاف رفتار بین دو کشور فقط در تفاوت مزاحمتهایی است که بزرگسالان برای جوانان بوجود می آورند .

قاضی «بن بی لیندسی» که سالیان متمادی عهده دار محاکمه جوانان



مجرم در «دنور» (۱) بوده و بی تردید در موقعیتی که قرار داشته بهترین فرصت را برای دریافتن حقیقتی در مورد جوانان داشته است، نهاد جدیدی را پیشنهاد میکند که بدان عنوان «زنشویی دوستانه» مینامد.

متأسفانه وی از مقام رسمی خود برکنار شد، بدین خاطر که وی بجای آن که جوانان را از گناهایی که مرتکب میشوند آگاه سازد، و آنان را تشویق و تحریض به تفریح و خوشگذرانی میکرد. سازمان «کوکلوکس کلان»، و کاتولیکهای متعصب متفقاً رأی بر اخراج وی دادند. «زنشویی دوستانه» یک پیشنهاد خردمندانه و محافظه کارانه است است.

زنشویی دوستانه معرفی نوعی روابط جنسی جوانان است که سبب ثبات روابط جنسی آنها شده و جایگزین هرج و مرج فعلی می گردد.

لیندسی بازگو میکند، حقیقت واضح آن که آنچه مانع از ازدواج جوانان میشود عدم تمکن مالی است. و پولی که برای زنشویی ضرورت دارد قسمتی بخاطر بچه هاست، اما قسمت دیگر بدین خاطر است که معمول نیست که زنان برای معاش و گذران زندگی خود کار کنند. نظر لیندسی چنین است که، جوانان باید قادر باشند که در یک نوع زنشویی جدید وارد شوند که با سه صفت مشخصه خود متمایز از زنشویی های معمولی است.

این سه صفت مشخصه شامل :

ابتدا آن که درزنناشویی مرحله‌ای باید باشد که هیچک از طرفین قصد بچه‌دار شدن نداشته باشند از این روی باید بهترین طرق کنترل تولید مثل به زوجهای جوان آموخته شود .

دوم آن که : در مرحله‌ای که جوانان دوره عقیمی را میگذرانند وزن حامله نمی‌باشد، طلاق باید در صورت توافق متقابل به سهولت انجام پذیرد و بالاخره سوم آن که : در صورت وقوع طلاق زن را هیچگونه حق نفقه نباشد .

این نظری است که لیندسی پیشنهاد میکند و من تصور میکنم که بحق اگر يك چنین امری به تصویب قانونی برسد ، گروه کثیری از جوانان از جمله دانشجویان دانشگاهها تن به ازدواج موقتی تن بدهند و در يك زندگی مشترك موقتی پای بگذارند زندگی که متضمن آزادی است و درها از بسیاری از نابسامانیها و روابط جنسی هرج و مرج فعلی میباشد .

او شواهد و دلایلی عرضه میدارد که جوانانی که ازدواج کرده‌اند بهتر و بیشتر از جوانانی که ازدواج نکرده‌اند فعالیت میکنند . در حقیقت آشکار است که کار با امور جنسی بسادگی بیشتری در يك رابطه نیمه موقتی ترکیب میشوند تا با هیجانانی که ناشی از الکل و پارتیها حاصل میشود و کار با امور جنسی سازگاری بیشتری از مستی-ها و بی بندوباریها دیگر دارد . دلیلی ندارد که خورشید که نورافشانی میکند و حرارت می‌بخشد دو نفر جوان در زیر خورشید با هم زندگی

کنند و گران برای آنها تمام شود در حالیکه جدا از هم برای آنها ارزان تمام شود! بنابراین دلایلی که سبب میشد مانع از زناشویی جوانان شود محو می گردید. من بی تردید میگویم که اگر طرح لیندسی به تصویب قانونی برسد نتایجی مفیدی را به همراه دارد و این نتیجه ممکن است مورد موافقت همه کسانی که دارای دیدگاه اخلاقی هستند قرار گیرد.

معهدنا پیشنهاد قاضی لیندسی در میان سالکان اخلاق وحشت شدیدی را برانگیخت و نیز در میان روزنامه نویسان آمریکا وحشت و هیجان ایجاد کرد. گفته شد که لیندسی به مقدسات ملی ما حمله میکند. گفته شد که در زناشویی های تحمیلی (زناشویی های دوستانه) که هدف اولیه آن ایجاد کودک نمی باشد در واقع طریقی است گشوده شده برای قانونی کردن شهوات و باز کردن راه برای شهوترانی آزاد و قانونی می باشد گفته شد که لیندسی در فواید روابط جنسی خارج از قلمرو زناشویی راه اغراق و گزافه گویی پیموده است و گفته شد که وی زنان پاک آمریکایی را متهم میکند و بیشتر مردان تا سن سی و سی و پنج سالگی با کمال رضایت پاک باقی میمانند. و من در اندیشه فرو رفتم که چند درصد از گفته هایی را که آنها بازگو کرده اند خود بدان معتقد هستند. من به بسیاری از طعنه هایی که علیه لیندسی زده میشد گوش دادم و به این نتیجه رسیدم که بحث هایی که درباره نظریه لیندسی داده میشود بدو طریقه است.

اول آن که پیشنهادات لپندسی مورد تصویب مسیحیت واقع نگردید و دوم آن که پیشنهادات حتی مورد قبول بیشتر پیشروان آزادی خواه آمریکایی واقع نشد. دومین نظریه‌ای که درباره پیشنهادات لپندسی داده میشد معقولانه‌ترین و سنگین تر از نظریه اولی بود چه نظریه اولی عقیده‌ای فرضی و صرفاً تصویری بود و قابل بررسی نبود.

من حتی ندیدم که کسی در باره پیشنهادات لپندسی بگوید که آنها بر شادی‌های زندگی خدشه وارد میکنند. این ملاحظات، در حقیقت مرا وادار کرد نتیجه‌گیری کنم که همه کسانی که اخلاق سنی را برپا داشته، رواج میدهند دارای افکاری پوچ می‌باشند.

من به سهم خود می‌پذیرم که زناشویی دوستانه قدمی بسوی جهتی درست می‌باشد و نتایج خوبی به‌مراه دارد ولی بحد کافی پیشرفت نخواهد کرد.

من فکر میکنم که همه روابط جنسی که با تولید مثل همراه نمی‌باشد باید به عنوان امور صد درصد خصوصی نگریسته شود و اگر قرار باشد که مرد و زنی زندگی را انتخاب کنند که فاقد کودک باشد، هیچکس را نباید اجازه مداخله در زندگی آنها باشد مگر خود آنها. من چنین عقیده‌ای را پیشنهاد نمی‌کنم که مرد و زنی به یک زندگی زناشویی با قصد بچه‌دار شدن وارد شوند بدون آنکه تجارب جنسی قبلی داشته باشند.

شواهد بسیار دال بر آن است که کسی که دانش قبلی درباره

امور جنسی دارد باید تحریاتی در این مورد کسب کرده باشد . اعمال جنسی در میان ابناء بشر امری غریزی نیست و آشکار است که هرگز نبوده است .

و با توجه به این موضوع به نظر احمقانه و بیهوده مینماید که از مردم بخواهیم که برای همیشه در زندگی وارد شوند که هیچگونه دانش و شناخت قبلی از آن ندارند و نیز در مورد حالات جنسی یکدیگر اطلاعی ندارند .

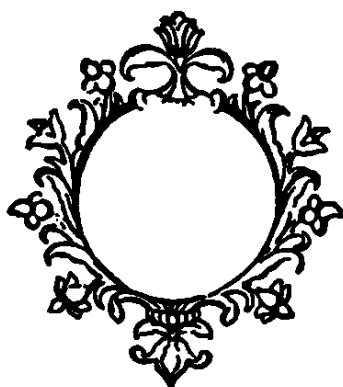
این درست شبیه آن است که شخصی بخواهد خانه‌ای را خریداری کند و اجازه نداشته باشد که آنرا بازرسی کند مگر پس از آن که خانه را بطور کامل خریداری کرد . اگر اصول بیولوژیکی زناشویی بخوبی شناخته شده باشد شرط عقل حکم میکند که گفته شود هیچ زناشویی قانونی نیست مگر تا آغاز اولین حاملگی .

امروزه اگر در زناشویی عمل مقاربت انجام نگیرد آن زناشویی کان لم یکن و بی اثر تلقی میشود . اما کودک بیشتر از رابطه جنسی حایز اهمیت است و هدف اصلی از زناشویی کودک میباشد . بنابراین زناشویی بحدکمال نمیرسد مگر آن که دورنمای و هدف وجودی کودک ظاهر گردد .

این هدف قسمتی مربوط میگردد به این امر که بین امور جنسی صرف و تولید کودک تمییز قایل شویم و علت این تمییز همانا بوجود آمدن روشهای جلوگیری از بارداری میباشد . جلوگیری از بارداری جنبه کلی امور جنسی و زناشویی را تغییر داده است و بالضروره اموری

را روشن کرده است که سابقاً نادیده انگاشته میشد . در زناشویی مردم ممکن است بخاطر امور جنسی صرف به یکدیگر نزدیک شوند درست شبیه آن که مردی به نزد فاحشه‌ای میرود و یا بخاطر اشتراك، اشتراکی که زمینه جنسی نیز دربر دارد ، یا شبیه «زناشویی دوستانه» که قاضی لیندسی پیشنهاد کرده بود و یا زناشویی بخاطر ادامه نسل و دوام خانواده میباشد .

همه این زناشوئیا با یکدیگر متفاوت میباشد و هیچ اخلاقی نمیتواند با شرایط جدید سازگار باشد و هیچ سنت و اخلاقی نمیتواند بدون شناخت کلی همه زناشویی‌ها آنها را در برگیرد .



## بخش سیزدهم

### «خانواده در دنیای امروز»

تا این زمان ممکن است که خواننده فراموش کرده باشد که در بخش‌های دوم و سوم این کتات درباره خانواده‌های مادر سالاری و پدر شاهی و نیز عقاید بدوی آنان در باره اخلاق جنسی بررسی‌هایی داشته‌ایم.

حال وقت آن است که بررسی خانواده را از سرگیریم و خانواده را از این نظرگاه بنگریم که تنها عامل منطقی و عقلایی برای محدود کردن آزادی جنسی می‌باشد. ما در يك جمله معترضه طولانی در باره امور جنسی و گناه بحث کردیم و بدین موضوع اشاره شد که ارتباط امور جنسی با گناه از اختراعات مسیحیان نیست. ولی مسیحیان از آن بیشترین بهره برداری را به عمل آوردند و هنوز این اندیشه را در کالبد داوریه‌ای اخلاقی بسیاری از ما جاری ساخته‌اند.

من قصد ندارم با نظریات دینی که معتقد است در امور جنسی امری شریر و ناپسند وجود دارد که تنها با ازدواج و میل به تولید مثل محو می گردد شما را بیش از این متوحش و ناراحت سازم موضوعی که در این جا مورد بررسی قرار میگیرد حدپایداری در روابط جنسی است که انتفاع کودکان در آن حکم میکند .

بدین معنی که گفته شود ما خانواده را به عنوان دلیلی برای ثبات زناشویی مورد بررسی قرار میدهیم . این مسئله امر ساده‌ای نیست .

آشکار است آنچه که يك کودک به عنوان یکی از اعضاء خانواده کسب میکند وابسته به عوامل متغیر زیر است :

ممکن است موسساتی بسیار مناسب برای بچه های سر راهی وجود داشته باشد بطوری که این موسسات بر بسیاری از محیط های خانوادگی ارجحیت داشته باشد .

ما همچنین بررسی کردیم که آیا در زندگی خانوادگی نقش اصلی به عهده پدر است یا خیر از این روی آنچه درباره جنس زن حایز اهمیت بود پاکدامنی وی می باشد ما باید تأثیر خانواده را بر روانشناسی فردی کودک مورد ملاحظه قرار دهیم ، این موضوعی است که فروید با بدبینی بدان نگریسته است .

ما باید تأثیر سیستمهای اقتصادی را در افزایش یا کاهش نقش پدر مورد ملاحظه قرار دهیم ، باید از خویشتن جويا شویم که آیا شایسته است که نقش پدر را در زندگی خانوادگی از او بگیریم و یا



آنطور که افلاطون در مدینه فاضله میگوید نقش هر دو یعنی پدر و مادر را از خانواده حذف سازیم و نیز باید تصور کنیم در صورتی که هم پدر و هم مادر در خانواده دخالت کنند آیا بهترین محیط و شرایط برای کودک بوجود نیامده است .

ما هنوز ناچاریم که شرایط متفاوت و متعددی را مورد بررسی قرار دهیم که در این شرایط یکبار نقش پدر، یکبار نقش مادر و یکبار نقش هر دو را حذف کنیم و نیز بررسی شود در شرایطی که والدین با یکدیگر سازگاری ندارند جدایی آنها به نفع کودک است یا خیر . در میان کسانی که بر اساس زمینه های دینی با آزادی جنسی مخالفت دارند این امر يك موضوع عادی شده است که بر علیه طلاق بدان خاطر که منافی با منافع کودکان است به بحث پردازند .

این بحث بهر حال وقتی که توسط متفکر دینی مطرح می گردد به عنوان يك اصل و به عنوان يك فرضیه قابل قبول نیست چنانکه وقتی این افراد با موردی مواجه میشوند که یکی از والدین دچار سیفلیس هستند و حتی برای کودکان امکان خطر وجود دارد به طلاق رضایت نمیدهند و حتی با جلوگیری از حاملگی مخالفت نمیکنند . مواردی از این گونه نشان میدهد که التماسهایی که برای جدایی با حقوق گریه همراه است و خواهشی است که به نفع کودکان میباشد وقتی به حد اعلا می رسد باز هم با خشونت روبرو می گردد و پذیرفته نمیشود و این امر گویای این واقعیت است که متفکرین دینی از وجود کودکان به عنوان يك عامل جهت فشار استفاده میکنند ضرورت آن احساس میشود که

مسئله زناشویی را که با منافع کودکان ارتباط مییابد بدون تعصب مورد بررسی قرار دهیم و این بررسی باید بدانگونه باشد که تصور نشود پاسخ از ابتدا آشکار است در اینجا بیان چند کلامی بطور مختصر مفید مینماید .

خانواده نهادی است که قبل از انسان وجود داشته است ، چه شرایط بیولوژیکی خانواده چنان حکم میکنند که پدر در طول دوران حاملگی مادر ، بکمک وی بشتابد و شیر دادن به عهده مادر است تا کودک به حیات خود ادامه دهد اما همانطور که در مورد جزیره نشینان تروبر یاند ملاحظه شد و همانطور که براحتی میتوان از میمونهای آدم نما استنباط کرد ، کمکی که پدر در شرایط بدوی به مادر میکند کاملاً متفاوت با کمکی است که پدر در جوامع متمدن امروزی به عهده دارد .

پدر بدوی نمیدانست که يك ارتباط بیولوژیکی بین او و فرزندش وجود دارد ، در نظر او کودک متعلق به زنی بود که بدو عشق میورزید . از آنجاکه او تولد کودک را مشاهده میکرد بین او و کودک يك علقه غریزی بوجود می آمد .

از این روی او هیچ دلیل بیولوژیکی نمی یافت که از عفت و پاکدامنی همسرش مراقبت کند اگر چه بی تردید او دارای حس حسادت بوده و اگر از همسرش بیوفایی میدیده ناراحت میشده است . در این دوره پدر هیچگونه احساس تملکی نسبت به کودک نداشته است . کودک متعلق به همسرش و برادر همسرش میباشد اما ارتباط او با کودک بر اساس

محبت و دوستی است .

با توسعه و افزایش عقل و شعور، بشر دیر یا زود از درخت دانش اعم از خوب یا بد بهره گرفت . پدر دانست که کودک از صلب اوست از این روی او باید مطمئن میشد که همسرش نسبت به او وفادار است .

زوجه و فرزندش تحت تملک وی درآمدند و در يك حالت اقتصادی معین آنها در شمار مملوكات ارزشمندی قرار گرفتند . او مذهب را بوجود آورد تا همسر و کودکانش را نسبت به خویشان موظف سازد این وظیفه در مورد کودکان از اهمیت بیشتری برخوردار شد چه زمانی که فرزندان او كوچك بودند وی از نظر قدرت جسمانی بر آنها برتری داشت و زمانی که وی پیر میشد فرزندان او در اوج قدرت بودند . در این مرحله که او پیر شده است احترام گزاردن به او سبب شادی او میگردد و این عبارت پرفریب را از جانب خدا نقل میکنند که : «برپدر و مادرت احترام نه آنگاه که آنها در این جهان دیرزیستند، وحشت از پدر و مادر کشی که در قریهای اولیه وجود داشته سبب شد که با دین و تمهیداتی نظایر آن بر این وسوسه غالب آیند برای يك جنایت که ماحتی تصور ارتكاب به آن را نمیکنیم نظیر آدمخواری برای مثال و گریز از وحشت هایی از این نمونه دین مفر مناسبی بود .

این شرایط اقتصادی بود که سبب شد در جماعات بدوی شبانی وزراعی خانواده پر جمعیت ترین شکل خود را بگیرد . دست یابی به برده برای اکثریت مردم غیر ممکن بود و از این روی ساده ترین

طریق برای بدست آوردن کارگر تولید مثل و افزایش تعداد افراد خانواده بود .

برای آنکه افراد خانواده بالاخص اولادان ذکور از پدر فرمانبرداری کنند این ضرورت حاصل آمد که نهاد خانواده از طریق مذهب و اخلاق مقدس شمرده شود .

بتدریج وحدت خانواده در مقابل انشعاب جان گرفت و بالاخره تحت قیمومیت ورهبری بزرگ خانواده قرار گرفت ، سلطنت و آریستوکراسی در اصل از همین عقیده منشاء می گیرد و حتی ربانیت از این عقیده مایه میگیرد چه زئوس پدر خدایان و انسانها بود .  
باهمین روال تمدن گسترش یافت و با رشد تمدن قدرت خانواده بیشتر شد .

از این زمان به بعد ، اگرچه جریانات مخالفی نیز وزیدن گرفت ولی علیرغم این جریانات خانواده دردیای غرب تنها سایبان و پناهگاه نامیده شد عواملی که پیش آمد و سبب سقوط خانواده شد قسمتی اقتصادی و قسمتی زراعی بود . خانواده در اوج گسترش و کمال خیلی هم مورد قبول شهرنشینان و دریانوردان نبود .

تجارت در همه ادوار بجز زمان ما عامل اصلی فرهنگ بوده است چه از طریق تجارت انسانها با مرسولات و سننی آشنا میشدند که متعلق به آنها نبوده از این روی آنها از قیودات قبیله ای رها میشده اند .  
همچنانکه در میان دریانوردان یونانی بردگی در خانواده را کمتر از دیگر هم عصران آنها می یابیم .

نمونه دیگری از رهایی از تعصبات و قیودات سنتی را که تحت نفوذ مسافرت‌های دریایی بوده است درونیز ، هلند و در انگلستان عصر الیزابت میتوان یافت .

علاوه بر آشنایی با سنت‌های دیگران که سبب میشد خانواده از حالت بردگی خارج شود دریانوردی و تجارت نقش دیگری نیز داشت و این نقش آن بود که بزرگ خانواده به مسافرت موقت بالطبع از خانواده خود دور میشد و در نتیجه افراد خانواده که در حضور رئیس آزادی نداشته در غیبت او از آزادی برخوردار میشدند و یا آن که وقتی یکی از اعضا خانواده به مسافرت میرفت و دیگران در شهر خود باقی ماندند با مال آن شخص از کنترل خانواده خارج میشد و نتیجه آن ضعیف شدن قدرت تملک در خانواده بود .

هجوم روستائینان به شهرها که نشانه ظهور تمدن می باشد نیز همانند مسافرت‌های دریایی سبب ضعف قدرت خانواده گردید عامل دیگری که از عوامل فوق الذکر مهمتر می باشد مربوط به جوامعی است که در آنجا بردگی معمول می باشد. ارباب یا صاحب برده به خانواده برده خود اهمیتی نمیداد .

او میتواندست هر لحظه که اراده کند خانواده برده هایش را درهم ریزد و زن و شوهر را از هم جدا سازد و او البته میتواندست با هر زن برده ای که میلش بکشد مقاربت نماید .

براستی این عوامل سبب تضعیف خانواده آریستوکراسی نشد و نه مسافرت نه بردگی و نه شهرنشینی سبب شد که حکومت خانوادگی

دوهم ریخته شود ، زیر خانواده وابسته به تمایل و شهوتی شدید برای کسب افتخار بود و برای پیروزی در «موئاگو» و «کاپلوت» (۱)، که نمایشگر زندگی شهرنشینی قدیم می باشد و این زندگی بمانسته زندگی شهرنشینی بعد از قرون وسطی و در عهد رئاس در ایتالیا بوده است همه چیز را زیر پا می گذاشته اند .

بهر حال آویستو کراسی با ظهور امپراتوری رم و سده اول مسیحیت از اعتبار خود افتاد چه مسیحیت در ابتدا مذهب بردگان و زحمتکشانشان و توده کارگری بود .

مستی گرفتن و تضعیف خانواده در آن طبقات اجتماعی بدون تردید از این حقیقت منشاء می گرفت که مسیحیت اولیه با قدرت خانواده دشمنی داشت. مسیحیت اخلاقی وضع کرد که مقام خانواده را پائین تر از آنچه سابقاً وجود داشت بکشانند مگر در مذهب بودا که مقام خانواده از ارزشی کمتر از مذهب مسیحیت قرار داشت . در اخلاق مسیحی این رابطه روح و خداست که حایز اهمیت است نه رابطه انسان با هم نوع خود .

در مورد مذهب بودا ، بهر حال بما اخطار می کنند که نمیتوان با تأکید مذهب را نتیجه عامل اقتصادی دانست من شناخت کافی از هندیان در عصر انتشار مذهب بودا ندارم تا بتوانم علل اقتصادی را که سبب شد

---

۱- «موئاگو» و «کاپلوت» دو خانواده بزرگ در انگلستان بوده است که شکسپیر با الهام از نام این دو خانواده داستان «مثنوی و ولایت» را برشته تحریر کشیده است. «مثنوی و ولایت» دختر و پسر این دو خانواده بوده اند که بایکدیگر عاشق شده اند

این مذهب به روح فرد و به فردیت توجه بیشتری کند . بررسی نمایم  
و حتی من در تردیدم که آیا يك چنین عواملی وجود داشته است .

در زمانی که مذهب بودا در هندوستان رونق و قوام داشت بخوبی  
آشکاراست که این مذهب مربوط به شاهزادگان بود و از این روی میتوان  
انتظار داشت که عقایدی که به خانواده مربوط میشد با تأکید بیشتری در  
این مذهب بیان میگردد تا نسبت به طبقات اجتماعی دیگر . معینا در  
این مذهب خوار شمردن جهان و در جستجوی رستگاری رفتن امری  
عادی بوده و رواج بسیار داشته است و در نتیجه در اخلاق بودایی خانواده  
مقام تابع و زیر دست داشته است .

رهبران بزرگ دینی با استثنای محمد پیامبر اسلام و کنفوسیوس  
اگر به او بتوان لقب پیامبر و رهبر دینی داد نسبت به ملاحظات اجتماعی  
و سیاسی بسیار متفاوت با دیگر رهبران دینی مینگریسته اند . این دو  
معتقدند که روح را با تفکر، انطباق و خویشتن فراموشی و تزکیه نفس  
باید بارور ساخت .

مذاهبی که در عصر تاریخی ظهور کردند برخلاف مذاهب دوره  
ما قبل تاریخ در مجموع توجه به فردیت داشته و چنین مینمود که يك  
انسان میتواند در مجرد کلیه وظایف خود را برآورده سازد .

این مذاهب البته اصرار دارند که اگر انسانی ناچار است که روابط  
اجتماعی داشته باشد باید به امور اجتماعی خود عمل نماید اما این  
مذاهب در مجموع به مناسبات اجتماعی به عنوان يك وظیفه نمی  
نگرد .

این امر بالاخص در مورد مسیحیت صادق می باشد چه مسیحیت نسبت به خانواده بدیده تضاد مینگریسته است . همچنانکه در انجیل آمده است :

«کسی که پدر یا مادر خویش را بیش از من دوست میدارد شایسته محبت من نیست» و این کلام بدین معنی است که يك انسان باید آن کند که میپندارد درست است حتی اگر والدینش بیندیشد که او بخطا میرود و این عقیده ای است که در روم باستان و چین قدیم هیچگاه مورد تأیید و قبول واقع نمیشده است .

مطلق کردن و رها ساختن و استقلال فردی در مسیحیت بطور آهسته رشد یافت ولی بهمان آهستگی که پیش میرفت کلیه مناسبات اجتماعی را ضعیف ساخت بالاخص در میان کسانی که به سختی به آن ایمان داشتند .

این تأثرات در مذهب کاتولیک بیش از پروتستان احساس میشود زیرا در مذهب پروتستان يك اصل هرج و مرج طلبی وجود دارد که میگوید ما باید از خداوند اطاعت کنیم نه از بنده او و خداوند مقدم بر انسان میباشد .

اطاعت از خدا بدین معنی است که از وجدان خود اطاعت کنیم و وجدانهای افراد با یکدیگر متفاوت میباشد و همین عامل است که سبب هرج و مرج میشود .

از این روی باید بین وجدان و قانون تضاد و برخوردی حاصل آید چه مسیحی واقعی کسی است که از وجدان خود تبعیت میکند و تابع



آنچه که قانون میگوید نیست .

در تمدن اولیه پدر خدا بود ولی در مسیحیت خدا پدر است با این نتیجه که قدرت مطلقه والد تضعیف گردید .

کاهش قدرت خانواده در سالهای اخیر بدون تردید در اصل نتیجه انقلاب صنعتی میباشد ، ولی قبل از وقوع انقلاب صنعتی کاهش قدرت خانواده آغاز شده بود چه آغاز این دگرگونی ملهم از تئوری فرد پرستی بود جوانان اظهار میکردند که حق ازدواج باید به عهده خود آنها باشد و آنها بامیل خود زوج خود را بیابند نه بدستور والدین آنها و بتدریج این رسم که پسر ازدواج کرده با والدین خود زندگی کند منسوخ شد و این رسم بوجود آمد که پسر ها پس از پایان تحصیلات ترك خانه والدین کنند و برای کسب معاش و زندگی خود مستقلاً فعالیت نمایند. از زمانی که بچه های كوچك ميتوانستند در كارخانه ها كار كنند آنها بصورت يك وسیله کسب معاش برای والدین جلوه گر شدند تا بحدی که این کودکان از شدت کار از پای در می آمدند تا آن که قوانین کارخانه داری به این وضع علیرغم اعتراضات کسانی که از این راه امرار معاش می کردند پایان بخشید .

از زمانی که قانون مانع شد که کودک کار کند وجود اطفال بصورت يك بار اقتصادی نمایان شد .

در این مرحله جلوگیری از حاملگی به منصفه ظهور رسید و کاهش تعداد بچه ها در خانواده ها آغاز شد . این خیلی زیاد نیست که گفته شود که مردها بطور متوسط در همه اعصار آنقدر که برای بچه های شان پول صرف

کرده‌اند همانقدر از طرف آنها بدست می‌آورده‌اند نه کمتر و نه بیشتر.

بهر حال این امر در مورد بومیان استرالیایی، پنبه‌کاران «نکشایر» ولردهای انگلیسی صادق است. من تظاهر نمی‌کنم که این نظریه می‌تواند بدقت تئوری وار خود صحیح باشد اما اگر کسی تمایل به این نظریه داشته باشد چندان هم دور از واقعیت نیست.

موقعیت خانواده در عصر جدید بسیار ضعیف شد و آن نیمه جانی نیز که داشت از او گرفته شد چه با دخالت دولت در خانواده رقی برای خانواده باقی نگذاشت. خانواده در عصر عظمت و اعتلای خود مرکب از یک رئیس و سالار مسن بود به همراه پسرهای پابه‌سن گذارده متعدد و همسران آنها و فرزندان شان و شاید با فرزندهای فرزندان شان. همه آنها در یک خانواده زندگی می‌کردند و همه آنها در یک واحد اقتصادی شریک بودند و این گروه تشکیل وحدتی را میدادند که مانع از آن میشدند که دیگران در آن دخالت کنند درست همانند حکومت‌های نظامی که بدور خود حصار می‌کشند و از دخالت دولتهای دیگر ممانعت میکنند.

امروزه تعداد افراد خانواده به پدر و مادر و بچه‌های کوچک کاهش یافته است، اما حتی بچه‌های کوچک بفرمان و امر حکومت بیشتر اوقات خود را در مدرسه می‌گذرانند و در مدرسه آن می‌آموزند که حکومت مایل است آنها را بگیرد نه آنچه که والدین آنها مایل به فرا دادن آن هستند.

(با این حال مذهب تاحدی استثناء می‌باشد)، در روم قدیم زندگی

و مرگ کودکان بدست پدران بود و پدر از يك چنین قدرتی برخوردار بود ولی يك پدر انگلیسی امروزه اگر با فرزند خود بخشونت رفتار کند و حتی اگر همانند پدران صدسال پیش برای تربیت فرزند خود بخشونت متوسل شود مورد تعقیب قانونی قرار میگیرد .

حکومت واقعیتهای پزشکی و دهانی و حتی تغذیه کودکان را اگر والدین آنها از عهده بر نیایند به عهده میگیرد. از این روی نقش اصلی پدر به حداقل کاهش یافته است چه بیشتر وظایفی را که سابق بر این به عهده پدر بوده حکومت از وی باز ستانده است .

بایشرفتمدن يك چنین وضعی گزیر ناپذیر بود . در حکومتهای اولیه نقش پدر ضروری بود، کاملاً شبیه پرندگان و میمونهای آدم نما که بدلیل اقتصادی و نیز محافظت از خطرات احتمالی وجود او ضروری میباشد .

وظیفه ثانوی پدر (محافظت از مادر و والدین در مقابل خطرات) را سالها قبل حکومت خود به عهده گرفت. کودکی که پدر ندارد بهمان اندازه شانس زنده ماندن دارد که کودک پدر دار دارا میباشد .

نقش اقتصادی که پدر به عهده دارد در طبقات ثروتمند اگر پدر در قید حیات نباشد بمراتب قوی تر و مؤثر تر میباشد زیرا پدر پس از مرگش کلیه اموالش را برای فرزندانش بجای میگذارد ولی در میان طبقاتی که پدر ناچار به کار کردن برای کسب مال میباشد، پدر هنوز به عنوان يك عامل اقتصادی مفید بقایده میباشد .

اما همین نقش پدران طبقه مزد بگیر و به علت احساسات انسانی

اجتماعات که میگوید کودک باید از حداقل امکانات برخوردار باشد حتی اگر پدرش پولی برای کمک به او نداشته باشد به حداقل کاهش یافته است .

فقط در طبقات متوسط الحال است که پدر بیشترین نقش را به عهده دارد زیرا که پدر زنده است و درآمد خوبی دارد او میتواند منافع بسیاری برای فرزندانش داشته باشد و هزینه تحصیلات آنها را تأمین کند و با وجود پدر است که حقوق اقتصادی و اجتماعی آنها حفظ میشود در حالیکه اگر پدر در ایام طفولیت فرزندانش جهان را ترک گوید احتمال بسیاری وجود دارد که کودکان وی در معیارهای اجتماعی غرقه شوند و بسیاری از امکانات خود را از دست بدهند .

نقش پدر در خانواده های متوسط الحال نیز با وجود آمدن بیمه عمر کاهش یافته و از بین رفته است و نیز همچنان که در طبقات کارگری اگر پدری محتاط باشد میتواند با بیمه کردن خود این نقش را به حداقل برساند .

در دنیای جدید به علت گرفتاری و مشغله زیاد اکثریت پدران بندرت فرزندان خود را می بینند .

صبح هنگام پدران برای آن که دیر به سر کار نروند بشدت عجله دارند و شب هنگام وقتی که اوباز می گردد بالمال آنها یا در بستر هستند و یا باید خوابیده باشند .

داستانهایی از اینگونه از بیچه ها نقل است که آنها پدرشان را به عنوان مردی می شناسند که در تعطیلات آخر هفته به منزل آنها می آید .

در امر مراقبت جدی از کودکان پدرها بندرت میتوانند نقش بارزی داشته باشند .

این حقیقت است که پدر نسبت به فرزند خود علیرغم آن که مدت زمان کوتاهی را صرف او میکند احساس علاقه و محبت شدیدی دارد در بخش های فقیرنشین تمدن هر یکشنبه تعداد بیشماری از پدران را میتوان مشاهده کرد که با بچه های کوچکشان به گردش میروند و از این زمان کوتاهی که با یکدیگر هستند برای شناسایی یکدیگر بهره می گیرند .

اما علیرغم تصویری که پدران درباره این تماس کوتاه با یکدیگر دارند کودکان آنها این تماس را يك تماس و رابطه بی اهمیت تلقی میکنند .

در طبقات ثروتمند و بالا رسم بر آن است که مادامی که کودکان كوچك هستند به دایه سپرده میشوند و سپس وقتی که بزرگتر شدند به مدرسه شبانه روزی فرستاده میشوند . دایه را مادر کودکان برای آنها انتخاب میکند و پدر مدرسه را برای کودکان برمیگزیند ؛ از این روی والدین قدرت خدشه وارد نشده خود را بر آنها اعمال میکنند در حالیکه اعمال يك چنین قدرتی در خانواده های کارگری امکان پذیر نیست .

اما تا آنجا که به صمیمیت و محرمیت مربوط میشود آن صمیمیتی که در خانواده های کارگری بین کودک و والدین وجود دارد هیچگاه يك چنین نزدیکی و صمیمیتی در خانواده های ثروتمند احساس نمیشود .

در خانواده‌های ثروتمند پدر برای کودک بهمانسته يك همبازی روزهای تعطیل است و همانند يك پدرکارگر در تحصیلات وی هیچگونه نقشی ندارد .

البته نقش پدر در خانواده‌های ثروتمند يك نقش اقتصادی میباشد و پدر در این امر که کودکش به کدام مدرسه برود و در کجا تحصیل کند اعمال نفوذ مینماید اما این نقش بسیار ضعیف است و معمولاً کودک آنرا جدی نمی‌گیرد .

وقتی که کودک به سن بلوغ میرسد این آمادگی وجود دارد که بر خوردی بین والدین و کودک حاصل آید چه کودک می‌پندارد که آمادگی و شایستگی آنرا دارد که بطور کامل از خویشتن مراقبت نماید و از عهده وظایفی که بر دوش اوست بر آید در حالیکه والدین آنها بشدت نگران و در اندیشه کودکان خود هستند و غالباً این نگرانی نتیجه عشق شدید آنها نسبت به فرزندان شان میباشد .

معمولاً والدین تصور میکنند که مشکلات و مسایل اخلاقی گوناگونی که در هنگام بلوغ پیش می‌آید صرفاً در محدوده صلاحیت آنها میباشد .

عقایدی را که والدین آنها در مورد این مشکلات مطرح میکنند در نظر کودکان آنها بقدری پیش پا افتاده است که کودکان بندرت به این امور اعتماد میکنند از این روی در خفا بدنبال مسیر خود می‌روند .

تابحال ماصرفاً ضعف خانواده‌های جدید را مورد بررسی قرار میدادیم حال وقت آن است که دریابیم خانواده در چه جنبه‌هایی قدرتمند

میباشد و هنوز از قدرت برخوردار است .

خانواده در عصر حاضر حایز اهمیت میباشد بیشتر از این نظر که احساسات والدین را برمی انگیزاند و این عامل از دیگر عوامل مؤثر تر و مهمتر میباشد .

احساسات پدری و مادری در مرد و نیز در زن شاید بیش از هر عامل دیگری در انجام وظایفی که نسبت به کودکان بر عهده دارند مؤثر میباشد چه پدر و چه مادر که دارای کودک میباشدند بالقاعده و بطور عادی زندگی شان را معطوف به فرزندان شان میکنند و کودکان در مردان و زنان عادی سبب میشوند که آنها بطور کامل در برخی موارد دست از خودخواهی بکشند .

برای مثال شاید بتوان گفت بیمه عمر یکی از مشخص ترین خودگذشتگیها باشد .

در کتب کلاسیک صد سال پیش وقتی از يك مرد اقتصادی سخن گفته میشود یادی از فرزندان وی نمیشود اگر چه بدون تردید در ذهن اقتصاد یون وجود فرزندان تصویر شده است با این تفاوت که آن تضاد و اختلاف و رقابت عمومی بین پدرها و پسر ها وجود نداشته است . آشکار است که روانشناسی بیمه عمر خارج از حوزه انگیزه هایی است که اقتصاد سیاسی کلاسیک آنرا بررسی مینماید . چه اقتصاد سیاسی از نظر روانی مستقل نیست چه تمایل به مالکیت نزدیکی شدیدی با احساس پدری و مادری دارد .

ریورز (۱) از این نیز پای فراتر میگذارد زیرا میگوید که همه احساسات مالکیت شخصی از خانواده منتج شده است . او یادآور میشود که بسیاری از پرندگان در فصل جوجه‌کشی دارای احساس تملك میباشند و محلی را برای مالکیت شخصی خود می‌خواهند اما در فصول دیگر يك چنین احساسی برای آنها بی‌معناست .

من میتوانم بالصراحه بگویم که غالب مردها پس از آنکه صاحب بچه شدند بیشتر به کسب و کار می‌چسبند و به کار کردن علاقه نشان میدهند تا قبل از آن که بچه‌دار شوند . این امر را میتوان متأثر از يك غریزه قدیمی دانست که در ضمیر ناخودآگاه انسانها نهفته شده و از آنجا خارج میشود .

من تصور میکنم که همین عامل سبب شده که انسان در رشد اقتصادی اجتماع بکوشد و هنوز نیز همین عامل است که سبب میشود افرادی که میتوانند ذخیره کنند دست به پس انداز بزنند .

در این مرحله این آمادگی وجود دارد که بین پدر و فرزند عدم تفاهم بوجود آید . مردی که سخت کار می‌باشد و با قدرت هر چه بیشتر کار میکند ممکن است به پسر بیکاره و تنبلس بگوید که همه عمرش را وقف کرده و برای راحتی او کوشیده است در مقابل پسر به پدر نمی‌اندیشد بلکه پسر به اسکناس ۵ لیره‌ای که میخواهد از او بگیرد و اندکی محبت از طرف پدر نیازمند است و هیچگاه به آینده که پدرش فوت میکند و تمام اموالش را برای او میگذارد نمی‌اندیشد .



پسر بالصراحه درمی یابد که پدرش از روی عادت به سرکار میرود و همه روزه خود را بزحمت می اندازد و بشهر رفته کار میکند نه از روی محبت پدری .

پدر همانطور که فکر میکند پسرش بیعار و تن لش است ، پسر نیز فکر میکند پدرش حقه باز و پشت هم انداز و دروغ گو است .

بهر حال پسر درست نمی اندیشد ، او پدرش را در میان سالکی باز می یابد وقتی که همه اخلاقیات و عادات وی شکل گرفته اند و قالب ریزی شده اند او نمیتواند عامل مبهم و انگیزه های ضمیر آگاه را که سبب شده اند پدرش بایک چنین قالب ریزی نمایان شود باز شناسد . چه بسا که پدر نیز در جوانی از فقر رنج ها کشیده باشد .

از این روی يك چنین سخت کاری و سخت کوششی مهم و حیاتی میباشد و پدر نیازی نمی بیند که آن دوره فقر گذشته دوباره زنده گردد و پسرش نیز دست بگریبان مشکلات ناشی از فقر باشد از این روی بدون آن که نیازی به تکرار باشد به سختی میکوشد تا فقر به پسرش انتقال نیابد .

این يك عامل قوی است که خانواده را هنوز مستحکم و قدرتمند نگه داشته است .

از نقطه نظر يك کودک تنها چیزی که در مورد والدینش اهمیت دارد آن است که کودک از والدینش محبت ببیند و والدینش به هیچکس دیگری محبت نکنند مگر به برادران و خواهرانش .

این چنین برداشتی هم خوب است و هم بد است . من قصد دارم

اثرات روانی خانواده را بر روی کودکان در بخش آینده مورد مطالعه قرار دهم .

از این روی در این جا قصد ندارم سخنی بگویم جز این که یادآور شوم که خانواده در شکل گیری شخصیت نقش بسزایی دارد و کودکانی که دور از پدر و مادر بزرگ شده اند انتظار میرود که بطور قابل ملاحظه ای متفاوت با کودکانی باشند که در خانواده رشد یافته اند، حال ممکن است این تفاوت مطلوب یا نامطلوب باشد .

در یک جامعه اشرافی یا فی الواقع در هر جامعه ای که به فرد امکان ترقی و رشد داده میشود ، با توجه به شخصیت های مهم ، خانواده وابسته به تداوم تاریخ می گردد .

ملاحظات نشان داده است که افرادی که نام خانوادگی آنها «داروین» است در کارهای علمی موفقیت های بیشتری کسب میکنند تا اگر همین افراد در کودکی به اسنوکس تغییر نام میدادند .

من تصور میکنم اگر نام خانوادگی بجای آن که از پدر به فرزند منتقل شود از مادر به فرزند منتقل میشد باز هم تأثیر این انتقال دقیقاً بهمان صورتی بود که هم اکنون میباشد .

این واقعاً مشکل است که تعیین کنیم سهم وراثت بیشتر است یا سهم محیط و کدامیک بیشتر بر کودک اثر میگذارد .

اما من کاملاً ایمان دارم که در پدیده ای که گالتون به وراثت نسبت میدهد سنت های خانوادگی سهم بزرگی را دارا میباشد .

هر کس میتواند نمونه ای از نفوذ سنت خانواده را بر فرد نشان

دهد .

از جمله آن که «ساموئل باتلر»<sup>(۱)</sup> دکترین و عقیده خود را بر اساس  
خاطره ضمیر ناآگاه و ثنوری و رانت نثولامارک پایه‌ریزی کرده است. و  
این امر فقط به آن خاطر بود که باتلو به دلایل خانوادگی احساس می‌کرد  
که باید با چارلز داروین مخالف باشد و عقیده او را نپذیرد.

زیرا پدر بزرگ باتلو گویا با پدر بزرگ داروین اختلاف و کشمکش  
داشته است از این روی باتلو نیز احساس می‌کرد که باید با چارلز داروین  
مخالف باشد.

همچنین متوسل‌الاحشاه نیز يك چنین وضع مشابهی داشته است و  
بدین خاطر که داروین و باتلر دارای پدر بزرگان بدخو و بداخلاقی بوده  
با آنها مخالف بود.

شاید مهمترین نقش خانواده در عصر جلوگیری از حاملگی آن  
است که خانواده سنت و عادت بچه‌دار شدن را حفظ می‌کند. اگر مرد  
هیچگونه تسلط و تملکی بر فرزندان نداشته و هیچ فرصتی نمی‌یافت  
که با فرزندان روابط دوستانه و مناسبانی بر اساس مودت برقرار کند  
دلیل چندانی نمی‌یافت که تشکیل خانواده دهد.

این امر البته در نهاد اقتصادی خانواده تغییر نامحسوسی می‌دارد  
اگر خانواده فقط از پدر و مادر تشکیل می‌شد.

اما يك چنین خانواده‌ای آن خانواده‌ای نیست که آنرا هم اکنون  
مورد بررسی قرار می‌دهیم زیرا يك چنین خانواده‌ای هیچگونه  
انگیزه‌ای بر اساس پاکدامنی و عفت ندارد و هیچگونه دلیلی برای

تعفف نمی‌جوید و این نوع خانواده به عنوان دلیلی است برای زناشویی  
پایدار تا با کار و مشغله‌های امر روزی که وجود دارد مناسبت داشته  
باشد .

این امر ممکن است - و من تصور میکنم چندان تبعاعی نداشته  
باشد - که نقش پدر مگر در خانواده‌های ثروتمند بکلی محو گردد  
(فرض بر آن است که ثروتمندان توسط قوانین اجتماعی منسوخ  
نگردند) .

در آن مورد زنها در مورد کودکان با دولت شریک و سهم میشوند  
نه بایک مرد بخصوص .

آنها هر آنقدر که بخواهند میتوانند بچه‌های متعددی داشته و  
پدرها نیز هیچگونه مسئولیتی بر عهده نداشته باشند .

در حقیقت مادرها به علت اختلاطی که در فرزندانشان وجود  
دارد فاقد پدر مشخصی برای فرزندانشان می‌باشند و پدر غیر ممکن  
است که مشخص گردد .

اما اگر يك چنین حالتی پیش آید بدون تردید در روحيات و  
رفتارهای انسانها تغییرات عظیم و عمیقی حاصل می‌آید و من تصور میکنم  
این تغییر بقدری عظیم خواهد بود که کمتر کسی میتواند حتی گمان آن  
را ببرد .

ولی این که این تغییرات برای انسانها مطلوب و مفید واقع میشود  
یا غیر مفید می‌افتد من جرأت و جسارت آنرا ندارم که از هم اکنون  
پیشگوئی کنم .

دريك چنين حالتی از زندگی انسانها انگيزه و احساسی حذف میشود که معادل و همتای انگيزه جنسی است و به اندازه محبت جنسی دارای اهمیت می باشد .

يك چنين حالتی محبت جنسی را به شدت کم و بی ارزش میسازد .  
و نیز علاقه و توجه ما را نسبت به خواسته های يك فرد پس از مرگش  
میکاهد و همچنین مردم را تنبل میسازد و غالباً افراد ترجیح میدهند تا  
زودتر از سن معمول خود را بازنشسته سازند چه دلیلی برای فعالیت  
بیشتر نمی بینند .

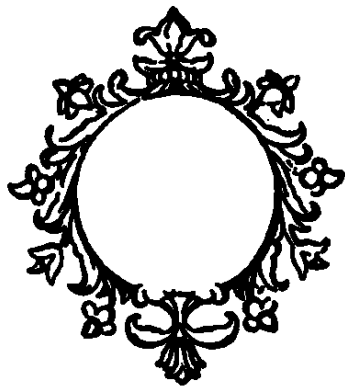
ایجاد يك چنين حالتی سبب میشود که فرد نسبت به تاریخ  
گذشته اش بی تفاوت بماند و نیز علاقه ای به ادامه یافتن مراسم و سنن  
جاری و تاریخی نداشته باشد .

همینطور مردم آن حرص و آن شهوتی را که در تمدن حاضر دارند  
از دست می دهند بدین معنی که آن تمایلی که برای دفاع از همسر و  
فرزندانشان در مقابل مهاجمین غریبه از خود نشان میدهند از دست  
خواهند داد .

من تصور میکنم که يك چنين موقعیتی مردم را نسبت به جنگ  
بی میل سازد .

تعیین این امر که نتایج مطلوب حدوث يك چنين حالتی بیشتر  
است یا نتایج نامطلوب آن مشکل میباشد ولی آشکار است که اثرات  
حدوث يك چنين حالتی خیلی عمیق و دوراز دسترس میباشد .

بنابر این هنوز هم نقش خانواده‌ای که بر اساس پدر و مادر پایه‌ریزی  
شده است حایز اهمیت می‌باشد اگر چه این تردید وجود دارد که تا چه  
زمان يك چنین وضعیتی تداوم می‌یابد .



## «بخش چهارم»

### «نقش خانواده در روان فرد»

در این بخش می‌خواهم چگونگی متأثر شدن شخصیت فرد را از مناسبات خانوادگی مورد بحث قرار دهم. این مبحث شامل سه قسمت میشود :

تأثیر مناسبات خانوادگی بر کودکان ، تأثیر این مناسبات بر مادر و بالاخره اثر روابط خانوادگی بر پدر . البته ایجاد تفارق و تمایز و مرز نهادن بین این اثرات کار مشکلی است زیرا که خانواده منسوجی درهم بافته است که به‌واحدی غیر منفصل میماند و هر عاملی که بر والدین اثر بگذارد تأثیر آن بر کودکان انکار ناپذیر میباشد .

من میکوشم تا موضوع مورد بحث این بخش را تحت عنوان فوق

مورد بررسی قراردهم از این روی طبیعی است که این بحث را از كودك آغاز كنم .

زیرا هر كس قبل از آن که در نقش پدر یا مادر ظاهر شود در خانواده نقش كودك را ایفاء می کرده است .

اگر فروید را قبول داشته باشیم باید بگوییم که احساسات يك كودك خردسال به سایر اعضاء خانواده اش احساسی مأیوسانه و بدبینانه میباشد .

يك پسر از پدرش متنفر است چه به او بدیده يك رقیب جنسی می نگرد و احساسش نسبت به مادرش بطریقی است که از نقطه نظر اخلاق سنتی ممنوع و زشت انگاشته شده است .

او از برادرها و خواهران خود متنفر است زیرا آنها قسمتی از علاقه و توجه پدر و مادر را بسوی خودشان جلب میکنند و مانع از آن میشوند که والدین صرفاً به او توجه داشته باشد و کلیه علائق آنها بر روی او متمرکز شود .

نتایج يك چنین نگرانیها و آزردهیهای كودك متنوع میباشد از جمله همجنس خواهی که بهترین آنهاست و جنون که بدترین آنها میباشد .

نظریه فروید کمتر از آنچه که انتظار میرفت سبب هراس و وحشت شد. این حقیقتی است که استادان دانشگاهها کار خود را رها کردند در باره این نظریه تحقیق کنند و پلیس بریتانیا یکی از بهترین و گزیده ترین



افراد نسل (۱) خود را مأمور کرده تا در باره این امر به تحقیق  
پردازند .

اما در اثر نفوذ و قدرت ، «تزهده مسیحیت» آنقدر که مردم از  
نظریات فروید در مورد امور جنسی دچار بهت شدند از تصویری که فروید  
در باره تنفر کودکان از اعضاء خانواده ترسیم کرده بود دچار حیرت  
نگشتند .

ما باید بهر حال بکوشیم تا از همان خودمان را بدون آن که تعصبی  
بخرج دهیم به بررسی در مقابل درستی یا پوچی عقیده فروید در باره  
احساس تنفر کودکان قرار دهیم .

من اعتراف میکنم مطالعاتی که در باره کودکان در سالهای اخیر  
صورت گرفته است صحت عقیده فروید را تأکید کرده است و تجربیاتی  
که حاصل شده بیشتر از آنچه که گمان میرفت نظریات فروید را به ثبوت  
رسانیده است .

معهذا من تصور میکنم که این نظریات فقط يك روی حقیقت را  
نشان میدهد و روی دیگر را که والدین با اندك دقت و يك اندیشی  
میتوانند آنرا بسی اهمیت و ناچیز سازند از نظر مخفی مانده  
است .

اجازه میخواهم که با عقده ادیب آغاز کنم . تمایلات جنسی در  
کودکان قوی تر از آن است که هر کسی قبل از فروید تصور آنرا  
میکرد .

من تصور میکنم که میل به انحراف جنسی در کودکان خرد سال حتی قوی تر از آن است که در نوشته های فروید ذکر شده است . برای يك مادر نادان کار مشکلی نیست که کاملاً بدون تعمد میل جنسی پسرش را بر روی خودش متمرکز سازد و این حقیقتی است که اگر چنین امری بوقوع پیوندد عواقب ناخوشایندی که فروید بدانها اشاره میکند حادث می آید .

اگر نمایلات جنسی مادر ارضاء گردد احتمال وقوع يك چنین امری کاهش می یابد زیرا مادر بجای آن که تمایلس را متوجه کودکش کند معطوف به بزرگسالان میکند .

انگیزه والدین در مورد کودکان در اصل انگیزه ای است مبنی بر مراقبت نه خواستار محبت شدن از آنان میباشد و اگر زنی از امور جنسی خود رضایت داشته باشد او بطور مداوم از هر گونه پاسخگویی مثبت به خواسته های نادرست کودکش طفره میرود. از این روی يك زن خوشبخت مادر بهتری برای فرزندان خود میباشد تازنی که در زندگی زناشویی قرین شادی و خوشی نیست .

بهر حال هیچ زنی نمیتواند مطمئن باشد که همیشه خوشبخت زندگی میکند از این روی مادرها در هنگام گرفتاری و ناراحتی باید خود را کنترل کنند تا از کودکانشان توقع زیادی نداشته باشند . در عمل این خویشتن داری کار مشکلی نیست اما در گذشته نیاز به خویشتن داری احساس نمیشد و يك مادر تصور می کرد که نوازش دادن و دربر گرفتن مداوم کودکان کار صحیح و عادی میباشد .

هیجانات جنسی کودکان خردسال میتواند مسیر عادی و طبیعی خود را بازیابد و از طریق معاشرت با دیگر کودکان مفید بیاید. در این حالت اعمال جنسی برای آنها بکمنوع بازی تلقی میشود شبیه سرگرمیهای دیگر که راه را برای فعالیتهای بزرگسالگی میکشاید (يك كودك پس از سن سه یا چهار سالگی برای توسعه و تقویت هیجانات و نمایلات خود نیاز به رفیق دارد،

معاشرت با دیگر کودکان از هر دو جنس پسر و دختر برای كودك ضروری میباشد و این همبازیها نباید صرفاً برادران یا خواهران او باشند که بالمآل یا از او بزرگتر و یا کوچکتر هستند بلکه باید كودكانی از سن و سال او باشند.)

محیط خانواده های مدرن که غالباً كوچك نیز میباشد برای كودكان محیطی خفقان آور است و برای رشد سلامتی كودكان درسین اولیه بسیار كم میباشد اما این سخن بدین معنی نیست که این محیط يك فضای نامطلوب برای كودكان میباشد.

این تنها مادر نیست که قادر است در كودك خرد سالش محبت ناخواسته ای را ایجاد کند بلکه زنهای پیشخدمت و پرستاران و در سالهای بعد معلمین میتوانند خطرناك جلوه کنند. در واقع این افراد برای كودكان خطرناك تر هستند زیرا معمولاً از نظر جنسی حریص تر میباشند.

دست اندرکاران امور آموزشی و کسانی که با كودكان معاشر و دمخور هستند غالباً دختران نرشیده و یا زنان بی شوهر میباشند که در

زندگی تلخکام و غمگین هستند . این امر نقص روانی فاحشی را نشان میدهد کسانی که از نزدیک رشد و توسعه احساسات کودکان را زیر نظر دارند نمیتوانند چنین ضایعه‌ای را بپذیرند .

حسادت بین خواهران و برادران در خانواده‌ها بسیار معمول میباشد و گاه همین حسادت زمینه‌ای برای جنون آدمکشی است همچنانکه تأثری‌های عصبی و روانی عدیده‌ای را در زندگی بزرگسالی فرد بوجود می‌آورد که شاید خیلی جدید و شدید نباشد . به استثنای اشکال خفیف حسادت که مطلوب میباشد ، جلوگیری از ایجاد حسادت بین اطفال کار مشکلی نیست چه والدین یا کسانی که عهده‌دار تربیت و نگهداری کودکان را دارا میباشند با آنکه بردباری در رفتارهایشان میتوانند مانع از بروز حسادت بین کودکان گردند .

برای جلوگیری از بروز حسادت در میان کودکان طریق مناسب آن است که عدالت کامل بین کودکان برقرار شود و در تقسیم بازیچه‌ها بین آنان به عدالت رفتار شود و نیز توجه بزرگترها بر کودکان یکسان باشد .

در هنگامیکه کودک تازه‌ای در خانواده متولد میشود این وظیفه والدین است که بکودکان دیگر تفهیم کنند که وجود این کودک تازه وارد به هیچ وجه از اهمیت آنها نمی‌کاهد و آنها همانقدر که ارزشمند بوده‌اند گرامی میباشند .

نصورت میکنم هرگاه حسادت‌های جدی و شدید بین کودکان يك خانواده بروز کند دال بر آن است که بزرگترها به یکی یا چند مورد از

موارد فوق‌الذکر بی‌توجهی نشان داده‌اند .

اگر تأثیرات روانی و روحی خانواده بر روی کودکان بخوبی اعمال شده باشد ما باید در محیطی گام بگذاریم که سرایا محبت و صمیمیت است .

درچنین محیطی والدین و بالاخص مادر نباید از ناحیه امور جنسی ناراحتی و یا احیاناً کمبودی داشته باشد والدین باید از برقراری نوعی رابطه احساسی با کودکان خود که در آنها واکنشی نامطلوب ایجاد میکند اجتناب ورزند .

والدین نباید بین کودکان خود هیچگونه تبعیض و یا ارجحیتی قایل شوند و با آنها در کمال بیطرفی و عدالت رفتار نمایند و پس از آنکه کودکان به سن ۳ یا ۴ سالگی رسیدند خانه نباید از وجود کودکان دیگر خالی بماند و کودک تنها و بی‌همبازی در خانه بماند بلکه کودک در این مرحله مدت زیادی از وقت خود را باید با همسالان خود بگذراند . تصور میکنم در صورت مراعات يك چنین مواردی تأثیرات نامطلوبی که فروید از آنها بشدت وحشت داشت هیچگاه بوقوع نمی‌پیوندد .

از طرف دیگر مهربانی و محبت والدین اگر بطریق صحیح اعمال گردد ، بدون تردید در توسعه و پیشرفت سریعتر کودک مؤثر میباشد .

کودکانی که محبت گرم مادر را احساس نمی‌کنند آمادگی دارند که بیمارگونه و دچار انواع ناراحتی‌های عصبی گردند و گاه در اثر عدم محبت مادری دچار جنون دزدی گردند .

محبت والدین سبب میشود که کودکان خود را در مقابل مشکلات دنیای خارج ایمن و مصون احساس کنند و به آنها جرأت می بخشد تا دست به تجربه و شناخت فضای اطرافشان بزنند و محیطی را که در آن زندگی میکنند شناسایی نمایند .

(برای کودک کمال ضرورت را دارد که خود را بمانند يك شیئی دوست داشتنی که مورد علاقه دیگران میباشد احساس نماید زیرا او بطور غریزی از ناچیزی و کوچکی خود آگاه است و تنها احساس محبت است که وی را مطمئن و پشتگرم میسازد برای آن که کودکی خوشبخت، نيك اندیش و بی هراس رشد یابد او نیاز به محیطی سرشار از محبت دارد که حصول به این محیط ممکن نمی گردد مگر در کنار والدین .

خدمت دیگری نیز پدر و مادر عاقل و دانا میتوانند در حق کودکان انجام دهند ، اگر چه تا همین سالهای اخیر چنین امری بیسابقه بوده است .

این خدمت آن است که آنها میتوانند حقایق امور جنسی را به بهترین طریقی برای کودکان بازگو کنند و حقایقی را درباره زندگی زناشویی و روابط بین پدر و مادر برای کودکانشان تشریح نمایند . اگر کودک فراگیرد که امور جنسی به عنوان رابطه ای است بین پدر و مادرش و وجود خود کودک مدیون همین رابطه میباشد او درمی یابد که بهترین رابطه جنسی رابطه ای است که بین والدین میباشد زیرا دارای هدف بیولوژیکی است .

در روزگاران گذشته کودکان از طریق لطیفه های کثیف و هرزه از

روابط جنسی آگاه میشدند و امور جنسی برای آنها به عنوان منبعی دلنشین بود که نازیبا مینمود، این اولین آشنایی کودکان از طریق کلماتی که ناپسند و زشت و مخفیانه بود معمولاً تأثیر ناگواری را بر روی کودکان میگذاشت بطوری که بعدها غیر ممکن بود که بتوانند برداشتی صحیح و مناسب از هر موضوعی که با امور جنسی ارتباطی میداشت داشته باشند.

بررسی این امر که آیا زندگی مطلوب است یا نامطلوب، باید ارزیابی کنیم که چه نهادی را میتوان جایگزین خانواده کرد. به نظر میرسد که دو نهاد میتواند جایگزین خانواده فعلی گردد:

الف - خانواده مادر سالاری. ب - نهادهای عمومی مانند یتیم خانهها.

برای آن که هر يك از این دو نهاد جایگزین خانوادههای فعلی شود باید تغییراتی در سیستم اقتصادی حاصل آید.

ما فرض میکنیم که چنین نهادی جایگزین خانوادههای فعلی شده است حال اثرات روانی این نهاد جدید را بر روی کودکان بررسی میکنیم.

با خانواده مادرشاهی آغاز میکنیم.

در این نهاد گمان میرود که کودک فقط يك والد برای خود میشناسد و مادر هر زمان که تصمیم بگیرد بچه دار شود میتواند آبستن گردد، اما بدون آن که انتظاری از پدر فرزند خود داشته باشد که در مراقبت از کودک با او شريك شود و همچنین مادر ضرورتی نمی یابد که برای بچه های

متعددش يك پدر معين داشته باشد با فرض اين كه برنامه های اقتصادی راضی کننده باشد آیا كودكان در يك چنین سیستم خانوادگی در رنج بیشتری بسر خواهند برد ؟

فایده روانی پدر برای كودكان تا چه حد است و اثر عدم وجودی پدر در خانواده چه نتایجی را به همراه دارد ؟

تصور میکنم مهمترین فایده ای كه وجود پدر دارد همان مطلبی است كه فوقاً بدان اشاره شد یعنی ارتباط امور جنسی با ازدواج آمیخته با عشق و مناسبات جنسی با تولید مثل و همچنین در اولین سالهای كودگی بهمان حدی كه كودك از تماس با يك زن سود می برد نیاز به تماس به يك مرد دارد .

برای پسر ها بالاخص يك چنین تماسی از نظر فكري كاملاً مهم میباشد .

از این روی در يك چنین سیستمی تصور نمی كنم آن تماس لازمه بین كودك و يك مرد برقرار شود .

كودكانی كه پدران شان را در سنین خیلی كم از دست داده اند گمان نمی رود كه در مجموع از دیگر بچه ها عقب افتادگی بیشتری داشته باشند بدون تردید وجود پدر بهتر از نبودن اوست اما بسیاری از پدران عدم وجودی آنها نتایج مثبت بیشتری برای كودكان در بردارد تا وجود آنها .

آنچه كه فوقاً تشریح شد فرضی است بر موقعیتی كه كاملاً متفاوت با وضعیت موجود است . در جایی كه يك چنین وضعیتی حكمرماست



کودکان در رنج میباشند زیرا برای يك كودك رنج آواراست كه يك چنین احساسی داشته باشد احساسی كه مبتنی بر تنهایی است .

چنین رنجی را در میان خانواده های اجتماع امروزی كه بین والدین جدایی افتاده میتوان باز یافت .

كودكى كه به وجود دونفر بزرگتر (پدر و مادر) عادت كرده است و خود را وابسته به هر دوى آنها میداند ، طلاق و جدایی بین دو والد اثر ضایع كننده ای را بر احساس اعتماد وى وارد مى آورد . در حقیقت با پیش آمدن يك چنین وضعیتی كودك آمادگى مى یابد كه دچار ناراحتى نظیر « ترس های خیالى » و سایر ناآرتیبى های عصبى گردد .

اگر كودك بوالدینش وابستگى زیاد داشته باشد در صورت جدایی و طلاق والدین آنها مسئولیت سنگینی نسبت به كودك بر عهده دارند .

بنابراین تصور میکنم در جامعه ای كه پدر نقشی بر عهده ندارد (جامعه مادر سالاری) بمراتب بهتر از جامعه ای است كه پدر ، مادر را طلاق گفته است .

مگر در شرایط استثنایی كه وجود پدر طلاق گفته شده باز هم مفید بفايده بحال كودكان میباشد .

دلیلى نمى بینم كه بیش از این درباره پیشنهاد افلاطون در (مدینه فاضله) كه معتقد به جدایی كودكان از پدر بهمان ترتیب كه جدایی كودكان را از مادر خواستار است گفتگو كنم .

بدلایلى كه هم اكنون بیان شد ، گمان میکنم كه عامل اصلی برای

پیشرفت فکری کودکان محبت والدین میباشد و اگر زمانی فرارسد که فقط محبت یکی از دو والد کفایت کند آنگاه جای تأسف دارد و مسلماً جای تأسف بیشتری دارد اگر آن محبت یکطرفه نیز قطع گردد از نقطه نظر اخلاق جنسی همانطور که در ابتدا نیز اشاره شد ، مهمترین مسئله بهره‌ای است که پدر از نظر جنسی میرساند .

از این روی مشکل میتوان نظر مثبتی درباره پدر داشت . نتیجه آن که در حالت خوش خیم پدر دارای نقش مفیدی است ولی این نقش محدود میباشد در حالیکه در حالت بدخیم آن، که پدر بد اخلاق و تندخو میباشد و حالتی خصمانه دارد عدم وجودی وی به وجود اوست از این روی میتوان گفت که نقش پدر در روان کودک يك نقش قدرتمند نیست .

اهمیت خانواده همانطور که امروز وجود دارد وابسته به نقش روانی مادر می باشد که تخمین حد این نقش کار دشواری است . تصور میکنم که در طول دوران حاملگی و شیردهی ، زن بالقاعده دارای گرایش غریزی به حمایت مرد میباشد این احساسی است که بی تردید از میمونهای آفریقا به ارث رسیده است احتمالاً زنی که در عصر فعلی ، عصری که تاحدی خشن و بیرحم میباشد ، حمایت مرد را نمی پذیرد ، زنی است که تمایل دارد بی جهت راه خصمانه پیوید و تمایل به خود مختاری دارد .

بهر حال يك چنین احساساتی تاحدی غریزی میباشد . بی تردید حکومت قانونی وضع می کرد که حمایت کودکان را صرفاً به عهده زنان

میگذاشت و مردان را از این حمایت معاف میساخت زن‌ها یا این قانون را تضعیف و تعدیل می‌کردند و یا آنرا بطور کلی منسوخ می‌پنداشتند . فکر میکنم خسارت و صدمه اصلی که در اثر امحاء نقش پدر در خانه بر زن وارد می‌شود بدان خاطر است که در محرمیت و صمیمیت آنها و نیز در رابطه جنسی جدی آنها با مرد خدشه وارد می‌آید .

( وجود انسان چنان طرح ریزی شده است که هر يك از دو جنس باید چیزهای زیادی از جنس مخالف خود بیاموزد ) از این روی رابطه جنسی صرف حتی اگر بر مبنای عشق و محبت باشد نمیتواند کلیه اموری را که دو جنس مخالف باید از یکدیگر فراگیرند تکافو کند .

همکاری که مرد وزن در تربیت کودکان خود بطرفی جدی اعمال میدارند و مساعدت و مشارکتی که در طول سالیانی دراز با یکدیگر دارند و وابستگی و علقه‌ای بین زن و مرد ایجاد میکند که سخت پابر جامی باشد و این علقه بمراتب مهمتر و مستحکمتر از زمانی است که مرد عهده‌دار و مسئول کودکان نمی‌باشد و من تصور نمی‌کنم مادرانی که صرفاً در يك اتمسفر و فضایی زنانه زندگی میکنند و برخورد و تماس آنها با مرد بسیار جزئی و كوچك است مگر در شرایطی بسیار محدود و نادر بتوانند از نقطه نظر آموزش احساسات برای فرزندان‌شان مادران خوبی باشند در حالیکه مادری که در همه حالات با شوهرش در تماس بوده و زندگی خوب و خوشایندی داشته است از عهده این وظیفه بخوبی بر می‌آید .

بهر حال هر كس با اندك دقتی میتواند مواردی علیه محو شدن

نقش پدر در خانواده بیابد .

اگر زنی در زندگی زناشویی خوشبخت نباشد - وقوع يك چنین حالتی غیرعادی نمی‌نماید و فراوان نیز یافت میشود - ناراحتی زن سبب میشود که نتواند احساسات و هیجانات خود را نسبت به فرزندان در يك حالت تعادل نگهدارد .

در يك چنین حالتی بدون تردید او مادر بهتری خواهد بود اگر فرزندان را به پدرشان بسپارد و خود آنها را ترک گوید .

ما همچنین بطور ضمنی به این نتیجه نایل شدیم که زناشویی قرین شادی مطلوب است و عکس آن نامطلوب میباشد .

مهمترین مسئله‌ای که در روابط خانوادگی اثر میگذارد تأثیرات روانی است که پدر پذیرفته است .

تاکنون مکرراً فرصت‌هایی بدست آمده تا نقش پدری و احساساتی را که وابسته به این عامل میباشد گوشزد نمائیم .

تاکنون مشاهده کرده‌ایم که دربدو تاریخ پدر چه سهمی را در گسترش خانواده‌های پدر سالاری و انقیاد زنان داشته است .

از این روی میتوانیم حدس بزنیم که احساس پدری تا چه حد قدرتمند میتواند باشد. بدلا یلیکه شناخت و درك آن آسان نیست احساس پدری در جوامع متمدن مرفی فاقد آن قدرت است که در جوامع غیر مرفی وجود دارد. اشراف زادگان رومی در دوران امپراطوری روم به آشکارا این قدرت را نفی میکردند و از این احساس دست میکشیدند و بسیاری از مردان فهمیده عصر ما بطور کلی و یا تا حد معتنا بی‌ا از این احساس دست شسته‌اند .

معهدنا هنوز نیز این قدرت توسط بسیاری از مردان احساس میشود، حتی در بیشتر جوامع متمدن بخوبی قابل لمس میباشد. و دقیقاً به همین علت است که مرد برای دست یابی به امور جنسی تن به ازدواج میدهد در حالیکه برای او مشکل نیست که در خارج از حیطه و قلمرو ازدواج نیازهای جنسی خود را برآورده سازد.

تئوری وجود دارد که میگوید تمایل و عشق به بچه دار شدن در زنها بیشتر از مردها وجود دارد اما به عقیده من دقیقاً عکس این تئوری قابل قبول است.

در بسیاری از ازدواجهای امروزی وجود کودکان نتیجه تسلیم شدن زنها در مقابل تمایل مردان بوده است زیرا زن برای آنکه بچه‌ای بدنیا آورد رنجهای بسیاری را باید تحمل کند و نیز احتمالاً بر زیباییش خدشه وارد می‌آید در حالیکه برای مرد هیچیک از این نگرانیها وجود ندارد تمایل مرد برای محدود کردن تعداد افراد خانواده اش معمولاً دلیل اقتصادی دارد.

این دلیل همچنین برای زن نیز وجود دارد و بر سایر دلایلی که عدم تمایل زن را به بچه دار شدن میرساند افزوده می‌گردد.

تمایل شدید مرد جهت بچه دار شدن کاملاً آشکار است زیرا زیانهای که از این ناحیه ممکن است تحمل کند صرفاً زیانهای مادی است و برای يك مرد ثروتمند اصولاً هیچگونه ناراhtی از این بابت وجود ندارد و وقتی که زمان تحصیل کودکان فرارسد وی میتواند براحتی از عهده مخارج آنها برآید.

آیا مردها تمایل به بچه‌دار شدن می‌داشتند اگر لذت حق پدری که در عصر حاضر وجود دارد از آنها سلب می‌گردید؟  
برخی می‌گویند که اگر مسئولیت کودکان را بر عهده پدرها نمی‌گذاشتند آنها حاضر بودند که بی‌وقفه کودک بوجود آورند من این سخن را نمی‌پذیرم.

مردی که مایل به داشتن اولاد است خواهان مسئولیتهای متعاقب آن نیز می‌باشد.

و در این عصر که جلوگیری از حاملگی معمول و مرسوم شده است بوجود آمدن يك کودک غالباً نتیجه يك حادثه اتفاقی نیست که متعاقب يك لذت جنسی بوجود آمده باشد بلکه تولد يك کودک نتیجه تمایل و قصد بوده است.

البته ناوقتی که وضع قانون اجازه می‌دهد مرد و زن بتوانند واحد متشکلی را ایجاد نمایند که مداوم بوده و مرد میتواند از قدرت پدری خود لذت ببرد.

اما در صورتیکه قانون تغییر کند و بدین صورت وضع شود که کودکان صرفاً متعلق به مادران می‌باشند در آن صورت زنان احساس می‌کنند که هر چیزی که شبیه زناشویی است دست و پاگیر است و بر استقلال آنها خدشه وارد می‌آورد و تملك کامل آنان بر روی کودکانشان منظم ضررهایی است که به لذت ناشی از این تملك نمی‌ارزد و لذتهای دیگری برای آنان وجود دارد که بی‌ضرر می‌باشد.

از این روی ما باید انتظار داشته باشیم که مردها زنان را تشویق

به دریافت حقوقی نکنند که قانوناً خود آنها را تضمین مینماید .  
در بخش گذشته مطالبی دربارهٔ تأثیراتی که نقش این گونه سیستمها  
بر روان مردها دارد گفته شده است من معتقدم که يك چنین سیستمی  
تا حد معتنا بهی مناسبات جدی مرد وزن را کاهش میدهد و آنها را بیش  
از پیش به عنوان کالایی جهت تلفذ از یکدیگر جلوه میدهد و مناسبات  
آنها نه به عنوان محرمیت و صمیمیتی است که بر اساس قلب ، فکر و جسم  
پایه ریزی شده است .

بطوری که روابط و مناسبات مرد وزن تبدیل به یک نوع مناسبات  
کوچک شخصی می گردد احساسات مرد متوجه کار ، کشورش و یا برخی  
امور غیر شخصی می شود .

بهر حال این مطالب بصورت خیلی کلی بیان گردید زیرا انسانها  
اصولاً و عمیقاً با یکدیگر متفاوت میباشند و آنچه که برای يك فرد  
ممکن است واقعاً غم انگیز و ناراحت کننده باشد برای دیگری خشنود  
کننده و مطلوب واقع شود .

اگرچه با اندك تردیدی بیان میدارم ولی عقیده من چنین است  
که امحاء قدرت پدری در مناسبات اجتماعی بر سمیت شناخته شده سبب  
تضعیف احساسات مردانه می گردد و در صورت تداوم این سیستم چه بسا  
که مردان ناامید شده و تولید مثل راه فنا طی کنند از این روی نژاد  
انسان ناچار است که خلاء ناشی از این سیستم را بپر کردن و جای دادن  
اقوامی که هنوز معتقد به مقررات گذشته هستند اعمال نماید .

کاهش جمعیت را میتوان با پرداخت پول بزرگان جبران کرد تا

زنها با تولید کودک احساس مادری را بصورت حرفه‌مادری تبدیل‌کنند و  
اگر سیستم میلیتاریسم بهمان قدرتی که فعلاً وجود دارد تداوم یابد  
چه بسا که چنین وضعی پیش‌آید.  
اما بررسی این رشته فکری وابسته به مبحث جمعیت است که  
در بخش‌های آنی مورد بررسی قرار می‌گیرد.  
از این روی بحث بیشتر درباره آن را به آینده موکول می‌کنم و  
بیش از این ادامه نمی‌دهم.



## بخش پانزدهم

### «خانواده و دولت»

خانواده اگرچه دارای يك اصل بیولوژیکی است ولی در جماعات متمدن حاصل وضع قانون میباشد، زناشویی از طریق قانون نظم و شکل می گیرد و حقوقی که والدین نسبت به فرزندان شان دارند دقیقاً تعیین شده است .

در جایی که ازدواج مفهومی ندارد. پدر را حقی بر فرزندان نیست و كودك منحصرأ متعلق به مادر میباشد. اما اگرچه قانون مسبب خانواده بوده و خانواده از طریق قانون بوجود آمده است اما در سالهای اخیر همین قانون بطور روزافزونی بین والدین و فرزندان پا در میانی کرده و بین آنها فاصله انداخته است، بطوری که بتدریج مخالف میل و هدف قانون نویسان میشود و بصورت یکی از عوامل اصلی گسسته شدن سیستم

خانوادگی نمودار شده است .

علت اصلی این دخالت از این حقیقت ناشی میشود که برخی والدین از نظرگاه افکار عمومی آن شایستگی و لیاقت را ندارند که بتوانند از فرزندانشان مراقبت کنند .

ضرورت دخالت دولت نه تنها در مورد والدین نالایق بلکه در مورد خانواده‌های فقیر نیز احساس میشود تا کودکان این خانواده از حوادث ناگوار و فجایی که در انتظار آنهاست در امان بمانند . در اوایل قرن نوزدهم پیشنهادی عرضه شد که طی آن دولت در امور کودکانی که در کارخانه‌ها کار میکنند مداخله می نمود این پیشنهاد با مقاومت شدید مواجه شد چه از مسئولان پدربزرگ می‌گفت .

اگرچه قانون انگلیس اجازه نمیداد که پدران همانند روم باستان فرزندانشان را بی درنگ و بی رنج بکشند اما به آنها اجازه میداد که رُمق و عصاره جان فرزندانشان را به آهستگی از طریق کارهای سخت و جانفرسایی که بر آنها تحمیل میکردند بکشند .

يك چنین حق مقدسی از طرف والدین، کارخانه‌داران و اقتصاديون پشتیبانی میشد ،

معهدا احساس اخلاقی جامعه عليه يك چنین قانون خشك و نامنعطفی شورید و قوانین کارخانه‌ای تغییر یافت . قدم بعدی از قدم اولی نیز مهمتر بود بدین معنی که مسئله تعلیمات اجباری پیش آمد . موضوع تعلیمات اجباری ، مداخله‌ای جدی در حقوق والدین بود .

زیرا ساعتهای متوالی از روز را به استثنای روزهای تعطیل، کودک دور از خانه بود و دولت به کودکان چیزهایی می آموخت که خود تصور میکرد که دانستن آنها برای آنان ضروری است و آنچه که والدین فکر میکردند برای کودکان ضروری از نظر قانونی پوچ و بی معنی بود. از طریق مدرسه ها، کنترل دولت بر زندگی کودکان بتدریج افزایش یافت.

دولت سلامت کودکان را زیر نظر گرفت حتی اگر والدین آنها در شمار دانشمندان مسیحی بودند.

اگر کودکان از نظر فکری عقب افتاده بودند آنها را به مدارس مخصوص اعزام میداشتند.

اگر آنها محتاج بودند، احتمالا غذای آنها داده میشد. اگر والدینشان قدرت خرید نداشتند احتمالا کفش برای آنها تهیه میشد اگر کودکانی که به سن مدرسه می رسیدند و در آنها اثرات یا نشانه هایی دیده میشد که دال بر بد رفتاری و شکنجه والدین بوده است احتمالا والدین دچار کیفر و تنبیه میشدند.

در روزگاران پیشین والدین حق داشتند ناسن معینی آنچه که فرزندانش پول بدست می آورند از آنها بگیرند، امروزه اگرچه در عمل مشکل است که آنچه را که کودکان بدست آورده اند برای خود آنها حفظ کرد ولی کودکان این حق را دارند که آنچه بدست آورده اند برای خود حفظ کنند و حتی اگر موقعیت ایجاب نماید چه بسا که بتواند با اعمال روشهایی این حق را عملی ساخت.

یکی از حقوقی که در طبقه مزدبگیر برای والدین باقی مانده است آن است که افکار کودکانشان را از اندیشه‌های خرافی که خودشان و همسایگان مزدبگیرشان دارند آکنده سازند و حتی این حق نیز در بسیاری از کشورها از والدین اخذ شده است .

در این مورد که دولت جایگزین پدر میشود نمیتوان محدودیتی برقرار گردد .

این بیشتر وظایف پدر است که دولت غصب میکند تا وظایف مادر، زیرا دولت در مورد کودکان خدماتی را به عهده میگیرد که بر دوش پدرها میباشد در صورتیکه دولت آن وظایف را به عهده نگیرد پدر ناچار از انجام آنهاست ،

در طبقات متوسط و بالای اجتماع حدوث این واقعه یعنی جایگزین شدن دولت در جایگاه پدر بسختی انجام می‌پذیرد و از این روی پدر با اهمیت باقی میماند و خانواده در میان طبقات ثروتمند یا برجائز از طبقات مزدبگیر بحیات خود ادامه میدهد .

در کشورهایی که سوسیالیسم راجدی پنداشته‌اند و سوسیالیسم در میان مردم عمیقاً ریشه دوانیده است همانند روسیه شوروی امحا و یا تبدیل کامل نهادهای آموزشی که در گذشته صرفاً برای اعیان زادگان بود به عنوان يك ضرورت حیاتی شناخته شد. بتصور وقوع يك چنین حالتی در انگلیس مشکل مینماید .

من مشاهده کرده‌ام که سوسیالیست‌های ترقیخواه انگلیسی از شدت خشم کف برده‌ان آوردند و فریاد زدند که چگونه کودکان ما با بچه یتیم‌ها معاشر باشد ؟

هرگز هرگز !!! آنها تشخیص نمیدادند که چگونه در سیستم آموزشی بطور عمیقی طبقات تقسیم بندی شده وابسته به یکدیگر میباشد .

هم اکنون تمایل و گرایش شدید در همه کشورهای جهان نسبت به افزایش مداوم دخالت در قدرت و وظایف پدر در طبقات مزدبگیر مشاهده میشود که این گرایش بهیچوجه در دیگر طبقات محسوس نیست (باستثنای روسیه شوروی) گرایشی که در طبقات مزدبگیر مبنی بر دخالت دولت وجود دارد و عدم آن در میان دیگر طبقات نتیجهٔ دو نوع بینش در میان مردم ثروتمند و فقیر میباشد بدین معنی که فقرا تمایل به تضعیف خانواده و کاهش وظایف پدری بوده و ثروتمندان خواهان ابقاء همین سیستم میباشند .

من تصور میکنم احساس انسانی نسبت بکودکان که سبب دخالت دولت در امور خانواده شد باز هم تداوم یابد و بیش از پیش سبب این مداخله گردد .

این حقیقتی است که در حد عظیمی از کودکان بخشهای فقیر لندن و نیز هنوز در بیشتر شهرهای صنعتی شمال مبتلا به بیماری نرمی استخوان هستند که نرمی استخوان نتیجهٔ فقر غذایی است و این یکی از نمونه‌هایی است که دولت را به کمک فرامیخواند .

والدین نمیتوانند در مورد بیماری‌های کودکان خود اقداماتی بکنند و اگر هم بخواهند قادر بکمکی نخواهند بود .

زیرا برای درمان اینگونه بیماری‌ها نیاز به يك رژیم غذایی

مطلوب و هوای آزاد و نور کافی است که والدین آنها قادر به ایجاد يك چنین شرایطی برای آنها نخواهند بود .

این عمل بهمان حدی که سهل انگاری است ، عملی بیرحمانه است که کودکان در اولین سالهای عمر خود از نظر جسمی ضعیف و ناتوان گردند .

و همانطور که ارزش بهداشت و رژیم غذایی مطلوب بیشتر شناخته میشود این نیاز که کودکان نباید از بیماریها و لطمات بیهوده و بیدلیل در رنج باشند بیشتر احساس میشود .

البته این حقیقتی است که در مقابل این پیشنهادات و این طرحها مقاومت های شدیدی ظاهر شده است .

ثروتمندان لندن بصورت باند و دستجات بورژواها گوشش دارند تا آنجا که ممکن است فقر در میان مردم ریشه دواند و حتی المقدور بیماری و فساد در میان فقرا وجود داشته باشد .

وقتی که مسئولین محلی کوشیدند تا بطور مؤثری فقر و مرگ و میر را در میان کودکان کاهش دهند ، ثروتمندان دست بدست هم دادند و این مسئولین را در زندان افکندند ، ماجرای «پوپلار» (۱) گویای این ادعاست (۲) .

---

#### ۱- Poplar

۲- در سال ۱۹۲۲ میزان مرگ و میر در پوپلار به میزان ۵ در هزار کمتر از کنسینگتون بود؛ در سال ۱۹۲۶ پس از آن که اقدامات بهداشتی به عمل آمد این میزان در سال ۱۹۲۶ به ۱۵ در هزار نسبت به کنسینگتون کاهش یافت .

معهدنا علیرغم کوششها و مقاومتهای طبقات مرفه ، بهداشت همه  
جاگیر شد و مردم بیش از پیش متوجه سلامت و بهداشت کودکان خود  
شدند .

بنابراین میتوان استنباط کرد که در آینده همچنانکه در وظایف  
پدری کاهش حاصل میشود ، مراقبت در امر سلامت و بهداشت کودکان طبقه  
کلاگر و مزد بگیر روز به روز بیشتر شود .

تنها نقشی که پدر دارد نقش بیولوژیکی است که وی در زمانی که کودک  
کوچک و ناتوان است از وی محافظت و مراقبت میکند .

از این روی زمانی که این نقش نیز توسط دولت ایفا گردید دیگر  
دلیلی برای موجودیت پدر احساس نمی گردد .

از این روی ما باید در جماعات سرمایه داری در انتظار انشعابی  
باشیم که بطور مداوم افزونی می گیرد از یکطرف خانواده های ثروتمند  
که مایل به هیچگونه تغییری در سیستم خانوادگی نمی باشند و همان  
سیستم گذشته را مطلوب می شمرند و شعبه دیگر خانواده های فقیر که  
هر آن چشم براه اقدامات دولت هستند که دولت وظایفی اقتصادی را که  
پدر بر طبق سنت از دیرباز به عهده داشته است بر دوش دولت تحمیل کند  
تصور می رفت ، تغییرات اساسی که در خانواده صورت گرفته باید در روسیه  
شوروی باز شناخت ، ولی با توجه به این حقیقت که ۸۰ درصد نفوس  
شوروی زارع و دهقان می باشند میتوان دریافت که تغییراتی در خانواده ها  
ظاهر شده است چه در میان آن گروهی که خانواده هنوز مستحکم و پیا  
برجاست .

این استحکام بقدری شدید است که خانواده‌های آنها شبیه خانواده مردم اروپای غربی قرون وسطی می‌باشد و ثوری‌های کمونیستی فقط توانسته است تاحدی در میان مردم شهر نشین مؤثر واقع شود .

از این روی میتوان آنتی تز موقعیتی را که خانواده در کشورهای سرمایه‌داری دارا می‌باشد در روسیه شوروی باز شناخت .

بدین معنی که دولت در خانواده‌های مرفه روسیه شوروی نفوذ یافته و وظایف پدر را عهده‌دار شده است در حالیکه در خانواده‌های فقیر و زارع خانواده بهمان استحکام سابق خود پا بر جاست .

نیروی قدرتمند دیگری نیز وجود دارد که در جهت محو قدرت پدری اقدام مینماید و این قدرت همان تمایل زن به استقلال مالی است .

زنانی که در صحنه سیاست قدم می‌گذاشته‌اند و نطق‌های سیاسی ایراد می‌کرده‌اند زنانی بی‌شوهر بوده‌اند اما این حالت احتمالاً موقتی می‌باشد .

استبدادی که در مورد زنهای شوی رفته روا میدارند بیش از استبدادی است که زنان شوی نرفته تحمل میکنند .

معلمه‌ای که شوهر میکند ، چنان با او رفتار میکنند که گویی مرتکب زنا شده است .

حتی پزشکان زایشگاهها ، اگر زن هستند باید شوی نکرده باشند انگیزه اصلی اینگونه رفتار از آن جهت نیست که زنان شوی رفته شایستگی و لیاقت کار کردن را ندارند و نیز هیچگونه سد و مرز



قانونی که مانع از کار کردن زنان شوهردار شود وجود ندارد .  
بلکه بالعکس قانونی به تصویب رسید و به صراحت بیان داشت  
که هیچ زن شوهرداری نباید در طول زناشویی دچار فقر گردد .  
انگیزه اصلی برای آن که زنان شوهردار کار نکنند آن است که  
مردان مایلند قدرت اقتصادی خود را بر روی زن حفظ کنند چه در  
صورتی که زن کارمند از نظر مالی نیاز چندانی به شوهر خود ندارد .  
گمان نمی رود که زنها در مقابل يك چنین ظلم و استبدادی تسلیم  
گردند .

البته اندکی مشکل است که گروهی را بیاییم که طرفدار کار کردن  
زنها باشند زیرا که حزب محافظه کار خواستار ادامه یافتن همین روال  
وروش است و حزب کارگر خواهان کار کردن مرد میباشد .  
معینا امروزه که اکثریت زنان از حق رأی دادن و انتخاب شدن  
برخوردار می باشند گمان نمی رود که خود را به حاشیه نشینی تسلیم  
سازند .

اگر زنها حقوقشان را باز شناسند درمی یابند که تأثیر عمیقی را  
در خانواده دارا میباشند .

دوره مختلف وجود دارد که از طریق آن زن شوهردار میتواند  
استقلال مالی کسب کند .

یکی آنکه زن قبل از ازدواج کاری می کرده و پس از ازدواج نیز  
بکار خود ادامه دهد در این مورد این نیاز احساس میشود که زن، کودکان  
خود را تحت مراقبت دیگران قرار دهد و این خود نیاز به توسعه و گسترش

مدارس شبانه روزی و شیرخوارگاهها میباشد و نتیجه غایی این عمل آن است که مادر نیز همانند پدر نفوذ روانی خود را بر روی کودک از دست خواهد داد .

نوع دیگری که زن میتواند استقلال مالی کسب کند آن است که مقرری از دولت دریافت دارد تا از کودکان خود مراقبت نماید و این مقرری را از آن جهت دریافت میدارد که خودش را وقف فرزندانش مینماید .

این روش البته به تنهایی کافی نیست و زمانی به حد کمال میرسد که زن پس از آنکه کودک از سن معینی گذشت مشغول بکار شود و مقرری او نیز قطع گردد از این روی میتوان دریافت که وی به استقلال مالی رسیده است .

حسن این روش در آن است که زن خود میتواند مراقبت فرزندانش را به عهده بگیرد بدون آنکه نیازی به يك مرد بخصوص داشته باشد . به این ترتیب میتوان دریافت که بچه داری که امروزه مبتلا به زنان میباشد و برای آنان مشکلاتی را فراهم می آورد، بدون دشواری و مشکل جلوه میکند .

بوجود آوردن کودک که سابقاً نتیجه میل جنسی بود امروزه بصورت يك وظیفه اختیاری نمود میکند زیرا وجود کودک آنقدر که به نفع دولت است به نفع والدین آنها نمی باشد و مخارج آنها نیز بر عهده دولت است نه بردوش پدر و مادر . مقرری که فوقاً ذکر آن گذشت امروزه تحت عنوان کمک به خانواده پرداخت میشود ، اما این کمک به عنوان

مقرری برای نگهداری و بزرگ کردن کودکان نیست و نیز صرفاً برای مادر نیست که عهده دار ترشیح و ترضیع کودکان می باشد .

تصور میکنم که زمانی فرا رسد که زنان طبقه کارگر بحدی برسند که این مقرری برای آنها جنبه رسمی و قانونی پیدا کند .  
بر فرض که این قانون به تصویب برسد، تأثیر آن بر سنت و اخلاق خانواده وابسته به چگونگی صدور قانون می باشد این قانون ممکن است بدینگونه تصویب شود که :

در صورتیکه کودکی نامشروع باشد به مادر مقرری و دستمزدی جهت ترضیع و ترشیح کودک تعلق نمی گیرد . و یا ممکن است بدینگونه تصویب شود که اگر ثابت شود که وی حتی یکبار نیز مرتکب زنا شده است مقرری قطع شده و این وجه به شوهر او پرداخت میشود اگر قانون بدین نحو وضع شود آنگاه وظیفه پلیس محلی است که هر زن شوهرداری را زیر نظر بگیرد و در باره رفتارها و اخلاقیات وی به تحقیق و بررسی بپردازد .

این قانونی است که به اعتلاء انسان کمک میکند و به تهذیب اخلاق منتهی میشود و تأثیر آن بسیار عالی است ولی تردید دارم، افرادی که قانون مقام معنوی آنها را ارتقاء میدهد از این قانون خشنود و راضی باشند .

تصور میکنم زمانی فرا رسد که مردم از پلیس بخواهند که در کار آنها دخالت نکند و بالنتیجه کودکان حرام زاده و غیر مشروع نیز از مقرری برخوردار میشوند .

اگر يك چنین حالتی پیش آید باید انتظار داشت که نقش و نفوذ پدر در خانواده‌های کارگری و دستمزد بگیر بکلی قطع و محو گردد و خانواده احتمالاً پس از مدتی از حالت دو والد (والدین) خارج شده و اهمیت پدر در حد اهمیتی است که سگها و گربه‌های نر در جماعات حیوانی دارا میباشند .

بهر حال امروزه در مورد زنان مجرد غالباً يك چنین وحشتی از کارهای خانه وجود دارد زیرا فکر میکنم که بیشتر زنان ترجیح میدهند بکاری که قبل از ازدواج مشغول بوده‌اند ادامه دهند تا این که دستمزدی جهت مراقبت از کودکان خود دریافت دارند .

تعداد زنانی که مایلند خانه خود را رها کرده تا از کودکان خردسال در تیم خانه‌ها مراقبت نمایند کم نمی‌باشند زیرا به این عمل بدیده يك شغل و حرفه می‌نگرند .

بهر حال تصور نمیکنم اکثریت زنانیکه به کار اشتغال دارند، اگر در انتخاب آزاد باشند که کارشان را رها کنند و در خانه به مراقبت از کودکان خود مشغول شوند و همان دستمزد را دریافت دارند، به این انتخاب راضی شوند و آنها بیشتر تمایل خواهند داشت که بکاری که قبل از ازدواج مشغول بوده‌اند ادامه دهند .

بهر حال آنچه بیان شد در حد يك عقیده و نظریه است و من قصد ندارم تظاهر کنم که دارای زمینه‌های تجربی از این نظریه میباشم . اگر در گفتار من رنگی از حقیقت وجود داشته باشد به نظر منیرسد که احتمالاً در آینده، نه آینده‌ای خیلی دور لا اقل اگر نقش هر دو والد محو

نگردد نقش یکی از آنها در میان طبقه مزد بگیر جامعه سرمایه‌داری  
محو گردد و با توجه به افزایش نفوذ ایده‌های زنانگی در میان زنان شوی رفته  
این احتمال قوی‌تر مینماید .

قیام و شورش زنان علیه حکومت مردان، جنبشی است که از نظر  
سیاسی صرفاً قالب خود را گرفته است ولی از نقطه نظر جنبه‌های وسیع‌تر  
کمیت آن لنگ است و هنوز دوران جنینی را طی میکند ولی بتدریج اثر  
آن نمایان خواهد شد .

یکی از مواردی را که گمان میرود زنها علیه آن قیام کنند مربوط  
به واکنش و عکس‌العملی است که مردها نسبت به برخی از اندیشه‌های  
خود راجع به زنان دارند .

در برخی نواحی که مردها نوشته‌اند ذکر شده که مادران از این  
که پستانشان توسط کودکانشان مکیده شود احساس لذت جسمی  
میکند .

کذب این سخن را میتوان از هر مادری که با شما آشنا میباشد  
دریابید. و زنان رأی خواهند داد که هیچ مردی حق ندارد که يك چنین  
اندیشه‌هایی دربارهٔ آنان روادارد .

برخی از مردها از روی ناآگاهی و فقط بصرف عقیده‌ای که  
داشته‌اند در بارهٔ احساسات مادری سخن گفته‌اند در حالیکه برای نیل و  
شناخت يك چنین احساسی نیاز به کوششی عظیم احساس میشود. تا همین  
چند ساله اخیر گمان میرفت که هر زن نجیب و منزهی آرزوی داشتن بچه  
دارد در حالیکه از امور جنسی متنفر میباشد .

حتی امروزه بسیاری از مردها اگر زنی با بی‌پروایی بگوید که آرزوی داشتن فرزند را ندارد بشدت بهت‌زده و حیران خواهند شد. درواقع بسیار عادی است که مردها وقتی با يك چنین زنی مواجه شدند وی را به نصیحت و اندرز بگیرند.

از آنجا که زنان درازمدتی را در انقیاد بوده و ناچار به پیروی از مردها بوده‌اند حتی جرأت نمیکنند که به احساسات خود نیز اعتماد نمایند و درباره احساسات خود جز آنچه که مردان را خشنود کند چیز دیگری اظهار نمی‌دارند از این روی ما نمی‌توانیم درباره آنچه که گمان میرفت طرز تلقی و اندیشه مادر از فرزندش میباشد بحث کنیم و قادر نیستیم اندیشه‌ای را که پیشینیان در باره احساسات مادری داشته‌اند دنبال کنیم. زیرا ممکن است زمانی که زنها از قید تابعیت مردها رها شدند، احساسات آنها را خلاف آنچه که تاکنون گمان میرفته‌است باز یابیم. گمان میکنم تمدن تا همین حدی که فعلا موجود میباشد تمایل دارد که احساسات مادری زنان را از بین ببرد.

در آینده زمانی که تمدن در سطح عالیتری میباشد چه بسا که زنان حاضر به تولید کودک نباشند مگر در مقابل پولی که دریافت میدارند و در زمانی که پولسازی از هر چیز مهمتر میباشد این امر کاملاً طبیعی می‌نماید.

اگر چنین حالتی پیش آید چه بسا که همه زنان یا لااقل اکثریت آنها حاضر نباشند که چنین حرفه‌ای را تقبل کنند. بدین معنی که در مقابل پول آبتن شوند و در مقابل پول ترضیع و ترشیح کودکشان رابه عهده بگیرند.

البته این امر فقط يك دور نما و يك تحقيق نظری است و شاید هیچگاه واقعیت پیدا نکند ولی نکته‌ای که در این دور نما وجود دارد و مسلم مینماید آن است که نقش احساسات زنان در گسسته شدن سیستم خانواده‌های پدرسالاری حتمی است .

سیستمی که نمایشگر پیروزی مرد بر زن در دوره ماقبل تاریخ میباشد .

جایگزین شدن دولت در جایگاه پدر تا همین مرحله که در غرب پیشرفت کرده است در اصل گام بزرگی برای احیاء این سیستم میباشد . این جایگزینی در حد معتنا بهی سطح بهداشت و دانش جامعه را بالا برده است این جایگزینی ظلم و بیرحمی را که نسبت بکودکان اعمال میشد از بین برده و نیز نظایر رنجهایی را که «دیوید کاپرفیلد» تحمل کرده غیر ممکن ساخته است .

احتمالاً انتظار میرود که سطح بهداشت و سلامت جسمی و نیز قوه‌هوشی جامعه بالا برود و بالاخص آن‌که با ممانعتی که از روشهای تربیتی غلط خانوادگی اعمال میشود این انتظار قوت بیشتری گرفته است .

ولی با اینحال جایگزین شدن دولت در جایگاه پدر و دخالت آن در خانواده متضمن خطرات عظیمی نیز میباشد . بطور کلی و بالقاعده والدین نسبت به فرزندان خود علاقه‌مند میباشند و بکودکان خود صرفاً بدیده يك موضوع سیاسی نمی‌نگرند . از دولت نمیتوان انتظار داشت که همانند والدین کودکان در باره آنها بیندیشند .

افرادی که فعلا با کودکان تماس و برخورد دارند نظیر معلمین مدارس اگر گرفتار و پولکی نباشند برخی از احساسات شخصی را که والدین دارا میباشند ممکن است نسبت به کودکان اعمال نمایند . اما معلمین از قدرت اندکی برخوردارند و قدرت متعلق به مدیران میباشد . مدیران هیچگاه زندگی کودکانی را که تحت کنترل دارند مورد توجه و دقت قرار نمی دهند آنها اصولا نمی دانند که این کودکان چگونه زندگی میکنند و فقط در اندیشه مدیریت میباشند ( تاکس دیگری مقام آنها را اشغال نکند) .

آنها احتمالا استعداد ویژه ای در شناخت انسانها دارند ولی این شناخت نه بخاطر خود انسانهاست بلکه به عنوان زیربنایی برای کسب مقام میباشد همچنین مدیر بطور تغییر ناپذیری خواهان یکرنگی و وحدت میباشد .

چون یکرنگی افرادش کار آمارگیری و بایگانی را آسان میکند و اگر این وحدت و یکرنگی از نوع صحیح و خوب آن باشد بدین معنی که همه افراد تابع او بدان صورت باشد که وی می پسندد آنگاه برای او مطلوب تر واقع میشود .

کودکانی که به مؤسسات خیریه و نظایر آن سپرده میشوند معمولا دارای شرایط مشابهی میباشند اما محدودی از آنها که نمیتوانند با محیط مطابقت حاصل کنند نه تنها از دیگر همسالان خود آزار خواهند دید بلکه از مسئولین آن مؤسسه نیز در رنج خواهند بود .

بدین معنی که کودکانی که در این مؤسسات زندگی میکنند اگر



دارای استعدادهای بالقوه‌ای باشند، آنقدر در این مؤسسات باقی میمانند و آنقدر تحت فشار قرار می‌گیرند که چشمه استعداد آنها خشک میشود و همدیف دیگران می‌گردند.

این سخن بدان معنی است که بسیاری از کسانی که موفق میشوند که خودشان را با محیط سازگار کنند بسیار از خود راضی می‌گردند و بسیار مستعد دیگری آزاری و بهیچ وجه ظرفیت آنها ندارند که صبورانه به عقاید تازه گوش داده و نظریات تازه را فراگیرند.

برتر از همه، هر آنقدر که ایالت‌ها و کشورهای مختلف جهان برای یکدیگر بصورت رقابتی نظامی جلوه‌گر شوند، جایگزینی دولت در نقش خانواده بیشتر شکل میهن پرستی بخود می‌گیرد (۱) و دولت در آموزشهایش شور میهن پرستی را در جوانان برمی‌انگیزد. و هدف آن است که هرگاه دولت تمایل نشان دهد جوانان بدون کوچکترین تردیدی خود را فدای میهن کنند.

بدون تردید میهن پرستی افراطی یکی از شدیدترین و خطرناک ترین پدیده‌های تمدن عصر حاضر است و اگر چیزی این حس را تحریض و تشویق کند باید آن را مهیب تر از طاعون، وبا و قحطی نامید.

امروزه با موقعیت فعلی، وفاداری و احساسات جوانان به دوشاخه تقسیم میشود قسمتی متوجه والدین میباشد و قسمت دیگری معطوف به دولت است.

---

۱ - بدین معنی که دولت در آموزشهای خود دائماً درس میهن پرستی و وطن دوستی میدهد تا جوانان وطن را در موقع مقتضی علیه کشورهای رقیب بشوراند.

حالا اگر این وفاداری صرفاً متوجه دولت شود، آنگاه دلیل بیشتری برای این وحشت وجود داشت که جهانیان بیش از عصر حاضر تشنه خون باشند.

از این روی تصور میکنم نازمانی که مسئله «جهان وطنی» (۱) حل نشده است، دخالت دولت در آموزش و مراقبت از کودکان بقدری خطرناک است که منافع مسلم این دخالت را ازین می برد. اگر از طرف دیگر يك حکومت بین المللی تأسیس میشد که میتواند در مناقشات بین کشورها، قانون را جایگزین زور کند آنگاه موقعیت کاملاً متفاوت از حال بود.

چنین حکومتی (حکومت بین المللی) امر می کرد که وطن پرستی در شکل افراطی بهیچ وجه نباید سهمی را در آموزش در هیچ کشوری داشته باشد.

این حکومت تأکید می کرد که وفاداری جوانان باید معطوف به يك حکومت عالی جهانی باشد این وفاداری باید در همه جا آموزش داده شود و این احساس جهان وطنی باید جایگزین وطن پرستی شود و بجای آن که هر کشوری به يك پرچم احترام بگذارد جهانیان همه به يك پرچم جهانی دلبستگی نشان دهند.

در آن صورت اگر چه خطر عظیم وحدت و یکرنگی و آزار ناهمرازان که در حال حاضر موجود است تشدید می یابد ولی در عوض خطر جنگ جهانی محو و نابود میشود.

در حقیقت کنترل حکومت جهانی بر آموزش در کشورهای مختلف  
ضامن صلح جهانی است .

نتیجه آن که جایگزین شدن دولت در نقش پدر در صورتی مفید بفایده  
است که يك حکومت بین المللی وجود داشته باشد و تازمانی که حکومتها  
کلی و غیر بین المللی و نیز نظامی می باشند ره آورد دخالت دولت در  
خانواده افزایش مداوم خطر جنگ است .

خانواده سرعت در حال زوال است ولی ناسیونالیزم و جهان وطنی  
بکندی رشد میکند .

مع هذا نا امید نباید بود چه بسا که در آینده ناسیونالیزم جهانی سرعت  
رشد کند و رشدی سریع که پیش از این نداشته است بخود بگیرد .  
خوشبختانه چون نمیتوان آینده را پیش بینی کرد ، میتوانیم  
امیدوار باشیم - نه انتظار داشته باشیم - که احساس جهان وطنی گسترش  
و پیشرفت بیشتری از حال داشته باشد و وضع از آنچه که هست بهتر  
شود .

# بخش شانزدهم

## «طلاق»

طلاق نهادی است که در بیشتر ادوار و بیشتر کشورهای جهان به علت برخی عوامل اجازه صدور یافته است هدف از طلاق نه بخاطر ایجاد خانواده بر اساس یکی از دو والد است بلکه هدف از آن صرفاً بخاطر تخفیف آلام و سختی‌هایی است که بدلائل خاصی ادامه زندگی زناشویی را تحمل‌ناپذیر می‌سازد.

قانون طلاق در کشورهای مختلف و ادوار مختلف بسیار گوناگون و متفاوت بوده است و حتی امروزه در نقاط مختلف بسیار متفاوت می‌باشد.

حتی در ایالات متحده آمریکا، قوانین طلاق از ایالتی به ایالت دیگر فرق میکند از کارولینای جنوبی گرفته که به شدت با طلاق مخالفت

میشود تا در نوادا (۱) که با هر دلیل کوچکی میتوان حکم طلاق را صادر کرد .

در بسیاری از کشورهای غیر مسیحی شوهر بر اختی میتواند همسر را طلاق گوید .

در قانون موسی کافی است که مرد به زن اعلام کند که او را طلاق گفته است در آن صورت زن مطلقه شناخته میشود .

در قانون چین طلاق مجاز است مشروط بر آنکه آنچه که زن در هنگام ازدواج به عنوان جهیزیه آورده است به او باز پس داده شود .

کلیسای کاتولیک از آنجا که ازدواج امری مقدس می‌شمرد بهیچ دلیلی اجازه طلاق نمیدهد اما در عمل باین شدت نیست و تخفیفی وجود دارد .

بالاخص در مواردی که به گروه عظیمی از زارعین مربوط گردد و نیز با توجه به این حقیقت که زمینه‌های بسیاری وجود دارد که پوچی این قانون را به اثبات میرساند . (۲)

---

۱ - در نوادا زمینه های طلاق فراوان است . محکومیت به تبه کاری ، شهرت داشتن به فساد ، اعتیاد به مشروب ، ناتوانی جنسی که تداوم یابد به طلاق منجر میشود ، خشونت بیش از حد ، ندادن نفقه برای یکسال ، جنون یکی از دو زوج که مدت دو سال تداوم یابد و زمینه های دیگری که میتوان در کتاب « نقش امور جنسی در تمدن » باز یافت .

۲ - برای مثال در مورد دوک و دوشی مارلو براف ، زناشویی آنها کان لم یکن اعلام شد چه دوشی بزور به علقه زناشویی دوک در آمده بود و علیرغم آن که آنها سالیان دراز با هم زیستند و حاصل ازدواج چندین کودک بود باز هم این نکته حائز اهمیت قرار گرفت .

در کشورهای مسیحی مذهب انعطاف‌پذیری نسبت به طلاق مربوط به میزان وابستگی آن کشور به مذهب پروتستان می‌باشد.

«میلتون» از فواید طلاق بسیار سخن گفته است زیرا همان‌طور که همه میدانند وی گرایش شدیدی به مذهب پروتستان داشته است.

کلیسای انگلیس آن‌گاه که اندیشه‌های پروتستان‌ها را مورد بررسی قرار میداد طلاق را فقط در زمینه زنا جایز شمرد و در دیگر موارد رد کرد.

امروزه بسیاری از روحانیون کلیساها علم مخالفت با طلاق را برداشته‌اند و با هر گونه طلاق مخالفت نمیکنند.

قوانین طلاق در اسکاندیناوی بسیار ساده می‌باشد و طلاق به سهولت انجام می‌پذیرد.

زیرا در اسکاندیناوی بیشترین گروه‌ها را پروتستانهای آمریکایی تشکیل میدهند.

طلاق در اسکاتلند بمراتب آسان‌تر از انگلستان می‌باشد. در فرانسه اندیشه‌های ضد روحانیت طلاق را آسان کرده است.

در اتحاد جماهیر شوروی طلاق بدرخواست هر یک از دو طرف ازدواج صورت می‌پذیرد.

اما از آنجا که هیچ‌گونه کیفر و مجازاتی چه از نظر اجتماعی و چه از دیدگاه قانونی به زنا و رابطه نامشروع تعلق نمی‌گیرد؛ از این روی ازدواج از آن اهمیتی که دیگر کشورها وجود دارد برخوردار نمی‌باشد و تا آنجا که

ازدواج باقانون و حکومت مربوط می باشد ، حکومت بادیده بی تفاوتی به آن می نگرد .

یکی از امور جالبی که در باره طلاق وجود دارد تفاوت فاحشی است که بین سنت وقانون موجود میباشد طلاق آسان بهیچ وجه دلیل افزایش تعداد طلاق نیست .

در چین قبل از انقلاب و دگرگونی اخیر، طلاق تقریباً امری ناشناخته بود وعلیرغم سفارشاتیکه کنفوسیوس درباره طلاق کرده بود در نظرگاه مردم چین امری ناپسند شمرده میشد .

درسوئد طلاق در صورت رضایت دوطرف مجاز میباشد در حالیکه این مورد در دیگر کشورها و ایالات آمریکا وجود ندارد. در سال ۱۹۲۲ آخرین سالیکه اشکال مختلف طلاق رامورد مقایسه قرار میدادم متوجه شدم که نسبت طلاق درسوئد درصد هزار نفر ۲۴ نفر در حالیکه در آمریکا ۱۳۶ نفر بوده است (۱) .

تصور میکنم این تفارق و تمایزی که بین قانون وسنت وجود دارد حایز اهمیت است .

زیرامن ملایمت را در قوانین طلاق ترجیح میدهم وبه عقیده من تازمانیکه خانواده براین مأخذ استوار است، دلایل قوی ومستدلی وجود

---

۱ - از آن زمان به بعد تعداد طلاق افزایش یافت و از ۱۵۳۱ مورد طلاق که در سال ۱۹۳۲ درسوئد وقوع یافت در سال ۱۹۲۷ به ۱۹۶۶ مورد طلاق فزونی یافت در حالیکه درصد ازدواج در آمریکا افزایش یافت و از ۱۴۰۴ درصد به ۱۵ درصد افزایش حاصل کرد .

دارد که چرا سنت باید علیه طلاق و روی در روی طلاق قرار گیرد، مگر در مواردی که طلاق گزیر ناپذیر و موقعیت بسیار بحرانی و نامطلوب باشد .

به نظر من هدف از زناشویی رابطه جنسی بین دو فرد نیست بلکه چیزی برتر از آن است و هدف از زناشویی به عهده گرفتن وظیفه‌ای مشترك جهت تولید مثل و تربیت کودکان میباشد .

همانطور که در بخش‌های گذشته اشاره شد زندگی زناشویی که بر اساس رابطه جنسی بنا نهاده شده باشد در اثر نیروهای متفاوتی که بیشترین آن نیروی اقتصادی است از هم گسسته میشود و این نوع زناشویی همواره در خطر جدائی و گسسته شدن میباشد .

اگر پاره شدن علقه زناشویی ضروری باشد بنابراین طلاق نیز معنا و مفهومی ندارد چه طلاق وابسته به زناشویی میباشد و تازمانی که زناشویی موجودیت نیابد طلاق نیز بی معناست .

از این روی طلاق يك سوپاپ اطمینان است . بنابراین بحث فعلی مادر اطراف خانواده بر اساس زوج و زوجه دور میزند و خانواده‌ای را مورد بررسی قرار میدهم که طبق قاعده و معمول از يك زن و يك شوهر تشکیل میشود .

پروستانها و کاتولیکها هر دو طلاق را نه از نظر گاه اهداف بیولوژیکی می‌نگرند ، بلکه آنها به طلاق از دیدگاه تصویری که مذهب نسبت به گناه دارد نگاه میکنند .

از این روی در نظر کاتولیکها ازدواج امری است ناگسستنی و



خداوند آنرا جدایی ناپذیر دانسته است و علقه زناشویی آنها بالضروره تاابد باقی میماند .

هیچیک از دو طرف تا زمانی که دیگری در قید حیات است نمیتوانند رابطه ای با شخص ثالثی برقرار کنند که متضمن گناه نباشد و مر حادثه ای هم که برای هر یک از دو طرف واقع شود باز هم آن دیگری نمیتواند با شخص ثالثی رابطه برقرار کند و اگر این رابطه برقرار شود حتماً مرتکب گناه شده اند .

پروtestانها پاره ای بدان خاطر طلاق را نفی نکرده، آنرا مطلوب دانسته اند زیرا که برخلاف کاتولیک ها زناشویی را امری مقدس نشمرده اند و نیز قسمتی بدین خاطر که دریافته اند که زناشویی ناگستنی عامل اصلی زناکاری میباشد و معتقدند که طلاق آسان سبب کاهش زناکاری میشود .

هر کس بر راحتی میتواند دریابد که در کشورهای پروtestان مذهب جایی که زناشویی بر راحتی گسسته میشود ، زناکاری به شدت ناپسند و نامطلوب بوده و به سختی محکوم میشود .

ولی در کشورهای که طلاق بر سمیت شناخته نشده اگر چه زناکاری گناه میباشد ولی غالباً تا آنجا که به مرد مربوط میشود بادیده اغماض نگریسته میشود .

در روسیه تزاری ، جایی که طلاق به شدت دشوار و ناممکن بود . کسی در اندیشه زندگی خصوصی کودکان نبود ، در آمریکا جایی

که هیچکس به اندیشه های سیاسی دیگری خرده نمی گیرد گورکی  
را بخاطر عقایدش در زمینه های اخلاقی پست شمرده و به هیچ هتلی راهش  
ندادند .

نه پروتستانها و نه کاتولیک مذهبان هیچیک بطریقی منطقی و  
عقلانی باطلاق مواجه نشده اند .

ابتدا اجازه می خواهم که از نظرگاه کاتولیک ها به این امر نگاه  
کنیم .

فرض کنید که یکی از دو طرف پس از زناشویی دیوانه شد ،  
بی تردید بهیچ وجه مناسب نیست که از این همسر دیوانه کودک یا کودکانی  
دیگری متولد شود .

همچنین نباید کودکانی که قبلاً متولد شده اند با این فرد دیوانه در تماس  
باشند . در آن صورت حتی اگر دیوانگی و جنون مداوم نبوده و هر از گاهی  
دست دهد باز هم برای کودکان مناسب تر و مفیدتر خواهد بود . که  
والدین از یکدیگر جدا شوند

حکم بر این است که در مورد فردی که همسرش دیوانه است از نظر  
قانونی اجازه رابطه جنسی با هیچ فردی را ندارد این حکم بس ظالمانه و  
بیهوده است زیرا زوج دیگر باید با آینده ای تنها و خالی باقی بماند .

مرد یا زنی که همسرش دیوانه شده اگر تصمیم بگیرد که در مسیر  
سنت و قانون گام بگذارد و یا اگر رابطه پنهانی با دیگری برقرار کند که  
احتمالاً این رابطه با کودک همراه نباشد و یا آن که بطریقی رفتار کند  
که بدان گناه آشکار گویند اعم از آن که این رابطه آشکار با کودک همراه

باشد یا نباشد بهر يك از این موارد انتقادات شدیدی وارد می آید .  
امساك و خود داری كامل از مقاربت جنسی بالاخص آن كه در طول  
زناشویی بصورت عادت شده باشد كلاری بس دشوار ورنج آوراست .  
خودداری از ارضاء شهوات جنسی سبب پیری زودرس میشود و  
بدون تردید برخی بیماری های عصبی و روانی را باعث میشود ، بهر حال  
امتناع و كف نفس در این مورد سبب بسیاری از ناملایمات ، تندخویی ها و  
نظایر آن در اخلاقیات فرد میشود در مورد مردها چه بسا كه فشار  
خویشتن داری را تحمل نکنند و از اختیار خارج شده حرکات حیوانی  
از آنها صادر شود و اگر آنها معتقد باشند كه برقراری مناسبات جنسی خارج  
از قلمرو زناشویی امر پلیدی است ، وقتی به این عمل دست بیازند ،  
ممکن است خویشتن را بدین طریق راضی کنند كه ما در شمار گوسفندانیم  
بگذار در شمار بره ها (۱) قرار گیریم و از این روی چه بسا کلیه اموری  
راكه بدان ایقان دارد كنار گذارده و اخلاقیات را رها سازد .  
مورد دوم یعنی داشتن رابطه جنسی نهانی كه متضمن كودك  
نباشد .

این موردی است كه بیش از همه معمول میباشد در يك چنین  
موردی میتوان معایب زیر را بازشناسی كرد .  
بالمال هر چه نهانی باشد ناپسند است و مناسبات جنسی كه حاصل  
آن كودك نبوده و در زمینه يك زندگی عادی نباشد نمیتواند محتوای

---

۱ - در دین مسیح اعتقاد بر آن است كه گناهكاران در عقبی بمانسته  
گوسفندان ظاهر شوند و اسفل تر از آنان به بزها و بره ها مانده باشند .

خوبی را دربرداشته باشد و از امکانات مناسب برخوردار گردد .  
همچنین وقتی مردی و یا زنی جوان که سالم و بیرومند هستند  
دیگر لزومی ندارد که افکار عمومی بجهت دارشدن آنها را نفی کند و بگوید  
که شما حق بجهت دارشدن ندارید .

هنوز نیز افکار عمومی نمیتوانند آنچه را که قانون گفته است  
نفی کند و افکار عمومی نمیتواند بگوید که شما نباید صاحب فرزند شوید  
مگر آن که شما دیوانه‌ای را برای شریک زندگی خویش برگزیند که  
در آن صورت از بجهت دارشدن باید جلوگیری شود .

مورد سوم یعنی آن که فرد در پیشگاه افراد و افکار عمومی نمایلات  
جنسی خود را ارضاء کند و نیازی نداشته باشد که این عمل را از  
دیگران مخفی نماید ، این مورد از دو مورد قبلی کم خطر تر بوده و خطر  
آن، چه برای فرد و چه برای جامعه به مراتب کمتر است البته اگر از نظر عملی  
ممکن باشد ولی از نظر اقتصادی در بسیاری موارد ناممکن است .

يك پزشك و یا يك قاضی که مشهور به داشتن رابطه جنسی است  
بی تردید کلیه بیماران و یا موکلین خود را از دست میدهد .

فردی که از نظر آموزشی دارای مقامی است اگر به این عمل شهره  
شود فوراً مقام و موقعیت خود را از دست میدهد (۱) .

حتی اگر شرایط اقتصادی روابط جنسی آزاد را ناممکن

---

۱- مگر آن که این شخص در یکی از دانشگاههای قدیمی تدریس کند و  
یا آن که دوستی و صمیمیتی نزدیک با کابینه وزرا داشته باشد تا از کار و مقامش  
منفصل و عزل نگردد .

نمی‌ساخت ، کیفرها و مجازاتهای اجتماعی مانع از ارتکاب فرد به این عمل می‌گردید.

مردها مایلند که در کلوپ و باشگاهی عضو شوند و زن‌ها مایلند که در چشم زن‌های دیگر محترم جلوه‌کنند و محرومیت از لذت يك چنین موقعیتی برای هر دو دسته ظاهر آگران تمام میشود و اگر مردی یا زنی شهره بد داشتن روابط جنسی آزاد باشد بی‌تردید از باشگاه رانده شده و یا از دیدگاه زنان دیگر نامحترم شمرده میشود .

از این روی برقراری روابط جنسی آزاد مگر برای نویسندگان، هنرمندان، ثروتمندان و بالاخره کسانی که حرفه‌اشان ایجاب نمی‌کند که با دیگران در تماس کلی باشند ناممکن مینماید .

مواردی که فوقاً بدانها اشاره شد نتیجه قوانین کشوری است که به فردی که همسرش به جنون دچار شده اجازه طلاق نمیدهد. همچنانکه در انگلستان چنین قانونی جاری میباشد .

از این روی مرد یا زنی که همسرش دچار جنون شده است در موقعیت بحرانی و وخیمی قرار می‌گیرد و در دفاع از يك چنین قانونی از منطق استفاده نمیشود مگر از خرافات مذهبی، و آنچه که در مورد جنون صادق است در مورد بیماریهای مقاربتی ، عادات خلاف اخلاق و اعتیاد به مشروبات الکلی نیز حکم میکند .

هر يك از این عوامل (جنون ، اخلاق ناپسند ، اعتیاد به الكل) میتوانند زندگی زناشویی را درهم بریزد .

این عوامل زندگی مشترك و صمیمت را ناممکن ساخته و تولید

مثل را نامطلوب جلوه داده، رابطه والدین با فرزندان را بر اساس صحیح غیر ممکن میسازد.

تنها در این مورد است که میتوان با طلاق مخالف بود که ناشویی را بمانسته تله‌ای بدانیم که از طریق آن نااهلان در آن دام می‌افتند و بارنجی که میکشند روحشان تصفیه و اخلاقیاتشان نیکو میشود.

جدایی (۱) زمینه‌ای برای طلاق است، در آن صورت آنچه که قانون برای طلاق مقرر میکند در جدایی که بین زن و شوهر حادث میشود صورت واقع بخود گرفته است بدین معنی که ازدواج به پایان رسیده است.

بهر حال جدایی از نقطه نظر قانون دارای معایب و نواقصی است زیرا اگر جدایی زمینه‌ای برای طلاق باشد در آن صورت زوجها دائماً و در تعداد زیاد به جدایی متوسل میشوند از این روی بهتر است که جدایی زمینه‌ای برای طلاق نباشد.

نظیر همین مشکل با توجه به انواع مواردی که در جای خودش ارزشمند است ظاهر می‌گردد.

بسیاری از زن و شوهرها بقدری مایل به جدایی هستند که به هر گونه امکانی که قانون برای جدایی داده است متوسل میشوند. برای مثال همانطور که در مورد انگلستان اشاره شد به زنی که

---

۱- منظور از جدایی آن است که بین زن و شوهر هیچگونه علقه‌ی جسمی و روحی وجود ندارد و تنها قانون است که آنها را به یکدیگر وابسته ساخته و وقتی که آنها عملاً از هم جدا هستند باید از نظر قانون نیز از یکدیگر جدا شوند.

شوهرش زناکار میباشد اجازه طلاق داده میشود و نیز در مورد شوهری که بازنش به خشونت رفتار میکند جواز طلاق صادر میشود و چه بسا که زن و شوهری بایکدیگر موافقت کنند که مرد در مقابل خدمتکاران زنش راکتک بزند تا شاهد برای خشونت مرد وجود داشته باشد و این خود مسئله ایست و آیا شایسته است مرد وزنی که مایلند از دیگر جدا شوند مجبور گردند با مشارکت یکدیگر به يك چنین صحنه سازیهایی دست بزنند که فقط نتیجه فشار قانون است .

باید در کمال انصاف بازگو شود ، عواملی که سبب طلاق می گردد تا بی نهایت ادامه می یابد و بسیاری از مردم عامداً و عاملاً مرتکب این اعمال میشوند تا به هدف خود که طلاق باشد دسترسی یابند .

بهر حال اجازه دهید که مشکلات قانونی که در امر طلاق وجود دارد رها ساخته به بررسی موقعیت و شرایطی که ادامه زناشویی را نامطلوب میکند بپردازیم .

به نظر من زنا بخودی خود نمیتواند انگیزه ای برای طلاق باشد ، زیرا انسان نمیتواند در مدت زناشویی بدون انگیزه های قوی که برای زناکاری در انسان ظاهر میشود زندگی کند مگر آن که موانع شدیدی در سر راه مردم قرار گیرد و یا اخلاق به شدت این عمل را نفی کند .

اما يك چنین انگیزه هایی ضرورتاً گویای این امر نیست که زناشویی دیگر در مسیر هدف خود گام برنمیدارد .

چه بسا که پس از زنا نیز زناشویی کاملاً گرم و صمیمی باشد و

محبت بین زن و شوهر باقی بماند و رفتاری که نشانه کمال مطلوب است در زندگی زناشویی تداوم یابد .

برای مثال فرض کنید مردی برای تجارت چندماه از خانه بدور می افتد ، اگر وی از نظر جسمی قوی باشد مشکل میتواند راضی شود که خود را در این مدت منزله نگه داشته و کف نفس بخرج دهد و اگر چه او به همسرش علاقه مند است ولی با این حال به این عمل دست می آزد .

و نیز وقتی که همسرش واقعاً به اصول اخلاقی وضع شده معتقد نباشد او نیز ممکن است به این عمل دست بیازد يك چنین پیمان شکنی که در این شرایط واقع میشود نباید در خوشبختی آنی اثر بگذارد . و در جایی که زن و شوهر نسبت به یکدیگر حسادت نمی ورزند وقوع يك چنین حوادثی در زندگی زناشویی آنها اثر نامطلوبی نخواهد داشت .

ما ممکن است از این نیز پیشتر برویم و بگوئیم که هر يك از دو جزء خانواده ( زن یا شوهر ) باید اجازه داشته باشند که به تمایلات موقتی خود که جنبه رویا گرفته است عمل کنند با توجه به این امر که به محبت متقابل زن و شوهری آنها خدشه ای وارد نیاید .

روانشناسی، زناکاری را از طریق قواعد اخلاقی امری کاذب نشان داده است و این تصور را پیش آورده که در کشورهای که زناشویی بر اساس وحدت زوج و زوجه است تمایل به شخص ثالث دال بر آن است که محبت واقعی بین زن و شوهر وجود ندارد .

همه آگاهند که این نظریه ناصحیح و غیر معقول است ولی از آنجا که



همگان تحت نفوذ حسادت قرار دارند از این روی این ثوری غیر حقیقی را حقیقی می‌پندارند و از ریزه کاهها کوهها میسازند .

از این روی میتوان گفت زنا نمیتواند موجب و انگیزه‌ای برای طلاق شود مگر آن که زن یا شوهر فرد دیگری را که با او زنا میکند بر همسرش ترجیح دهد در آن صورت طلاق ممکن می‌گردد .

در موردی که بیان شد زنا به طلاق منجر نمی‌گردد ، فرض بر آن است که زناکاری منتهی به تولید مثل نمیشود زیرا وقتی که بچه نامشروع متولد شد موقعیت بسیار پیچیده میگردد و این پیچیدگی زمانی است که کودک متعلق به مادر باشد (مادر مرتکب زنا شده باشد) زیرا در آن صورت اگر زناشویی تداوم یابد شوهر با کودکی روبروست که از آن مرد دیگری است و او ناگزیر به تحمل مخارج اوست و مرد ناچار است برای آن که از افتضاح جلوگیری کند و مانع از آن شود که گند قضیه درآید بچه دیگری را همانند بچه خود پرورش دهد .

وجود این کودک همچنین برخلاف اساس بیولوژیکی زناشویی است و نیز غرایزی را برمی‌انگیزاند که تحمل ناپذیر است .  
از این روی قبل از آن که وسایل جلوگیری از حاملگی بوجود آید زناکاری بسیار پلید و کثیف‌تر از آنچه که فعلاً احساس می‌گردد بود .

اما راههای جلوگیری از حاملگی این عمل را بیش از پیش ممکن ساخته است .

از این روی میتوان برای زناکاری لعن و کیفر کمتری نسبت به

آنچه که در قانون آمده است قایل شد .  
انگیزه‌هایی که طلاق را ممکن و مطلوب میسازد دو دسته  
میباشند :

یکدسته آنهایی که مربوط به نواقص دو زوج نظیر جنون  
یا اعتیاد به الکل و جنون جنایت میشود .

دسته دوم اموری که وابسته به مناسبات زن و شوهر میباشد .  
در این مورد نمیتوان آنها را سرزنش کرد چه برخی از زوجها  
کلا نمیتوانند بایکدیگر توافق و توافقی برقرار کنند و یا آن که نمیتوانند  
نسبت به یکدیگر فداکار باشند از جمله آن که ممکن است هر دو زوج  
کار مهمی داشته باشند و موقعیت کاری آنها بطریقی ایجاب کند که باید  
در دو نقطه دور از هم زندگی کنند و یا آن که ممکن است یکی از دو زوج  
بدون آن که از دیگری نفرت داشته باشد به شدت به شخص دیگری  
علاقه‌مند شود بطوری که این ابهام برای او پیش آید که زناشویی يك  
علاقه تحمل ناپذیر است که دست و پای او را در بند کرده مانع از نیل به  
هدف مطلوب می‌گردد .

در آن صورت اگر یکی از دو زوج از طریق قانونی نتوانند به هدف  
خود برسند چه بسا که تنفر بین دو زوج حاصل آید که نتیجه آن در برخی  
موارد جنایت است .

زمانی که طلاق به علت عدم توافق زوج و زوجه و یا بر اثر علاقه  
یکی از دو زوج به يك شخص ثالث وقوع یابد در آن زمان سرزنش کردن  
زوج یا زوجه همانطور که فعلاً مرسوم است صلاح نمی‌باشد . از این

روی بهترین طریقه طلاق آنست که با رضایت طرفین همراه باشد . و اگر قرار باشد که طلاق فقط بخاطر تمایل یکی از دو طرف صورت گیرد آن طلاق صلاح نیست مگر آن که یکی از دو زوج دارای نواقصی باشند که فوقاً ذکر آن گذشت .

کار بسیار دشواری است که قوانین راجع به طلاق را در محدوده ای قرار دهیم زیرا هر آنقدر که قوانین محدود و معین باشند باز هم قضاات و هیئت منصفه به میل خودشان رأی خواهند داد .

حال هر چه قدر هم زن و شوهر برای آن که طلاق آنان قانونی جلوه کند تمهیدات لازمه را چیده باشند - اگر چه در قانون انگلیس در صورتیکه کوچکترین موافقتی بین زن و شوهر در مورد طلاق وجود داشته باشد رأی طلاق صدور نمی یابد سولی همگان میدانند که در عمل يك چنین موافقت نهائی وجود دارد .

در ایالت نیویورک اجیر شاهد برای آن که سوگند یاد کنند که یکی از دو زوج دست به زنا زده است امر غیر عادی و تازه ای نیست . خشونت در ثوری بهانه بهتری برای طلاق میباشد اما ممکن است که این دلیل بیهوده و پوچ تفسیر گردد و مورد قبول دادگاه واقع نشود .

زمانی که یکی از مشهورترین هنرپیشگان سینمایی با توسل به ماده خشونت شوهرش را طلاق گفت درد لایلی که برای خشونت شوهرش ذکر کرده بود به این نکته اشاره شده بود که شوهرش عادت دارد دوستانش

وابخانه بیاورد و با آنها درباره کانت (۱) و فلسفه او بحث کند. من بسختی میتوانم قبول کنم که هدف قانونگذاران کالیفرنیا آن باشد که بهزنی امکان دهند بدانشاظر که شوهرش گاهی درباره فلسفه و امور عقلانی بحث میکند او را طلاق گوید.

تنها راه گریز از این ابهام و پیچیدگی و پوچی آن است که طلاق برضایت طرفین صورت پذیرد و این رضایت در همه موارد حتی اگر طرفین طلاق دلیل کافی و مستدل برای جدایی نداشته باشند و دلایلی که آنها برای طلاق می آورند نظیر جنون یکی از دو زوج که منتهی به طلاق یکطرفه میشود مستدل نباشد باز هم طلاق باید صورت گیرد

زوجهایی که قصد طلاق دارند دیگر ناچار نیستند که در خارج از دادگاه در اندیشه باشند و پول به شاهدان قلابی بدهند تا برای آنها شهادت دروغ بدهد و با شهادتش یکی از دو زوج را هیولایی برای دادگاه مجسم کند، بلکه زوج و زوجه ای که قصد طلاق دارند در خارج از دادگاهها بحثهای خود را میکنند و بر سر امور مالی به توافق میرسند و آنگاه به دادگاه مراجعه کرده طلاق صدور می یابد.

باید اضافه کنم قانون در یک مورد طلاق را جایز شمرده است و آن زمانی است که درزن ناشوئی عمل مقاربت صورت نمی گیرد این قانونی است پوچ که باید از بین برود و قانون دیگری جایگزین آن شود، مبنی

---

۱ - امانوئل کانت فیلسوف، متولد سال ۱۷۲۴ در کینگسبرگ. از آثار

مشهور وی. نقادی عقل مطلق و نقادی عقل عملی است.

براین که اگر زن و شوهری صاحب فرزند نمیشوند بتوانند در صورت موافقت، در باره آنها رأی طلاق صادر شود .

بدین معنی که اگر زن و شوهری صاحب بچه نبوده تمایل به جدایی نشان دهند آنها بتوانند از یکدیگر جدا شوند مشروط بر آن که پزشک پس از معاینه گواهی دهد که زن حامله نمی باشد زیرا کودک هدف اصلی زناشویی است و مجبور کردن مردم به این که با یکدیگر زندگی کنند و صاحب فرزند نشوند ظلم باطل و بیهوده ای است .

آنچه که از قانون طلاق مهمتر مینماید سنت است، سنت موضوع دیگری است. همانطور که تاکنون ملاحظه شده، برای قانون این امکان وجود دارد که مقررات وقواعد طلاق را آسان نماید ولی سنت این امکان را سلب میکند .

طلاقهای بیشماری که در آمریکا صورت می گیرد برخی معلول این حقیقت است که مردم در زناشویی، بدنبال چیزی هستند که نباید جستجو کنند بدین معنی که از زناشویی تصورات و خواسته های غیر واقعی دارند .

و برخی دیگر طلاقها معلول این حقیقت است که زوجها زناکاری دیگری را نمیتوانند تحمل کنند . هدف از زندگی زناشویی شراکت در همه امور زندگی تا پایان عمر و یا لااقل تازمانی است که کودکان به حد کمال رشد برسند و به زناشویی نباید از نظرگاه عشقبازی های موقتی نگریسته شود .

اگر این عشقهای موقتی وزودگذری که در سر راه هر زوج ممکن

است قرار گیرد با تحمل و اندیشه بر طرف نگردد چه بسا که هر يك ازدو زوج بسوی دیگری متمایل شده و زندگی آنها درهم ریخته شود و يك زناشویی تازه شکوفه کند و این زناشویی تازه نیز خود دستخوش عشق زودرس دیگری شود که در صورت تداوم این وضع چه بسا که به سرعت اساس خانواده مشترك درهم ریخته شود .

زیرا اگر قرار باشد که هر زنی هر دو سال یکمرتبه شوهر عوض کند و کودکی از هر يك از شوهرها داشته باشد. کودکان از محبت پدری محروم میشوند و از این روی زناشویی لزومی برای وجود نمی یابد (۱). دوباره به سراغ سنت پل میرویم :

همانطور که در اولین نظریه فرطینیان آمده است زناشویی در آمریکا موردی است برای جلوگیری از فسق و فجور، از این روی طلاق مجاز است چون اگر مردی نتواند همسرش را طلاق گوید مرتکب زنا میشود .

وقتی که گفته شد زناشویی مربوط بکودکان میشود آنگاه اخلاق و موضوع جدیدی پیش می آید که کاملاً متفاوت با تصور قبلی است که گفته میشد هدف از زناشویی جلوگیری از زنا است . همانطور که اگر زن و شوهری نسبت بفرزندانشان علاقمند باشند چنان رفتاری را در پیش می گیرند که فرزندانشان از حداکثر امکانات برای بهزیستی و سلامت ورشد مناسب برخوردار شوند .

برای اعمال يك چنین روشی چه بسا که زن و شوهر باید خویشتن-

دار بوده و کف نفس بخرج دهند. و مسلماً برای آنکه فرزندان شان خوشبخت  
زندگی کنند ضرورت آن احساس میشود که زن و شوهر هر دو خواسته های  
فرزندانشان را بر نیازهای خودشان برتری و ترجیح داده بخاطر فرزندانشان  
هیجانات و احساسات عشقی خود را زیر پا بگذارند. اگر والدین به  
فرزندانشان محبت داشته باشند و سنت ها و اخلاقیات کاذب را در زندگی  
زنانشوئی خود راه ندهند که شعله های حسد بنیان زندگی آنها را درهم  
ریزد در آن صورت تمام آنچه که به عنوان وظیفه والدین بیان شد، والدین خود  
باطیب خاطر انجام خواهند داد و همه کوششهایی که برای بهزیستی  
فرزندانشان میکنند در نظر آنها امری عادی و طبیعی جلوه خواهد  
کرد.

برخی معتقدند که اگر زن و شوهری از صمیم دل یکدیگر را  
دوست نداشته باشند و مانع از آن نشود که همسرش در خارج از قلمرو  
زنانشوئیشان با افراد دیگری رابطه برقرار کنند. برای آنها امکان  
ندارد که با اشتراك یکدیگر به آموزش و تربیت کودکان شان بپردازند.  
لیپمن (۱) میگوید :

«زوجهایی که یکدیگر را دوست ندارند نمیتوانند واقعاً با یکدیگر  
همکاری و اشتراك داشته باشند.

همانطور که آقای برتراند راسل می اندیشد : چون دوزوجی که  
نسبت به یکدیگر علاقه مند نیستند نمی توانند فرزندی تولید کنند و نیز  
در اثر همین بی علاقهگی آنطور که شایسته است رفتار نمی کنند و بدتر

از همه آنکه هر قدمی که برای دیگری و فرزندانسان بر میدارند این قدم را بحساب وظیفه می گذارند نه علاقه و محبت .

باید در وهله اول بیان شود که در اینجا يك اشتباه رخ داده است و آقای لیپمن گفتار مرا بدقت قول کرده و اشتباه تفسیر کرده اند . البته زوجهایی که یکدیگر را دوست ندارند نمی توانند همکاری لازم را برای تولید فرزند داشته باشند ولی فقط مسئله تولید فرزند نیست بلکه مسئله تربیت و ترویج آنهاست که آقای لیپمن بطور ضمنی بدانها اشاره کردند .

همکاری در پرورش کودکان حتی وقتی که عشق شدید زن و شوهر بخاموشی میگراید تداوم می یابد و بهیچ وجه والدین محبت کردن به فرزندانسان را بحساب وظیفه نمی گذارند . چه هر انسان عادی بفرزندش علاقه مند است .

برای این مدعای خود شواهد بسیاری در دست دارم ، زیرا کلیه کسانی را که میشناسم به فرزندانسان علاقه مند بوده اند ، در این مورد که گفتید والدین محبت کردن به فرزندان را در حکم وظیفه می شمرند باید گفته شود که این سخن درست نیست زیرا مدتها پس از آن که شعله های عشق زن و شوهر خاموش میشود محبت والدین بفرزندان باقی میماند و این علاقه ای است ناگسستنی که همواره بین پدر و مادر باقی می ماند . این گمان پیش می آید که آقای والتر لیپمن از قوانین و رسومات فرانسه شناخت و آگاهی ندارد .

زیرا در فرانسه علیرغم آزادی استثنائی که برای زنا وجود دارد



و علقه خانوادگی بسیار مستحکم بوده و والدین بخوبی به وظیفه خود آشنا هستند .

احساس و علقه خانوادگی در آمریکا بسیار سست است از این روی طلاق به تعداد معتنا بی فراوان می باشد و حدوث بیشمارش طلاق در آمریکا منبعت از عدم همبستگی خانوادگی است .

جایی که احساس و علقه خانوادگی مستحکم باشد به همان نسبت طلاق کاهش می یابد و دردت می گردد، حتی اگر قوانین طلاق آسان و سهل باشد. طلاق آسان همان طور که در ایالت متحده آمریکا معمول است نتیجه این امر است که خانواده در آمریکا مرحله ای را میگذراند که طی این مرحله خانواده از سیستم دو والد بیک والد و آنهم مادر مبدل میشود و بی شباهت به سیستم مادرشاهی نیست .

یک چنین مرحله ای بی تردید مشکلات فراوانی را برای کودکان به همراه دارد ، زیرا کودکان در شرایط فعلی این جهان نیاز به دو والد یعنی پدر و مادر دارند و آنها احتمالاً قبل از آنکه طلاق واقع شود به پدرشان بیشتر از مادر وابستگی می یابند .

تازمانی که سیستم خانواده بر اساس دو والد متکی است. والدینی که یکدیگر را طلاق میگویند با استثنای مواردی که علت طلاق کاملاً جدی بوده است از جمله به نظر من والدین در مورد وظایف خود نسبت به فرزندان تعلل میکرده اند . تصور نمیکنم که اجبار قانونی برای ادامه زناشویی بتواند دردی را درمان و مشکلی را آسان کند .

آنچه به نظر من در وهله اول ضروری است اندکی آزادی برای هر دو زوج میباشد چه این آزادی زناشویی را قابل تحمل میکند و در مرحله دوم، شناخت این امر که کودک در زندگی از اهمیت بسیاری برخوردار است و توجه والدین بیشتر باید معطوف به فرزندانشان گردد.

و باید توجه داشت که کودک در زندگی زناشویی از اهمیت بیشتری از امور جنسی که سنت پل و جنبش رمانتیک بدان معتقد بود برخوردار است.

نتیجه این مبحث چنین مینماید که نه قوانین بسیار مشکل طلاق که در انگلستان و کشورهای نظیر آن اعمال میشود و نه طلاق آسان هیچکدام راه حل اساسی برای مشکلات زناشویی نمیباشد.

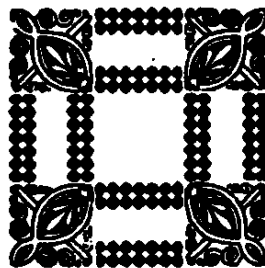
اگر زناشویی قرار باشد ادامه یابد استحکام زناشویی از آن نظر مهم است که باید کودکان در آن محیط رشد یابند و بنحاطر اهمیت وجودی کودکان است که استحکام خانواده با اهمیت تلقی میشود، اما این زناشویی مستحکم زمانی به بهترین طریق حاصل می آید که بین مناسبات جنسی صرف زناشویی تمایز و تفارق قایل شویم و نیز توجه ما معطوف به هدفهای بیولوژیکی زناشویی باشد نه هدفهای جنسی که عشق رمانتیک گوشزد میکرد.

من تظاهر نمیکنم که زناشویی میتواند رها از وظایف ضروری باشد در سیستمی که پیشنهاد میکنم مرد در حقیقت آزاد است آزاد از محصور بودن امور جنسی وی در قلمرو زناشویی ولی در مقابل

وظیفه دارد که احساس حسادت خود را کنترل کند .

زندگی مطلوب نمیتواند خالی از خویشتن داری باشد ولی این خویشتن داری بالضروره باید دربارهٔ امور ناخوشایند نظیر احساسات و انگیزه‌هایی از قبیل حسادت باشد و این خویشتن داری ابراز عشق را شامل نمیشود .

قوانین اخلاقی راه خطا می‌پیماید این خطا نه بدان خاطر است که خواهان خویشتن داری است بلکه بدان علت است که این خویشتن داری را در زمینه‌ای نادرست خواهان است ..



## «بخش هفدهم»

### «جمعیت»

هدف اصلی از زناشویی ترمیم جمعیت کره زمین است .  
برخی از سیستمهای زناشویی این وظیفه را بخوبی انجام میدهند  
و برخی دیگر با ناتوانی و ناکفایتی به انجام این وظیفه خطیر مشغول  
میباشند .

واز همین نقطه نظر است که قصد دارم اخلاق جنسی را در این  
بخش بررسی نمایم .

در طبیعت، پستانداران بزرگتر برای آن که بتوانند به حیانشان  
ادامه دهند هر رأسی از آنها نیاز به فضای قابل توجهی دارد .

در نتیجه تعداد پستانداران بزرگ وحشی محدود میباشد . البته  
تعداد گاو و گوسفندان با آن که در شمار پستانداران بزرگ میباشد ولی

علت وجودی تعداد بیشمارش گله‌های گاو و گوسفندان است که آنها به کمک انسان به حیات خود ادامه می‌دهند.

وجود انبوه جمعیت انسانها مسلماً خارج از قلمرو پستانداران وحشی است و این امر البته ارتباط به تبجر و شعور انسانها دارد.

اختراع تیر و کمان، اهلی کردن نشخوارکنندگان، دست‌آزیدن به کشاورزی و انقلاب صنعتی همه و همه به انسان امکان داد تا گروه‌های بسیاری از آنها بتوانند در یک مایل مربع زندگی کنند.

همانطور که از آمارهای بدست آمده آخرین پیشرفتهای اقتصادی وقف این هدف یعنی افزودن بر تعداد جمعیت بود و انسان در همه موارد تقریباً بیشتر از شعور خود برای افزودن بر تعداد جمعیت استفاده کرد تا موارد دیگر.

همچنانکه آقای « کارسائدرز » (۱) یادآور میشود این حقیقتی است که عملاً تعداد جمعیت همواره یکسان و ساکن بوده است و افزایشی که در قرون نوزدهم حادث شد يك پدیده کاملاً استثنایی بوده است.

میتوان گمان برد که مصری‌ها و بابلی‌ها زمانی که طرق آبیاری و و کشاورزی را به بهترین طریق فرا گرفتند يك چنین پدیده‌ای در میان آنها نمود کرد اگرچه در دوره تاریخی اثری از يك چنین تحول و پدیده‌ای مشاهده نشده است.

همه برآوردهایی که دربارهٔ جمعیت قبل از قرن نوزدهم به عمل

می‌آید جنبه تخمینی دارد ولی همگان با این امر که پدیده‌ای حدوث یافته که بناگاه جمعیت فزونی یافته است هم رأی و موافق می‌باشند .  
بنابراین میتوان اظهار داشت که افزایش سریع جمعیت نتیجه پدیده‌ای نادر و استثنایی بوده است .

اگر نتیجه فزونی جمعیت همین مورد استثنایی بوده باشد ، هم‌اکنون در کشورهای متمدنی که خواهان بازایستادن سیر صعودی جمعیت می‌باشند ، این تمایل بدان خاطر است که انسانها از شرایط غیرعادی و مرحله‌ای که در آن يك چنان پدیده‌ای نادر حادث میشده است گذشته‌اند . و در حالت عادی یعنی ساکن شدن تعداد جمعیت پای گذارده‌اند .

کتاب جالب و درعین حال متقن آقای کارساندرز در باره جمعیت متضمن این مطلب است که: تقریباً در همه جا در یکی از ادوار انسانها بطور اختیاری کوشیده‌اند تا رشد جمعیت را محدود کنند و تحدید رشد جمعیت از طریق ساکن کردن حرکت صعودی جمعیت بیشتر از امحاء انسانها از طریق مرگ و میر مؤثر واقع شده است . احتمالاً او در این مورد راه اغراق پیموده است .

از جمله برای مثال در هندوستان و چین عامل اصلی جلوگیری کننده از رشد بی‌رویه و سریع جمعیت مرگ و میر است .

در چین آماری در دست نیست که رشد جمعیت را نشان دهد ولی هندوستان دارای آمار می‌باشد آمار در هندوستان نشان میدهد که میزان تولد در هندوستان فوق‌العاده زیاد است اما سرعت رشد جمعیت اندکی

کمتر از انگلیس است و این امر صرفاً نتیجه مرگ و میر در سنین کودکی و نیز شیوع بیماریهای همه گیری نظیر طاعون میباشد . معتقدم اگر آماری در دست بود نشان میداد که چین نیز وضعی مشابه هندوستان دارد .

علیرغم این دو استثناء که بسیار مهم میباشد بهر حال تر آقای کلساندرز بی تردید از حقیقت منشاء می گیرد .

تاکنون روشهای مختلف جلوگیری از رشد بی رویه جمعیت آزمایش شده است .

ساده ترین روشهای جلوگیری از ازدیاد جمعیت بچه کشی است که هر کجا که مذهب اجازه يك چنین عملی را داده بسیار واقع شده است .

گاه مراسم بچه کشی چنان رسمی و مستحکم بود که برخی در صورتی حاضر به پذیرش مسیحیت میشدند که دین مسیح به صراحت در امر بچه کشی دخالت نکند . (۱)

دوك هو بورز که یکی از ژنرالهای ارتش حکومت تزاری بوده است بدان خاطر که زندگی انسانها مقدس است و کشتن انسانها محصیتی بزرگ میباشد از خدمت در ارتش سرباز زد و مورد آزار و شکنجه حکومت تزاری قرار گرفت ولی همین شخص وقتی که به کانادا رفت بن خاطر گرایش و تمایلی که به فرزند کشی داشت مورد شتم و آزار حکومت کانادا قرار گرفت .

---

۱ - از جمله این واقعه در آیسلند وقوع یافت . مراجعه شود به کتاب جمعیت آقای کار ساندرز .

روش دیگر برای جلوگیری از ازدیاد جمعیت که تقریباً رایج نیز می‌باشد آن است که در بسیاری از نژادها و اقوام زن از تماس جنسی در برخی مواقع دوری و اجتناب می‌کند و این اجتناب از مقاربت جنسی نه تنها در طول دوران حاملگی است بلکه دوران شیردهی را هم که مدت آن دو تا سه سال می‌باشد شامل می‌گردد.

بالضروه دوران باردگی و جوانی زن محدود می‌گردد و تأثیر این روش بالاخص در میان قبایل وحشی که زنان در میان آنان نسبت به اجتماعات متمدن خیلی زودتر یائسه میشوند اثر بیشتری را دارا است.

بومیان استرالیایی برای تحدید تولید مثل دست به عملی می‌زنند که بسیار دردناک است و تا حد وسیعی قدرت زایشی بالقوه مرد را کم کرده و یا اصولاً این نیرو را از بین می‌برد. (۱)

تا آنجا که از رومیها و یونانیهای باستان اطلاع در دست است حداقل يك روش برای کنترل تولید مثل در میان آنها معمول بوده است. ولی کنترل تولید مثل مورد پذیرش و قبول یهودیان نبوده چه این دین اصولاً مخالف کنترل تولید مثل می‌باشد.

با اقدام به يك چنین پیش‌بینی‌هایی انسانها از مرگ‌های عمومی که از فقر غذایی و گرسنگی ناشی میشد نجات می‌یافتند چه در غیر این صورت در اثر توالد و تناسلهای بی‌اندازه و بی‌رویه وقوع فحطی و مرگ عمومی حتمی مینمود.



مرگ از گرسنگی یکی از عواملی بود که از فزونی جمعیت جلوگیری می کرد و نفوس را در يك حد پائین نگه میداشت . ولی این عامل شاید در میان جوامع روستایی و زارع که از فلاحات اولیه برخوردار بوده اند مؤثر واقع میشده است .

قحطی سال ۴۷-۱۸۴۶ ایرلند بقدری شدید بود که میزان جمعیت رابحدی به پائین کشید که هیچگاه سابقه نداشته است .

در روسیه شوروی چندین بار قحطی حادث شده است و یاد تلخ همین قحطی ۱۹۲۱ در خاطر بسیاری از مردم مانده است .

در سال ۱۹۲۰ که من در چین بودم بخش بزرگی از چین از قحطی در رنج بود و میزان کمبود مواد غذایی بهمان شدنی بود که سال بعد از آن روسیه شوروی بدان گرفتار شد .

اما قربانیان قحطی چین کمتر مورد مرحمت و انسان دوستی قرار گرفتند در حالیکه در باره قربانیان قحطی حوزه ولگا بیشتر دلسوزی شد زیرا قحطی روسیه را به کمونیسم نسبت میدادند .

این قحطی ها و این علایم دلیل آن است که گاه جمعیت بیشتر از آن حدی که باید باشد می گردد حتی بیشتر از حد معاش میشوند .

بهر حال چنین حوادثی وقوع می یابد ، بالاخص در نقاطی حادث می شود که میزان مواد غذایی ، بناگاه کاهش پیدا میکند و چاره ای برای جلوگیری از این کاهش وجود ندارد .

مسیحیت بهر کجای که پای میگذاشت ، نظارت بر تولید مثل را خاتمه میداد مگر آن که این نظارت در مورد تداوم و افزایش تولید مثل باشد .

فرزندکشی البته بشدت نفی گردید از این روی این عمل منسوخ شد و البته همه معیارهای جلوگیری از حاملگی منع شد .

این درست است که کشیشان و راهبها و راهبهها باید در تنهایی و عزوبت بسر برند، اما گمان نمی کنم که تعداد افراد ازدواج نکرده و راهبههای تمام کشورهای اروپای قرون وسطی فقط به اندازه تعداد زنان شوهر نکرده انگلیس زمان حاضر بوده باشند .

بنابر این آنها (روحانیون عزب) از نظر آماری گروه کوچکی را تشکیل میدادند که از نقطه نظر تولید مثل قابل اهمیت نبود .

همچنین با مقایسه قرون وسطی و ادوار باستانی میتوان دریافت که در ادوار باستانی مرگ به علت فقر و طاعون بسیار کمتر از قرون وسطی بوده است .

در قرون وسطی رشد جمعیت بسیار به کندی صورت میگرفت و این رشد اندکی سریعتر از افزایشی بود که در قرن هیجدهم صورت گرفت ولی در قرن نوزدهم يك تغییر کاملاً جدی صورت گرفت و سرعت رشد جمعیت به اوج رسید بحدی که شاید هیچگاه سابقه نداشت . از روی تخمین و گمان میتوان گفت که جمعیت نسبی (۱) در سال ۱۰۶۶ در انگلستان و وائز در حدود ۲۶ نفر بوده است در حالیکه در سال ۱۸۰۱

---

۱ - منظور از جمعیت نسبی تعداد جمعیت يك کشور تقسیم بر اراضی قرآن کشور میباشد که معمولاً در هر کیلومتر مربع یا مایل مربع محاسبه میشود . برای مثال در همین مورد فوق جمعیت مقصود از ۲۶ نفر جمعیت نسبی آن است که در هر مایل ۲۶ نفر بطور متوسط میزیسته اند .

این رقم به ۱۵۳ نفر فزونی یافت و در سال ۱۹۰۱ جمعیت نسبی انگلستان به ۵۶۱ نفر رسید.

افزایش شدید و سریع جمعیت در قرن نوزدهم تقریباً چهار برابر افزایشی است که از زمان پادشاهی نورمن ها بر انگلیس تا قرن نوزدهم داشته اند.

فزونی جمعیت در انگلیس و از تصویر حقیقی راروشن نمی کند و نمیتوان نسبت به افزایش جمعیت در انگلیس اتخاذ سند کرده و آنرا نسبت به همه جهان گسترش داد زیرا در آن زمان بریتانیا قسمت بزرگی از جهان را در اختیار داشت که جمعیت برخی از این قسمت ها شاید قبل از ورود انگلیس متشکل از تعدادی از وحشیان میشد.

دلیلی ندارد که اینگونه افزایش جمعیت را به رشد جمعیت نسبت دهیم.

میتوان اینگونه افزایش را به کاهش مرگ و میر نسبت دارد. زیرا قسمتی بدان خاطر که پیشرفتهای علمی پزشکی حاصل آمده است و قسمت دیگر که در نظر من مهم تر است افزایش و بالارفتن سطح زندگی انسانهاست که نتیجه انقلاب صنعتی بوده است.

از سال ۱۸۴۱ که میزان تولد در انگلستان ثبت گردید تا سال ۱۸۷۱ میزان تولد تقریباً ساکن و بی حرکت بود ولی از آن زمان به حد اکثر یعنی به ۳۵/۵ رسید. در این مرحله دو حادثه اتفاق افتاد.

اولین واقعه قانون تحصیلات اجباری بود که در سال ۱۸۷۰ وضع گردید و دومین واقعه ای که حادث گردید.

پی گیری و پیروی از «اولاف» برای تبلیغاتی که در سال ۱۸۷۸ برای  
ثومالتوزین صورت می گرفت .

از آن زمان به بعد با مراجعه به آمار میتوان دریافت که میزان  
تولد مسیر نزولی پیموده است این کاهش در ابتدا آهسته بود ولی بناگاه  
بصورت فاجعه ای نمودار گردید .

قانون تحصیلات اجباری انگیزه ای گردید که کودکان به عنوان  
يك عامل بالقوه سرمایه گذاری برای والدین نمودار نگردند . وقانون  
دوم یعنی ثومالتوزین که مخالف کار کودکان بود سبب شد که والدین  
علاقه ای به تولید مثل نداشته باشند .

در دوره پنج ساله ۱۵ - ۱۹۱۱ میزان تولید مثل به ۲۳/۶  
کاهش یافت .

در اولین سه ماهه سال ۱۹۲۹ میزان تولد به ۱۶/۵ سقوط کرد .  
جمعیت انگلستان در حال حاضر به کندی راه کثرت می پیماید  
و این ازدیاد اندك نتیجه پیشرفتهای بهداشتی و پزشکی است اما  
نمودارهای جمعیت بصورت خط افقی نمایان میگردد زیرا جمعیت  
در حال سکون میباشد و ارقام تقریباً عددی ثابت را نشان میدهند .

فرانسه همانطور که همگان میدانند مدتی است که جمعیت آن  
ساکن شده و تقریباً نه افزایشی و نه کاهشی احساس می گردد .

کاهش میزان تولد در سراسر غرب اروپا تقریباً سریع بود و تمام  
غرب اروپا را فرا گرفت و تنها استثنائی را که میتوان آورد کشور پرتغال  
بود که جمعیت آن کاهش نیافت .

افزایش جمعیت در پرتغال بیشتر در شهرها احساس شد تا در روستاهای کشور.

افزایش جمعیت ابتدا در میان طبقه ثروتمند راه یافت ولی کم کم در میان تمام طبقات بالاخص طبقات شهر نشین و صنعتی نفوذ یافت. هم اکنون میزان تولد در میان طبقات فقیر پرتغال بمراتب بیشتر از طبقات ثروتمند میباشد.

در لندن میزان تولد در میان فقیرترین مردم کمتر از میزان تولد ثروتمندترین مردم لندن در ده سال پیش میباشد این کاهش همانطور که همه میدانند (اگرچه برخی آنرا قبول ندارند) نتیجه قرصهای و داروهای جلوگیری از حاملگی میباشد.

و دلیلی وجود ندارد که چرا استفاده از داروهای ضد بارداری زمانی که رشد جمعیت به صفر رسید موقوف گردد.

و استفاده از این وسایل و داروها ممکن است تداوم یابد بحدی که جمعیت نابود گردد و نتیجه غایی چنانکه میتوان گفت فنا شدن نژادهای متمدن انسانی است.

قبل از آن که بطور کامل و مؤثر در زمینه این مسئله بحث کنیم ضرورت آن احساس میشود بوضوح دریابیم چه میخواهیم.

به گفته «کارساندرز» در هر جامعه اقتصادی امری وجود دارد که

وی بدان نام تراکم مطلوب جمعیت میدهد.

منظور از تراکم مطلوب جمعیت حداکثر درآمد سرانه هر فرد میباشد، اگر جمعیت از سطح درآمد مطلوب یا تراکم مطلوب سقوط

کند و یا از این سطح بالا برود سطح عمومی اقتصادی درهم ریخته میشود .

بطور کلی میتوان گفت هر پیشرفت اقتصادی باعث می گردد که تراکم مطلوب افزایش یابد یعنی حداکثر درآمد سرانه بالا برود . در دوره ای که انسانها از طریق شکار کسب معاش می کردند ، هوانسانی حق داشت که يك مایل مربع را در اختیار بگیرد .

در حالیکه در دوره مرفی حاضر و در کشورهای صنعتی در هر مایل مربع چندین صد نفر زندگی میکنند و این جمعیت هیچگونه اشکالی را بوجود نمی آورد و به نظر میرسد که بهیچ وجه این افراد تراکمی بوجود نمی آورند . دلیلی در دست میباشد که تصور شود که انگلیس از زمان جنگ تا بحال دارای رشد جمعیت میباشد

ولی در مورد فرانسه نمیتوان چنین تصویری را داشت . امریکاکه دارای کمبود جمعیت نیز میباشد .

اما از ذهن بدور است که فرانسه یا در حقیقت هر کشور اروپای غربی بتواند با افزایش جمعیت میانگین ثروت خود را افزایش دهد زیرا هیچ دلیلی در دست نیست که از نقطه نظر اقتصادی نشان دهد که افزایش جمعیت مترادف با افزایش سطح درآمدهاست .

کسانی که تمایل به افزایش جمعیت دارند ، تمایل آنها از انگیزه های ناسیونالیستی نظامیگری ملهم میشود ، و افزایش جمعیتی که آنها خواهان آن هستند ، افزایشی مداوم نیست بلکه به محض آن که جنگی که هدف آنها را بر آورده میسازد پایان گیرد خواهان کاهش جمعیت می گردند .

بنابر این در حقیقت میتوان اندیشه‌های آنان را درباره کاهش دادن جمعیت بدین طریق توجیه کرد که آنان خواستار کاهش جمعیت از طریق مرگ افراد هستند نه از طریق وسایل جلوگیری از حاملگی .

این نظر نمیتواند مورد قبول کسانی که بدینگونه نمی‌اندیشند واقع گردد و کسانی که این نظریه را قبول دارند موافقت آنها ناشی از مغز کودن آنها میباشد .

جدا از بحث‌هایی که با جنگ مرتبط میشود باید بسیار خشنود بود که دانش روش‌های جلوگیری از بارداری سبب میشود که جمعیت‌های کشورهای متمدن بحالت سکون باقی بماند .

اگر جمعیت عملاً کاهش پیدا کند و این کاهش تداوم یابد موضوع کاملاً بطریق دیگری خواهد بود زیرا با خاموشی نسل بشر خاتمه خواهد یافت و ما نمیتوانیم دست روی دست بگذاریم و شاهد باشیم که متمدن‌ترین نسل انسانها در حالت فنا قرار گیرد .

استفاده از وسایل جلوگیری از حاملگی بسیار خوب و مطلوب است مشروط بر آن که این وسایل رشد جمعیت را بحالت سکون آورد و آنرا در همین سطح فعلی حفظ کند و مانع از کاهش جمعیت گردد .

فکر نمی‌کنم در اقدام به این عمل کار دشواری وجود داشته باشد انگیزه اصلی ولی نه همیشگی ، محدود کردن تعداد افراد خانواده امورات اقتصادی میباشد .

از این روی وقتی مخارج و هزینه‌هایی که کودکان به همراه دارند

کاهش می‌یابد با مال بر تعداد فرزندان خانواده افزوده می‌گیرد و با آن که زمانی که والدین مطمئن شدند که هزینه‌های کودکان آنها از طریق تأمین می‌گردد آنگاه نگرانی برای افزودن بر تعداد فرزندان‌شان ندارند.

هریک از این ضوابط در جهانی که احساس ناسیونالیستی قوی و شدید می‌باشد بسیار خطرناک است زیرا اعمال این روش (تشویق خانواده‌ها به ایجاد فرزندان بیشتر از طریق تأمین مخارج آنها) سبب می‌شود که نیروی نظامی بر خود بیشتر اطمینان حاصل کند و آمادگی بیشتری برای جنگ احساس نماید.

میتوان تصور کرد که همه کشورهای که دارای حکومت نظامیگری می‌باشند بر مسابقه تسلیحاتی خود یک مسابقه تبلیغاتی نیز می‌فزایند و فروش برآورند که: «لرله توپ علوفه می‌طلبند (۱)» در این جا مجدداً نیاز به حکومت جهانی احساس می‌شود تا تمدن امروزی بتواند سرپای خود بایستد و دوام بیاورد.

یک چنین حکومتی مشروط بر آن که توانایی و شایستگی آنرا داشته باشد که صلح جهانی را حفظ کند باید حکمی صادر کند که طی آن میزان نوالد و تناسل را در هر کشوری که امکان آن می‌رود که متمایل به حکومت نظامیگری گردد کنترل کند حالت جنگی و مخاصمت بین ژاپن و استرالیا بوضوح طرحی از این مشکل را ترسیم میکند.

جمعیت ژاپن سرعت در حال افزایش است در حالی که رشد

---

۱- این عبارت بدین معنی است که آنها خواهان جنگ می‌باشند.



جمعیت استرالیا صرفنظر از کسانی که به این کشور مهاجرت می کنند نسبتاً بکندی صورت می گیرد .

این حالت سبب می شود که بین این دو کشور دشمنی و خصومتی ظاهر گردد که به سادگی قابل حل نباشد زیرا این دو در مناقشات خود دلایلی را مطرح می کنند که برای خودشان کاملاً اصولی و قابل قبول است .

نصوری می کنم که این فرضیه قابل قبول باشد که در آینده نه خیلی دور در کشورهای اروپای غربی و آمریکا میزان جمعیت بعدی برسد که کسی خواهان افزایش جمعیت نکردد . مگر آن که برخی هدفهای خاص دولت سبب شود که اقداماتی در جهت پایان دادن به این وضع اعمال نماید .

اما با این حال نمیتوان انتظار داشت که حکومتهای نظامی بنشینند و شاهد آن باشند که کشورهای دیگر با افزایش سریع جمعیت خود موازنه نیرو را به نفع خود برهم می زنند .

هر نیروی بین المللی که به وظایف خود دقیق و صحیح عمل می کند موظف است که مسئله جمعیت را مورد توجه قرار داده و بر میزان تبلیغات خود در زمینه کنترل تولید مثل در هر کشوری که نمردمی کند و قصد افزایش جمعیت دارد بیفزاید . و تازمانی که یک چنین کاری صورت نگیرد بر صلح جهانی نمیتوان طرفی بست .

مسئله جمعیت همچنین دارای دو جنبه می باشد ما باید از افزایش

سریع جمعیت جلوگیری کنیم و نیز باید مراقب کاهش جمعیت باشیم .

مسئله افزایش جمعیت يك مسئله و مشکل قدیمی است که بسیاری از کشورها با آن مواجه می باشند ، از جمله میتوان از پرتغال، اسپانیا ، روسیه و ژاپن یاد کرد .

خطر ثانوی یعنی کاهش جمعیت مشکل تازه می باشد و فقط کشورهای اروپای غربی با آن مواجه می شوند و آمریکا نیز شاید با این مشکل روبرو باشد مشروط بر آن که جمعیت آمریکا را فقط وابسته به تعداد و میزان متولدین بدانیم نه وابسته به افرادی که به آمریکا مهاجرت می کنند زیرا مهاجرت در آمریکا سریع می باشد و سرعت مهاجرت در حدی مطلوب است که جبران کاهش تولید مثل را می کند .

خطر جدید یعنی زوال جمعیت خطری است که افکار آباء و اجدادی ما بدان خو نگرفته است .

مابه پندهای کسل کننده و قوانین و مقرراتی که علیه کنترل تولید مثل تبلیغ می کنند خو گرفته ایم، اعمال چنین تبلیغات و روشهایی تا آنجا که آمار نشان میدهد کاملاً بیفایده است .

استفاده از وسایل جلوگیری از حاملگی در شمار یکی از کارهای عادی و روزمره انسانهای متمدن شده است و دیگر نمیتوان این عادت را از آنها بازستاند .

عادت و سنت دگرگون جلوه دادن حقایق توسط دولت و اشخاص مهم بالاخص در آنجا که مربوط به امور جنسی می شود بقدری شایع

می باشد که نمیتوان انتظار داشت بناگاه این عادت از سردیگران بیفتد  
بهر حال این يك عادت ناپسند است و من فکر می کنم بتوان انتظار داشت  
آنهايي که در حال حاضر جوان هستند وقتی به مقامی با اهمیت نایل  
شدند در این زمینه بهتر از پدران و پدربزرگان خود باشند .

این امید هست که آنها بی پرده تشخیص دهند که استفاده از وسایل  
جلوگیری از حاملگی ضروری می باشد و ممکن است که بطریقی عقلایی  
از این وسیله بهره گیرند تا حدی که زیانی بر جمعیت وارد نیابد و کاهش  
ایجاد نکند بلکه هدف استفاده از این وسایل در نظر آنها متعادل  
ساختن تعداد جمعیت باشد .

روش صحیح و درست برای هر ملتی که در خطر کاهش جمعیت قرار  
دارد آن است که مسئله مخارج فرزندان خانواده ها را حل کند و این  
موضوع تازمانی باید مورد توجه قرار گیرد که میزان تولد بعد عادی و  
معمولی خود برسد .

در این جریان يك جنبه وجود دارد که قوانین اخلاقی موجود  
ممکن است در جهت مثبت تغییر یابد .

در انگلستان تعداد زنان در حدود دو میلیون نفر بر مردان فزونی  
دارد و آنها چه از دیدگاه قانون و چه از نظرگاه سنت محکوم هستند که  
بی فرزند باقی بمانند که بی تردید يك چنین قانون و سنتی محرومیت  
شدیدی برای بسیاری از آنها ایجاد می کند .

اگر سنت مادران بی شوهر (مادرانی که بدون داشتن شوهر دارای  
فرزند می شوند و بالطبع فرزندان آنها نامشروع نامیده می شود) را

برسمیت میشناخت و اگر سنت شرایط اقتصادی مطلوب برای يك چنین مادران فراهم می آورد . بی تردید بسیاری از این زنان که در حال حاضر محکوم به مجرد زیستن می باشند صاحب فرزند خواهند شد . سیستم تك همسری بر این اساس پایه گذاری شده است که تقریباً تعداد زنان با تعداد مردها برابر است .

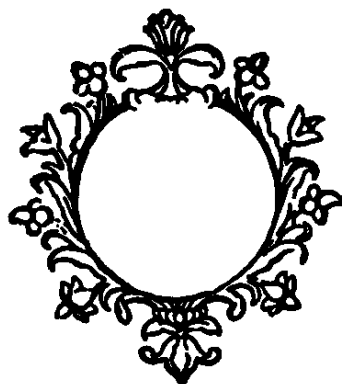
درجایی که يك چنین حالتی وجود ندارد و تعداد زنان زیاده بر مردان میباشد ظاهراً شقاوت است که زنان را مجبور سازیم در تنهایی و مجرد باقی بمانند و درجایی که بطور منطقی نیاز به افزایش تولید مثل احساس میشود اعمال این روش که زنان بی شوهر صاحب فرزند نشوند چه از نظر شخصی و چه از دیدگاه عمومی امری ناپسند و نامطلوب است .

هر چه در دانش بشری پیشرفته تر می شود برای حکومتها آسان تر می گردد که کنترل اموری نظیر امور وابسته به طبیعت را در اختیار بگیرند .

کنترل تولید مثل و افزایش جمعیت یکی از این موارد می باشد . از بدو پیدایش مسیحیت تولید مثل چشم و گوش بسته در اختیار غریزه بود . است اما وقتی به سالهای اخیر نگریسته شود مشهود خواهد شد که بطور آزادانه تولید مثل کنترل شده است .

در این مورد اگر ضرورت دخالت کنترل دولت احساس شود ما باید

خواهان دخالت يك دولت جهانی باشیم تا این دخالت مفید بفایده باشد  
چه دخالت يك دولت نظامی‌گردد امور تولید مثل بی‌تردید بضرر رسلها  
تمام خواهد شد .



## بخش هجدهم

### «اصلاح نژاد»

اصلاح نژادکوشی است جهت بهبود شخصیت بیولوژیکی يك نسل از طریق روشهایی که برای این عمل تمهید شده است اساس این عقیده بر نظریات داروین (۱) و طرفداران وی متکی می باشد و بالاخص ناشی از عقاید ریاست جامعه اصلاح نژاد یعنی پسر چارلز داروین است .

اما پدر اصلی عقاید اصلاح نژادی فرانسیس گالتون می باشد کسی که قویاً معتقد به عامل وراثت در رفتار انسانی است. امروزه بالاخص در آمریکامسئله وراثت بصورت دسته بندی و حزب بازی شده است. محافظه-

کاران آمریکایی معتقدند که شخصیت قالب‌گیری شده يك انسان بالغ در اصل وابسته به صفات و مشخصات ذاتی وی می‌باشد ، حال آنکه رادیکالهای آزادیخواه خلاف عقیده محافظه‌کاران را دارند زیرا آنها معتقدند که آموزش و تربیت همه چیز و ذات و وراثت؛ هیچ چیز می‌باشد .

من نمیتوانم هیچکدام از این دو نظریه یکطرفه را بپذیرم حتی نمیتوانم دلیل بیاورم که سهم کداميك در شخصیت انسانها بیشتر است و آیا وراثت در شخصیت بیشتر اثر می‌گذارد یا تربیت و نمیتوانم بپذیرم که ایتالیاهایی و اسلاوهای جنوبی پست‌تر از بومیان و زادگان آمریکایی «کوکلوکس کلان» (۱) می‌باشد .

هیچگونه مدرک و اطلاعی در دست نیست که در مورد ظرفیت فکر و مغز آدمها بتوان گفت کدام قسمت مربوط به وراثت و کدام قسمت ناشی از آموزش و تربیتی می‌باشد .

اگر بخواهیم که این مسئله را بطور دقیق معین کنیم این ضرورت احساس می‌شود که هزاران دوقلو همگن را از بدو تولد از یکدیگر جدا کنیم و آنها را بدو گونه مختلف تاحدی که ممکن است این اختلاف باید عمیق‌تر باشد آموزش داده و در دو محیط سنتی مختلف تربیت کنیم .

عقیده شخصی من که به اعتراف خودم يك عقیده غیر علمی است و صرفاً بر اساس تأثرات و اندیشه‌هایم میباشد این است که اگر کسی تحت

تأثیر بدآموزی قرارگیرد بالطبع فاسد خواهد شد و غالباً نیز بهمین روال می باشد و اگر کسی در يك چنین شرایط نامساعدی قرارگرفت و باز هم منزله و پاك باقی ماند باید از يك سرشت عالی برخوردار باشد .

من قبول ندارم که آموزش هر آنقدرهم صحیح و دقیق باشد بتواند از يك پسر بچه متوسط يك پیاپیست درجه يك تربیت کند و نیز نمیتوانم بپذیرم که عالترین مدارس جهان بتواند همه ما را ایشتن بار آورد همچنانکه نمی توانم باور داشته باشم که ناپلئون برتر از دیگر همکلاسه های دربرینه (۱) نبوده و وی از مادرش زمانی که مشغول تربیت بچه های نافرمانش بوده استراثری را فرا گرفته است .

از این روی معتقدم که در يك چنین شرایطی و یاد در درجات پائین تر در همه موارد يك استعداد ذاتی و نهائی باید وجود داشته باشد تا انسان با دیدن آموزشهای لازمه نتایج بهتری را تولید کند و از حد متوسط بالاتر باشد .

در واقع حقایق آشکار نتیجه اتخاذ شده را به ثبوت میرساند. بطوری که معمولاً از دیدن شکل سريك انسان میتوان گفت که او موجودی باهوش است یا انسانی کند ذهن و احمق می باشد در حالیکه این پیشگویی بهیچ وجه با آموزش مناسبتی ندارد و تیزبادیدن فرد میتواند دانست که وی کودن، احمق یا دیوانه است .

---

۱ - برینه ، قصبه ای در نزدیکی شامپانی است که ناپلئون در مدرسه نظام آن ناحیه آموزش دیده است .



حتی سرسخت ترین مخالفین اصلاح نژاد نمیتواند نفی و انکار کند که در بسیاری از موارد کودنی و نامدرکی امری ذاتی است .  
و هر کسی که اندکی با امور آماری آشنایی داشته باشد میداند که در مقابل احمق ها و کودکان های بالفطره انسانهای با هوش و مستعدی وجود دارند که ظرفیت هوشی آنها بمراتب بیشتر از انسانهای عادی است .  
از این روی میتوان بدون قیل و قال پذیرفت که انسانها از نظر ذاتی و ارثی بایکدیگر متفاوت میباشند و نیز این تصور قابل تردید است که انسانهای با هوش تر نسبت به انسانهای کودن تر برتری دارند .

این دو قطب مخالف ( با هوشی و کودنی ) امری هست که پایه و اساس اصلاح نژاد را تشکیل میدهد و این موضوع به مصلحین نژاد واگذار شده است .

از این روی هر آنقدر هم که طرفدار یکی از دو عامل ( وراثت و تربیت ) باشیم نباید عامل دیگر را پوچ بشماریم .  
مطالب بی معنی و پوچی درباره نژاد نوشته شده است .

بسیاری از طرفداران اصلاح نژاد علاوه بر اصول بیولوژیکی برخی ضمائم اجتماعی را نیز بر نژاد مترتب میدانند ضمائمی که بی تردید طبیعی نیست و اجتماعی میباشد .

از جمله پاکدامنی را وابسته به درآمد و میزان دارایی انسانها میدانند و نیز فقر ارثی را يك امر بیولوژیکی میدانند نه يك پدیده قانونی و اجتماعی (متأسفانه بسیاریز شایع است) معتقدند که اگر ما

بتوانیم ثروتمندان را وادار کنیم که بجای فقرا زاد ولد نکنند در آینده همه افراد بشر ثروتمند خواهند شد .

قال وقیل وهایهوی بسیاری برپاشد که تعداد زاد ولد فقرا بیشتر از ثروتمندان است من بشخصه نمیتوانم به این حقیقت بدیده تأسف بنگرم زیرا هیچ دلیلی ومدرکی دردست نیست که نشان دهد که ثروتمندان بر فقرا برتری و ارجحیت دارند . حتی اگر این امر جای تأسف داشت . موضوعی نبود که بنشینیم و بخاطر آن تأسف و نحسر بخوریم زیرا مسئله فقط موضوع چندسال تأخیر و درنگ است .

چون بی تردید میزان تولد و تناسل در میان فقرا کاهش خواهد یافت همچنانکه نسبت به ۹ سال پیش میزان تولد و تناسل در میان ثروتمندان کاهش بسیار یافته است (۱) .

در حقیقت برخی عوامل وجود دارد که میزان . تفاوت تولد و تناسل را بین این دودسته ممکن میسازد .

برای مثال وقتی که حکومتها ویروهای پلیس مشکلاتی در سر راه تحصیل اطلاعاتی درباره کنترل تولید مثل قرار میدهند نتیجه آن است که درجه هوشی کسانی که پائین میباشد تا حد کمی میتواند این اطلاعات را بدست آورند در حالیکه در مورد افراد با سواد و با هوش ، کوششهای مقامات حکومتی باشکست مواجه میشود . در نتیجه کلیه مخالفتهایی که

برای جلوگیری از رسیدن اطلاعاتی درباره وسایل جلوگیری از حاملگی میشود. دز مورد انسانهای احمق و نادان صورت واقع بخود می گیرد و از این روی تعداد افراد این خانواده ها بیش تر از دیگران میباشد .

به نظر میرسد که بهر حال اینگونه تحقیق کردن ها و مانع از آن شدن که اطلاعات لازمه دردست مردم قرار گیرد موقتی میباشد زیرا پس از مدتی یا حتی احمق ترین و کودن ترین مردم اطلاعاتی درباره کنترل تولید بدست میاورد .

و یا آنچه که من از آن وحشت دارم و بالطبع نتیجه مخالفت های نیروهای پلیس و حکومتی با مردمی آشنا خواهند شد که مخالف جدی تولید مثل میباشد و آنها را به شدت تشویق به سقط جنین میکنند (۱) .

اصلاح نژاد دارای دو حالت میباشد ، حالت مثبت و حالت منفی ، حالت مثبت آن است که گروه های قوی و سالم را تشویق به تولید مثل کنیم و حالت منفی آن حالتی است که مانع از تولید مثل افراد ناسالم و

---

۱ - سقط جنین همانطور که ژولیوس وولف میگوید بیش از وسایل جلوگیری از حاملگی سبب کاهش تولید مثل میشود چنانکه در آلمان یک چنین کاهشی مشهود گردید .

وولف تخمین میزند که امروزه در آلمان سالیانه در حدود ۶۰۰۰۰۰ سقط جنین صورت میگیرد در انگلستان مشکل میتوان به ارقام سقط جنین دست یافت چون آماری در دست نیست ولی دلایلی دردست است که نشان میدهد میزان آن از آلمان کسری ندارد .

بیمارگونه گردیم . حالت دوم یعنی مانع از آن شدن که افراد ناسالم تولیدمثل کنند در دنیای امروز عملی تر میباشد .

در حقیقت اعمال این روش در برخی از ایالات آمریکا گامهای بلندی را برداشته و راه طولی را طی کرده است و در انگلستان عقیم کردن انسانهای ناقص و کسانی که شایسته تولید مثل نیستند از جمله سیاستهای قاطع و عملی میباشد .

انتقاد بريك چنین ضابطه‌ای که تا حدی طبیعی مینماید به عقیده من غیر عادلانه است. زنانی که از نظر عقلی ناتوان هستند قادرند که تعداد بیشماری کودک بوجود آورند ، کودکانی که آنها نیز به احتمال قوی بیمارگونه باشند و همچنین میتوانند کودکان نامشروع بسیاری متولد سازند و همه این کودکان بر طبق قاعده و سنت در اجتماع از ارزش برخوردار نمی‌باشند يك چنین زنانی اگر عقیم گردند بمراتب خوشبخت تر خواهند بود زیرا بخاطر انگیزه و میل بچه‌دار شدن نیست که آنها حامله میشوند همین مورد نیز درباره مردان ضعیف‌العقل صادق میباشد .

البته اعمال يك چنین روشی متضمن خطر میباشد زیرا چه بسا که مقامات بخطا کسی را ناقص‌العقل تشخیص دهند و یا از روی خصومت و دشمنی فردی را عقیم سازند و بر روی هر فردی که مایل بودند مارك سبك‌عقلی بزنند . ولی با وجود همه این خطرات ارزش آنرا دارد که به این عمل دست بزنیم زیرا آنچه که مسلم است با اعمال این روش تعداد احمق‌ها و کودکان‌ها و دیوانه‌ها به شدت کاهش خواهد یافت.

ضوابطی که برای عقیم کردن بکار برده میشود باید به عقیده من دقیقاً معین گردد و نیز این ضوابط بشاید بسیار محدود باشد و تنها شامل کسانی باشد که از نظر عقلی ضعیف و بیمار میباشند. من با قوانین عقیم سازی که در «ایداهو» مجری میباشد موافق نیستم زیرا بر طبق آن قوانین انسانهای ناقص العقل و مصروعین و جانیان حرفه‌ای و فاسدالاخلاق‌ها و افرادی را که از نظر جنسی منحرف هستند عقیم میسازد.

عقیم ساختن این دو مورد آخری یعنی فاسدالاخلاق‌ها و منحرفین جنسی در این جا بسیار مبهم مینماید و اعمال این قانون در جامعه‌ای با جامعه دیگر متفاوت است.

قانون در ایداهو، اجازه میدهد که سقراط، افلاطون و ژولیوس سزار و سنت پل عقیم گردند.

همچنین جانیان حرفه‌ای به احتمال شدید قربانی برخی نابسامانیها و ناترتیبی‌های عصبی هستند که از نظر تئوری با سپردن آنها به روانشناسان قابل درمان میباشند و به احتمال زیاد میل به جنایت ارثی نمیتواند باشد.

چه در امریکا و چه در انگلستان قوانین در این مورد توجهی به روانشناسان مبذول نداشته است از این روی قانون در این مورد کلیه نابسامانیهای فکری را باهم یکسان میدانند بدان خاطر که نشانه‌های برخی آنها تاحدی مشابه یکدیگر میباشد.

میتوان گفت که قوانین در حدود سی سال عقب‌تر از بهترین دانش

زمان ما میباشند. این امر روشنگر این حقیقت است که در مواردی از این گونه قانونی شمردن و برسمیت شناختن يك امر بسیار خطرناك میباشد مگر آن که علم در آن زمینه به يك نتیجه ثابت برسد که لااقل برای چندین ده سال معارضی برای يك چنین قوانینی بوجود نیاید. در غیر این صورت اگر عقاید کاذب در جسم قانون رسوخ کنند برای مجریان قانون همان عقاید نادرست محترم شمرده میشود که نتیجه آن عقب افتادن کلی پذیرش قانونهای عملی بهتر میباشد.

ضعف عقل به نظر من تنها چیزی است که در عصر حاضر بحد کافی معین و مشخص میباشد و میتوان درباره آن قانون وضع کرد. در این مورد میتوان بصورت عینی تصمیم گرفت، در این صورت مورد قبول مقامات مسئول واقع نخواهد شد.

برای مثال انحطاط اخلاق يك امر نسبی است و وابسته به عقاید مردم است، فردی که در نظر عده ای فاسد الاخلاق مینماید چه بسا که در نظر گروه دیگری پیامبر جلوه کند. من نمی خواهم بگویم که قانون در آینده نباید گسترش یابد و کلیه زمینه ها را در برگیرد بلکه میگویم نازمانی که دانش و شناخت ما در این زمینه کافی نمی باشد برای يك جامعه بسیار خطرناك است که در زیر پوشش علم برخی از اخلاقیات را منموم بشماریم همچنانکه این روش در برخی از ایالات کشور امریکا مرعی می باشد.

حال متوجه حالت مثبت اصلاح نژاد میشوم که امکانات آن بمزایب جالبتر است اگر چه این امکانات بیشتر به آینده مربوط میشود.

حالت مثبت اصلاح نژاد متضمن این امر است که والدین سالم و شایسته را تشویق به تولید مثل هر چه بیشتر میکنند ، در عصر حاضر نقطه مخالف این روش اعمال میشود زیرا يك پسر که از هوش سرشار و غیر عادی در دوره ابتدایی برخوردار است احتمالاً بزودی وارد محیط کار میشود و پس از گذراندن دوره های مختلف درس ۳۵ تا ۴۰ سالگی ازدواج میکند .

حال آن که کسانی که در محیط هایی که از نظر مادی مطلوب است زندگی میکنند و از هوش فوق العاده برخوردار نبوده اند در سن ۲۵ سالگی ازدواج میکنند . هزینه آموزش و تحصیلات بار بسیار سنگینی است که بر دوش طبقات کارگری تحمیل میشود . از این روی آنها ناگزیرند که تعداد افراد خانواده خود را شدیداً محدود کنند .

احتمالاً حد متوسط هوش افراد طبقه کارگر بیشتر از افراد طبقات دیگر است از این روی این محدودیت جای تأسف دارد . بهترین کاری که میتوان برای این طبقه کرد آموزشهای مجانی و نیز دانشگاه های مجانی برای فرزندان آنها میباشد . بدین معنی که بطور کلی میتوان گفت بورس باید بر اساس شایستگی والدین داده شود نه بر اساس آمادگی و زرنگی فرزندان آنها .

نفع فوق العاده این روش آن است که مانع از آن میشود که کودکان با هوش بر اثر کارهای سنگین جسمی و فشارهای ناشی از عدم امکانات مادی در سن بیست و نهمگی از نظر جسمی و مغزی بیمار و ضعیف گردند .

بهر حال احتمالاً این امکانات در انگلستان و یا در امریکا وجود ندارد که معیارها و ضوابطی برای خانواده ها تعیین کنند تا خانواده های کلگری بتوانند تعداد افراد خانواده خود را گسترش دهند آنچه که سد راه اصلاح نژاد است دموکراسی میباشد .

عقاید و نظریات اصلاح نژاد بر این فرضیه متکی است که انسان ها با هم یکسان نمی باشند و نابرابرند حال آن که دموکراسی خلاف این نظریه را معتقد است و اعتقاد بر مساوات انسانها دارد از این روی در یک اجتماع که اساس آن بر دموکراسی پایه ریزی شده است بسیار دشوار است که بتوان عقاید و ایده های اصلاح نژاد را پیاده کرد.

دشواری این امر بدین خاطر نیست که مردم حاضر نیستند بپذیرند که در میان آنها اقلیتی وجود دارد که از نظر هوشی ناتوان میباشد بلکه اشکال در آن است که مردم حاضر به پذیرش این واقعیت نیستند که در میان آنها اقلیتی زندگی میکند که از نظر فکری بر آنها برتری و مزیت دارد .

گروه اولی (ناقص العقلها) برای مردم خوشایند است ولی وجود گروه دوم اکثریت را ناراحت میکند از این روی معیارهایی که برای انسانهای ابله و کودن وجود دارد مورد تائید اکثریت قرار نمیگیرد حال آن که معیارهای ثانوی یعنی معیارهایی که مشخص کننده افراد با هوش میباشد نمی تواند مورد تائید اکثریت قرار گیرد .

معهدا هر کسی که در این مورد اندیشه ای کرده است میداند که در افراد از نظر هوشی و از نقطه نظر میزان عقل تفاوتهایی وجود دارد



که انتظار میرود در آینده‌ای نه خیلی دور علوم میزان این اختلاف را تعیین کند .

اگرچه امروزه مشکل است که تعیین کنیم چه علمی بهتر میتواند گروه‌ها را بازشناسی نماید .

احساسات دهقانی را که میگوید باید به همه گوساله‌های نر يك فرصت و موقعیت مساوی داد را بخاطر بیاورید ، این امر گویای این حقیقت است که گاونری که باید به عنوان نیاوجد نسل بعدی انتخاب گردد باید گاوی باشد که از نقطه نظر شیردهی مادرانش بدقت مورد توجه قرارگیرد .

اما میتوانیم یادآور شویم از آنجا که علم، هنر و جنگ در نظرگاه این حیوانات ناشناخته میباشد و نمیتوان با يك چنین معیارهایی یکی از این حیوانات را بر دیگری مرجح دانست ؛ تنها امتیازی که برای یکی از آنها بر دیگری میتوان قایل شد صفات و مشخصات عالی است ، که اعم از جنس نریا ماده از اجداد خود به ارث می‌برند. میزان توالد و تناسل همه چهارپایان اهلی از طریق روشهای علمی بشدت گسترش یافته است و نیز نوع این حیوانات بوسیله اعمال روشهای علمی بهبود یافته و میتوان چنین مسئله‌ای را برای انسان نیز طرح کرد و با اعمال روشهای مشابهی انسان‌هایی که مطلوب نظر است پرورش داد ولی مسئله‌ای که در این جا مطرح است آن است که چه ضابطه‌ای را برای انسان مطلوب باید تعیین کرد و اصولا چه انسانی مطلوب میباشد؟ .

اگر ما انسان‌ها را بخاطر قدرت جسمی آنها پرورش دهیم شاید

ضروری باشد قدرت مغزی آنها را کاهش دهیم و ممکن است اگر ما آنها را بخاطر قدرت فکری پرورش دهیم ناگزیر به تضعیف جسم آنها گردیم که در نتیجه سپردن آنها به دست بیماری های مختلف است .

اگر کوشا باشیم که يك انسان متعادل از نظر احساسات بوجود آوریم و احساسات او را متعادل سازیم بی تردید فاتحه هنر را خوانده ایم در همه این موارد از علم کمکی حاصل نمی آید .

از این رو امروزه در مورد حالت مثبت اصلاح نژادکار معینی نمیتوان کرد، اما در صد سال آینده ممکن که علم وراثت و شیمی حیاتی بسادگی بتواند در مسیر اصلاح نژاد گامهای موثری بردارد و همگان متفق باشند که انسانهای موجود انسانهایی برتری هستند.

بهر حال برای بالفعل ساختن يك چنین دانش بالقوه ای نیاز به يك جهش اساسی در زمینه خانواده هستیم که این جهش بمراتب بیشتر از تحولاتی است که در صفحات این کتاب ذکر شده است اگر قرار باشد که تولیدکودک و پرورش او کاملاً بطور علمی صورت گیرد این ضرورت پیش می آید که در هر نسلی تعداد ۲ تا ۳ درصد از مردها و ۲۰ تا ۲۵ درصد از زنها را جدا سازیم تا این افراد صرفاً به کار تولیدمثل بپردازند احتمالاً در سن بلوغ باید آزمایشی به عمل آید و در نتیجه افرادی که در آزمایش موفق نمیشوند و برای تولیدمثل کاندید نمی گردند باید عقیم شوند. پدر هیچگونه رابطه ای با اعقاب و فرزندان نخواهد داشت و رابطه آنها با فرزندان شان در سطح گاوها و اسب های نر است و مادر

صرفاً يك آبتن شونده حرفه‌ای است و بخاطر نوع زندگی خاص که دارد از دیگر زنان متمایز می‌باشد من نمی‌خواهم بگویم در آینده‌ای نزدیک يك چنین وضعی پیش آمد خواهد کرد و باید بگویم چندان آرزوی آنرا هم ندارم زیرا باید اقرار کنم که این وضع به شدت تهوع آور است معیناً وقتی برنامه را بدقت مورد بررسی قرار دهیم متوجه خواهیم شد که نتایج قابل توجهی به همراه دارد.

فقط برای آن که بحثی کرده باشیم اجازه دهید که فرض کنیم چنین واقعه‌ای صورت حقیقت بخود بگیرد و چنین آزمایشی در ژاپن واقع شود در آن صورت پس از سه نسل ملت ژاپن، ملتی خواهد بود بزرگی «ادیسون» (۱) و به نیرومندی جایزه بگیران.

اگر در همین احوال دیگر ملل جهان بروال طبیعی خود پیش بروند آنها بی تردید قادر نخواهند بود که از بسیاری از جنبه‌های زندگی در مقابل ژاپنی‌ها ایستادگی کنند.

بی تردید ملت ژاپن در آن زمان در موقعیتی خواهد بود که توانایی آنرا داشته باشد تا از ملیت های دیگر سرباز اجیر کند و برای پیروزی متکی بر دانش و صنعت خود باشد که نیل به يك چنین پیروزی حتمی است.

در يك چنین سیستمی، کورکورانه وقف حکومت شدن را میتوان به آسانی به جوانان تحمیل و تزریق کرد، آیا کسی قادر است که بگوید

---

۱- Edison : توماس الوادیسون دیاضی دان و مخترع آمریکایی متولد سال ۱۸۴۷ در اوهایو.

يك چنین موقعیتی در آینده ناممکن می باشد؟

يك نوع اصلاح نسل وجود دارد که برای سیاستمداران و حقوق دانان بین المللی بسیار متعارف می باشد و میتوان به يك چنین اصلاح نسلی اصلاح نژاد نام نهاد.

و این اصلاح نسل بدین صورت است که يك نژاد و یا ملتی (البته ملتی که در آن نویسند و وجود داشته باشد) برتر از دیگر ملیت ها می باشد باید از نیروی نظامی خود که متشکل از ملت های پست تر است بهره گرفته بر تعداد افراد خود بیفزاید.

با رزترین نمونه از اینگونه اصلاح نژاد تبلیغات «نوردیک» (۱) که در ایالات متحده آمریکا صورت گرفت و نتیجه این تبلیغات پیروزی بود که در امر قانونی کردن قوانین مهاجرت صورت گرفت.

این گونه اصلاح نژاد میتواند گویای خواسته داروین باشد که بر اساس آن خواستار ابقاء حیات شایسته ترین نسلهاست. چیز غریب آن که سر سخت ترین طرفداران اصلاح نژاد مخالف قانونی شدن آموزش ها و تعلیمات داروین می باشند.

تبلیغات سیاسی که در زمینه اصلاح نژاد صورت میگردد غالباً از نوع نامطلوب می باشد ولی اجازه دهید که موضوع را رها ساخته و به بررسی منافی که متضمن اصلاح نژاد است بپردازیم.

در موارد شدید و افراطی تردید اندکی وجود دارد که نژادی بر نژاد دیگر تفوق نداشته باشد و در بسیاری موارد که تفارق فکری

بارز بوده است بخوبی آشکار شده که يك نژاد بر نژاد دیگر برتری دارد.

ساکنین آمریکای شمالی، استرالیا و نیوزلند مسلماً سهم بیشتری در تمدن جهان دارند و اگر آنها بومی بودند بمراتب سهم آنها در تمدن جهانی کمتر بود و دلیلی وجود ندارد که سیاهپوستان را بطور متوسط پست‌تر از سفیدپوستان ندانیم، اگرچه آنها ناگزیرند که در مناطق استوایی کار کنند و برای کار در مناطق استوایی ضروری میباشند، ولی نبود کردن این نژاد (صرفنظر از مسایل انسانی) به شدت نامطلوب و ناپسند می باشد.

اما وقتی که پای تشخیص برتری نژاد در میان قاره اروپا کشیده میشود توده‌ای از علوم نامطلوب و غیر حقیقی را به میان میکشند و از این موضوع بهره برداری سیاسی میکنند، بهر حال من هیچگونه برتری بین نژاد زرد و سفید نمی‌یابم و هیچیک از دیگری پست‌تر نیست. در همه این موارد اصلاح نژاد صرفاً مستمسکی بدست «شوونیسم» میدهند.

ژولیوس دولف نموداری از افزایش نوالدوتناسل را نسبت بمرگ و میر در کشورهای بزرگ که در آنها آمار وجود دارد بر حسب هزار نفر نشان میدهد.

نسبت مرگ و میر و زاد و ولد در فرانسه کمترین حد خود را داراست بدین معنی که این نسبت بسیار به یکدیگر نزدیک است یعنی در حدود (۱۳) میباشد، ایالت متحده آمریکا (۴) و سوئد (۵۸)،

هند انگلیس (۵۹)، سوئیس (۶۲)، انگلیس (۶۲)، آلمان (۷۸)،  
ایتالیا (۱۰۹)، ژاپن (۱۴۶)، روسیه (۱۹۵) و اکوادور که مقام صدر  
را در جهان حائز است (۲۳۱) است و آماری از چین درست نیست.

دولف از طریق این آمار و ارقام نتیجه گیری میکند که دنیای  
در زیر فشار جمعیت مشرق زمین پایمال و مضمحل خواهد شد برای مثال  
دنیای غرب تحت فشار روسیه و چین و ژاپن قرار خواهد گرفت من قصد ندارم  
که با استناد به میزان افزایش جمعیت در اکوادور سخن دولف را نفی و  
تکذیب کنم ولی با توجه به ارقامی که فوقاً آقای دولف بدان استناد کرد میتوان  
میزان زاد و ولد در میان طبقات ثروتمند و فقیر لندن را باز شناخت  
در این بازشناسی در خواهید یافت که میزان تولد در میان طبقه فقیر  
هم اکنون کمتر از طبقه ثروتمند در چند سال گذشته است موردی مشابه  
حالت فوق نیز در چند سال آتی در کشورهای مشرق زمین حادث خواهد  
شد منتهی اندکی فاصله زمانی ضرورت دارد.

هیچ کشوری نمیتواند از نظر نظامی نیرومند شود مگر آن که  
صنعتی گردد و صنعتی شدن نوعی اندیشه و عقیده به همراه دارد که خواهان  
محدودیت تعداد افراد خانواده میباشد. از این روی ما بالاجبار به این  
نتیجه میرسیم که تفوق مشرق زمین را که غریبان شو نیست به پیروی  
از قیصر از آن وحشت دارند بهیچ وجه فاجعه ای نباید دانست و بر فرض  
که يك چنین تفوقی حاصل آید نباید از آن وحشتی داشت و نیز هیچگونه  
زمینه ای وجود ندارد که انتظار يك چنین و نفوقی را داشته باشیم.

معهد اسوداگران جنگ ممکن است که ما را همیشه از این لولوبو حشت بیندازند و این وحشت تداوم می‌یابد تا یک حکومت جهانی قدرتمند نظارت بر افزایش جمعیت را در کشورهای مختلف زیر کنترل خود قرار دهد.

در این جامجداً همانند دو مورد گذشته مواجه با خطرانی هستیم بدین معنی که علم پیشرفت کند و پاپای علم آثار شیست جهانی گام بگذارد. زیرا علوم هدف ما را مشخص و ممکن میسازد، آنگاه اگر هدف شیطانی باشد باید در انتظار فاجعه بود. اگر جهان از کینه توزی و تنفر آکنده شود پیشرفت علمی خطرات بیشتری به همراه دارد. (۱) از این رو امحاء و نابود کردن این خشونت و کشیدن زهر افکار انسانها یک پیشرفت اساسی برای انسان به حساب می‌آید

همچنین انسانهایی که از نظر علمی پیشرفت کرده اند ولی دارای هدفهای شیطانی میباشند در سطوح خیلی وسیع موجودیت آنها و اخلاقیات جنسی غلط و منحرفی را میپذیرد و نیز آموزشهای ناپسند جنسی را پذیرا میگردند.

تمدن آینده، اخلاق و سنت جدید جنسی بهتر و مناسبتری را ضروری میداند. از این روی تجدید نظر در اخلاق جنسی یکی از نیازهای حیاتی زمان ما به حساب می‌آید.

در میان اخلاقیات فردی و شخصی، اخلاق جنسی مشروط بر آن

---

۱- به مصداق: چودزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا (۲).

که بر پایه‌های علمی استوار بوده رنگ خرافات نگرفته باشد در بررسی-  
های اصلاح نسل مقام اول را حایز است.

بهر حال میتوان انتظار داشت که کف نفسها و امساکهایی که در  
زمینه مقاربت جنسی صورت می‌گیرد تخفیف یابد و احتمالاً زمانی فرا  
رسد که يك مرد و زن آگاه دست به تولید مثل نزنند تا آن که بینشی  
کافی و جامع درباره ارزشهای نسل کسب کنند .

وسایل جلوگیری از حاملگی این امکان را داده است که زن، پدر  
فرزندش را انتخاب کند و دیگر پدر نمیتواند نتیجه مقاربت جنسی باشد.  
بدلایل اقتصادی مختلف که در بخش‌های گذشته مورد ملاحظه قرار  
دادیم، استنتاج شد که پدر نسبت به گذشته نقش کمتری را در مورد  
آموزش و تربیت فرزندان در آینده خواهد داشت.

از این روی هیچ دلیل مبرهن و مستدلی وجود ندارد که چرا يك  
زن نباید معشوقه‌اش را به عنوان پدر فرزندش و یا شريك زندگیش  
برگزیند. احتمالاً در آینده بسیار آسان خواهد بود که يك زن بدون آن  
که شادیاها و خوشی‌های زندگیش را قربانی سازد، مرد دلخواه و پدر  
فرزندش را براساس ملاحظات اصلاح نسل برگزیند. حال آنکه این زن  
آزاد است که تمایلات جنسی خود را با هر مرد دیگری که مورد  
علاقه‌اش قرار می‌گیرد برآورده سازد ولی برای فرزندانش پدری را  
انتخاب میکند که از نظر نژادی قوی و مطلوب باشد.

همچنین برای يك پدر نیز این امکان وجود دارد که مادر فرزندانش  
را خود انتخاب کند و با توجه به ملاحظات اصلاح نسل دست به انتخاب  
مادر فرزند خود می‌آزد.



کسانی که می‌اندیشند که روابط جنسی که متضمن کودک است صرفاً وابسته به اجتماع می‌باشد من نیز این عقیده را دارم - باید از نظریه خود با توجه به اخلاق جامعه نتیجه دوگانه ذیل را استنتاج کنند:

از یکطرف عشق و محبتی که به کودکان مربوط نمی‌شود باید آزاد باشد (بدین معنی که والدین آزاداند که هر يك لذت جنسی خود را بهر طریقی که مایلند حاصل کنند ولی در مورد کودکان خود موظفند که مشترکاً به آنها عشق بسوزند) و از طرف دیگر تولید کودک باید موضوعی مهم‌تر از آنچه که هم‌اکنون می‌نماید جلوه کند.

بهر حال باید معیارهایی که برای ترضیح و ترضیع کودکان وجود دارد تغییر یابد و اخلاقیات باید با آنچه که هم‌اکنون رسمیت یافته متفاوت باشد.

بدین معنی که تولید مثل يك امر مقدس شمرده شود و اگر به اهمیت تولید مثل توجه داشته باشیم دیگر نیازی به برخی کلماتی که کشیشان در این مورد ادا می‌کنند نداریم و یا نیازی به وضع قوانین و ثبت آنها احساس نخواهد شد زیرا هیچ قانونی نمی‌تواند سلامت و پیشرفت فکر کودکان را تضمین کند مگر توجه اخلاقی والدین به کودکان.

آنچه که ضروری مینماید توجه مرد و زن نسبت به خودشان از نقطه نظر انتقال صفات ارثی است تا کودکانی مطلوب و نیرومند و سلیم العقل پرورش دهند.

وقتی که علوم بتواند به مرحله‌ای برسد که مسئله اصلاح نژاد

را با قدرت بیشتری از هم اکنون اعمال نماید، افکار عمومی جامعه احتمالاً با نگرش دقیق تری بر مسئله اصلاح نژاد می‌نگرد. ممکن است مردی که دارای عالیترین صفات ارثی باشد بشدت طلب زنان قرارگیرد تا به عنوان پدر فرزند آنها باشد حال آن‌که مردان دیگری که ممکن است عشاق خوبی باشند وقتی که هدفشان پدر شدن باشد پس‌زده شده مورد قبول واقع نگردند.

نهاد زناشوئی همانطور که در حال حاضر وجود دارد خلاف طبیعت بشری است زیرا که امکانات عملی اصلاح نژاد را آنطور که باید باشد محدود می‌کند.

اما دلیلی وجود ندارد که در آینده نیز طبیعت بشری خود را در این محدودیت قرار دارد و این موانع را بپذیرد. زیرا وسایل جلوگیری از حاملگی روابط جنسی را از تولید مثل جدا ساخته است و چه بسا که در آینده پدرها آن رابطه شخصی که با فرزندان‌شان داشته‌اند از دست بدهند.

اگر اخلاقیات جهانی بیشتر رنگ علمی بخود بگیرد، جدی‌ترین و والاترین هدفهای اجتماعی که اخلاقیون سابقاً به زناشوئی وابسته میدانستند تغییر کند و تنها هدف عالی زناشوئی تولید کودک می‌باشد.

نظرگاه اصلاح نژاد اگرچه باید از مردمی آغاز شود که بینش علمی فوق‌العاده ندارند ولی باید این بینش وسیع و وسیع‌تر شود تا وقتی که در جسم قانون متجلی گردد و اصلاح نژاد بصورتی جلوه‌گر شود که در صورتی که کسانی از صفات آن بهره‌ور باشند اجازه تولید مثل داشته

و به عنوان والدین مطلوب شناخته شوند و کسانی که فاقد آن مشخصات باشند به عنوان والدین نا مطلوب شناخته گردند.

این نظریه که علوم اجازه دخالت در خصوصی ترین انگیزه های ما را داشته باشد بی تردید مورد قبول واقع نمیشود. اما دخالت علوم بمراتب کمتر از دخالتی است که سالیان دراز مذهب در خصوصی ترین مناسبات زندگی و انگیزه های ما اعمال داشته است.

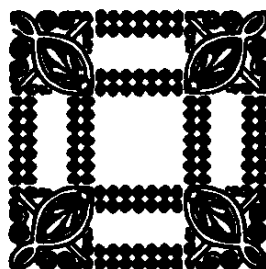
علوم در جهان پدیده تازه ایست و هنوز فاقد آن قدرت است که در سنت های ما دخالت کند ولی مذهب که از دیرباز با انسان بوده است نفوذ بیشتری در بسیاری از ما و سنت های ما گذارده است ولی بی تردید علم آن شایستگی و ظرفیت را دارد که نفوذی مشابه نفوذ مذهب اعمال نماید و انسان خود را با کمال رضایت در مقابل علم تسلیم به موقعیتی میکنند که نسبت به مذهب میداشته است.

در حقیقت اصلاح اولاد و اعقاب بهیچ وجه نمیتواند انگیزه ای باشد که مانع از تولید مثل يك مرد در لحظه هیجان گردد. اما اگر اصلاح نسل به عنوان يك اخلاق مثبت پذیرفته شود و معیار اصلاح نسل نه تنها تشویق یا سرزنش باشد بلکه پادشاهای اقتصادی نیز ضمیمه گردد آنگاه انسانها ناگزیرند که این امر را بپذیرند و کسانی که از سلامت برخوردار نمی باشند بیماری های خودشان را به نسل بعدی منتقل نکنند.

موجودیت مذهب به پیش از تاریخ کشانیده میشود حال آن که بیش از چهار قرن نیست که علم موجودیت یافته است.

اما زمانی که علم نیز قدیمی و عزیز گردد همانند مذهب کنترل  
خود را در زندگی اعمال خواهد کرد.

من پیش بینی می کنم زمانی فرارسد که همه کسانی که آزادی روح  
بشر را حفظ میکنند علیه استبداد علمی قیام کنند مع هذا اگر قرار باشد  
که استبدادی وجود داشته باشد بهر است که آن ، استبداد ، استبداد  
علمی باشد.



## بخش نوزدهم

### «امور جنسی و آسایش فردی»

در این فصل قصد دارم بر آنچه که در فصل‌های گذشته گفته‌ام مرور می‌کنم منتها این بار مطالب فصول گذشته را از این نظر گاه بازرسی می‌کنیم که اثرات امور جنسی و اخلاقیات جنسی چه تأثیری بر شادبها و آسایش فردی دارد.

در این مورد ما دیگر صرفاً متوجه دوره‌ای از زندگی نیستیم که امور جنسی در آن فعال است و نیز صرفاً متوجه مناسبات فعال امور جنسی نمی‌باشیم. بلکه توجه ما معطوف به اثرات اخلاق جنسی در خردسالگی، بلوغ و حتی پیرانه‌سالی در همه شرایط اطعام از خوب یا بد می‌باشد. اخلاق مرسوم فعالیت خود را از زمان خردسالگی هر فرد با تحمیل تابوها و تحریم‌ها آغاز می‌کنند.

بك كودك از زمانی که خیلی كوچك است میآموزد که نباید برخی از قسمت‌های بدن خود را در مقابل چشم بزرگسالان دستمالی کند. او آموخته میشود که هرگاه نیاز به دفع داشت میل خود را بنجوابگوید و نیز عمل دفع را دور از چشم دیگران در خلوت انجام دهد. برخی از قسمت‌های بدن و نیز برخی از حرکات و اعمال دارای کیفیت خاصی است که برای كودك مفهوم واقع نمیشود از این روی كودك به آنها بادیده‌ای مرموز مینگرد و توجه خاص كودك معطوف به آن نکته می‌گردد.

برخی از مسایل فکری و عقلی نظیر این مورد که كودك از کجا بدینا می‌آید باید به سکوت برگزارشود و باید در نهان درباره آن اندیشیده شود زیرا پاسخهایی که در این زمینه از بزرگسالان شنیده میشود پطفره آمیز و یا به آشکارا غیر حقیقی میباشد.

من مردمی را میشناسم که بهیچوجه پیرهم نیستند، بازگو میکنند که در دوران کودکی وقتی که به برخی از اعضاء بدنشان دست میزدند و بزرگترها باکمال سرسختی به آنها میگفتند که حاضرند آنها را مرده بیا بند ولی در هنگام ارتکاب به این عمل بینند. متأسفم که باید بگویم پاکدامنی که در زندگی آتی در اثر اینگونه رفتارها و گفتارها ایجاد میشود حتی احتمالاً برای خود اخلاقیون نیز مطلوب واقع نمیشود. بندرت. تهدیدهایی که در این مورد میشود مؤثر واقع میشود.

احتمالاً خیلی معمول نیست که کودکی را به قطع آلت تناسلی تهدید کنیم و به آنها بگوئیم که نتیجه دست مالیدن به آلت تناسلی قطع

شدن آن است ولی غالباً میتوان آنها را تهدید به جنون کرد.

در حقیقت در ایالت نیویورک غیر قانونی است که به کودک گفته شود که این عمل هیچگونه خطر و زیانی دربر ندارد ولی آنگاه متضمن خطر خواهد بود که تصور خطر بشود.

نتیجه این بدآموزیها آن است که بیشتر کودکان در اولین سالهای زندگی نسبت به امور جنسی دچار احساس عمیقی از گناه و وحشت میشوند. ارتباط امور جنسی با گناه و وحشت تا اعماق افکار انسان نفوذ میکند بعدی که بطور کامل در ضمیر ناخودآگاه جایگزین میشود.

مایل بودم که این امکان وجود داشت که يك آمار تحقیقی گرفته میشد و از آنهایی که مدعی رها از افسانههای بافته خیال پرستاران هستند تحقیقی بعمل می آمد و از آنها جويا میشدند که آیا حاضرند در هنگام رعد و برق همانند اوقات دیگری مرتکب زنا شوند.

معتقدم که نود درصد آنها در اعماق قلبهایشان هراس از آن دارند که اگر مرتکب يك چنین عملی شوند دچار صاعقه خواهند شد.

هم بیماری دیگری آزاری (۱) و هم بیماری خود آزاری (۲) اگرچه اشکال خفیف آن طبیعی مینماید ولی در اشکال زبان آور آن ناشی از احساس گناهی است که از امور جنسی حاصل میشود.

خودآزار کسی است که دقیقاً آگاه از ارتباط گنااهش با امور جنسی میباشد حال آنکه دیگر آزار یا مازوشیست مردی است که از روی عمل گناه زنان را نتیجه دلفریبی و اغواگیری آنها میداند.

وجود يك چنین بازتابهایی در زندگی آئی روشنگر این حقیقت است که چه تأثیر عمیقی که نتیجه آموزشهای غلط جنسی بوده است در دوران کودکی وارد شده است.

در این زمینه اشخاصی که با آموزشهای کودکان سروکار دارند بالاخص کسانی که مراقبت کودکان خیلی کوچک را به عهده دارند باید بسیار روشنفکر باشند. اما متأسفانه این روشنفکری در دادگاههای مقننه نفوذ نیافته است.

کودکی و جوانی دوره‌ای است که در آن دور شیطنت و فریبکاری و اقدام به اعمال ممنوعه امری طبیعی مینماید و انجام این اعمال بهیچ وجه جای تاصف ندارد مگر آن که شیطنت و فریبکاری از حد بگذرد.

اما ممنوعیتی که والدین و بزرگسالان در مورد امور جنسی در دیدگاه کودکان اعمال میدارند و راه‌گریزی را که کودکان برای برخی اموری که مربوط به اعمال جنسی میشود پیدا میکنند کاملاً متفاوت با دیگر قانون شکنهای کودکانه مینماید و کودک اقدام به این عمل را در طبقه جداگانه‌ای میکندارد.

اگر کودکی میوه‌ای را از گنجینه اتاق بلند کند، شما ممکن است او را تنبیه کنید یا ممکن است او را با صدای بلند سرزنش کنید. اما هرگز از این عمل وحشت زده نمیشوند و هرگز فکر نمی‌کنید که در روان این کودک يك حادثه وحشتناك بوقوع پیوسته است. اما اگر شما يك انسان سنتی و بطور افراطی پای‌بند به اصول اخلاقی باشید وقتی کودکی را در حال دستمالی کردن آلت تناسلی می‌بینید در لحن گفتار



شما حالتی ایجاد میشود که شاید هرگز در هیچ مورد دیگری يك چنین حالتی ایجاد نشود.

این لحن در كودك وحشتی توأم با تنفر ایجاد میکند و وقتی که این عمل تداوم و گسترش می یابد و كودك احساس می کند که کاری را که دیگران بنام کار خطرناك مینامند نمیتواند انجام دهد آنگاه كودك با اشتیاق بیشتری به این عمل روی می آورد و باور میکنید که دستمالی آلت تناسلی عملی شنیع است و بهمان شناعتی که شما میگوئید میباشد.

با تمام این احوال كودك باز هم به این عمل مبادرت میورزد، از آنجاکه اساس این عمل بر بیماری نسبت شده است احتمالاً يك نوع بیماری در فرد بوجود می آید که تا پایان عمر او را آزرده خواهد ساخت. كودك از ابتدایی ترین ایام زندگی، خویشتن را بدیده يك گنهگار می نگیرد.

او بزودی فرامی گیرد که چگونه در نهان اقدام به معصیت و گناه نماید و نیمی از کوشش او متوجه این حقیقت است که کسی متوجه گناه او نگردد از این روی گوشه گیر، منزوی و غمگین میگردد. و میکوشد از کسان دیگری که مرتکب این معصیت میشوند ولی به علت آن که قادر نیستند گناه خودشان را مخفی نمایند و یا اصولاً رغبتی به مخفی کردن این گناه ندارند انتقام بگیرد.

يك چنین فردی با همین روال بزرگ میشود عادت میکند که

در زندگی آتی، کودکان را که دست به این عمل میزنند بشدت تنبیه نماید  
چهار تنبیه کودکان با هیچ مشکلی مواجه نمیشود.

همچنین با تعصبی که ناشی از مرض و بیماری میباشد خود را  
منزه و پاک جلوه میدهد و به اصطلاح جانماز آب میکشد و دائماً  
نظاره به پای بند بودن به قواعد اخلاقی و دینی مینماید بطوری که  
در دیدگاه والدینش این قضاوت نادرست پیش می آید که فرزندشان،  
کودکی پاکدامن، منزه و ناآلوده است.

کودک باید بطریقی تربیت و پرورده شود که در زندگی خود  
احساس گناه، شرم و وحشت نداشته باشد.

کودکان باید شاد و خوشحال و فارغ البال باشند آنها نباید از  
تمایلات و انگیزه های خود وحشتی داشته باشند: با آنها نباید بطریقی  
رفتار شود که از شناخت حقایق طبیعی وجود خود شرم منده و مشمژ شوند  
و نیز نباید در تاریکی کلیه تمایلات و غرایز خود را پنهان سازند. آنها نباید  
انگیزه هایی را که بسیار قدرتمند میباشد در اعماق ضمیر ناخود آگاه خود  
دفن کنند انگیزه هایی که قادر به کشتن آن نمی باشند و کوشش آنها برای از  
بین بردن و مخفی کردن آن تمایلات بیهوده و پوچ است. اگر هدف  
آن باشد که کودکان ما مبدل به مردان و زنانی قوی و سالم گردند،  
بدین معنی که از نظر هوشی قوی و قدرتمند و از نظر اجتماعی صبور و  
درستکار و در عمل مصمم و راسخ و در اندیشه درست پندار باشند، باید کوشش

راز ابتدا و از بدو دوران کودکی آغاز نمود چه در غیر این صورت چنین امکانی حاصل نمی آید.

به ثبوت رسیده است که آموزش نقش اصلی را در تربیت خرسهای رقاص داشته است، همه میدانند که چگونه خرس های رقاص را تربیت میکنند، خرس ها را در يك محیط بسته و بر روی زمین داغ قرار میدهند و آنها را وامیدارند که برقصند چه اگر حیوان بخواهد پایش را روی زمین نگهدارد و پایش را بالا و پائین برد به علت داغی زمین خواهد سوخت، وقتی که يك چنین عملی انجام می گیرد يك نوع طبل نیز نواخته میشود.

پس از مدتی فقط صدای طبل کافی است که آنها را به رقص وادارد (انعکاس شرطی پاولوف). در مورد کودکان نیز این چنین است، آنگاه که کودکی دربارهٔ اعضاء تناسلی و جنسی خود کنجکاو میشود و به بررسی آن می پردازد، با سرزنش بزرگسالان مواجه میشود. در نتیجه هر گاه که متوجه نمایلات و انگیزه های جنسی خود میشود، سرزنشها و وخشونت های را که در این مورد از بزرگسالان دیده است بیاد می آورد نتیجه يك چنین حالتی نابودی کامل همه امکاناتی است که برای سلامتی یا شادی زندگی جنسی وی وجود دارد

در مرحله بعدی که دوران بلوغ میباشد. درد سرو ناراحتی که نتیجه قوانین سنتی جنسی میباشد بیشتر از دوران کودکی، جوان نو پا را می آزد.

بسیاری از پسر ها دقیقاً نمیدانند که چه بر آنها گذشته و چه مرحله ای

را گذرانده‌اند و به چه مرحله‌ای وارد شده‌اند از همین روی از اولین احتلام و اولین تجربه خارج شدن منی بشدت دچار وحشت میشوند . آنها خودشان را آکنده از هیجاناتی می‌یابند که بدانها گفته شده بود این هیجانات کثیف و شریر می‌باشد.

این هیجانات بشدت نیرومند است بطریقی که که کلیه افکار جوان را بخود مشغول میدارد و نوجوان را وامیدارد که شبانه‌روز به این تمایلات بیندیشد.

در پسرهایی که دارای موقعیت بهتری هستند همزمان با ظهور این تمایلات، انگیزه‌های ایدالیستی دیگری نظیر عشق به زیبایی و شاعری و توجه به عشقهای رومانتیک نمود میکنند که گمان میرود که اینگونه احساسات بطور کامل جدا از عشق می‌باشد.

به علت وجودی عناصر دین‌مانی در تعلیمات مسیحی، این آمادگی وجود دارد که رابطه بین تمایلات جسمی و شهوانی بطور کامل از انگیزه‌های جنسی جدا گردد و حتی یکی بجنس دیگری برخورد (ابدآل به مبارزه با شهوات جسمی بپردازد) در این مورد میتوانم تقریرات دوستی را یادآور می‌شوم که میگفت: «فکر میکنم تحول بلوغ در من يك حالت استثنایی بود زیرا فاصله بین ایدآل و تمایلات جنسی در من عمیق‌ترین فاصله را داشت چون ساعت‌ها می‌نشستم و اشعار پر از احساس شلی (۱) را می‌خواندم و در زیر لب این بیت را زمزمه میکردم که:

آرزوی شاپرك برای سرزدن ستاره

آرزوی شب برای سرزدن صبح

سپس ناگهان این اوج اعتلانگری را بکلی رها ساخته و بادقت هر چه تمامتر و از زیر چشم به زیرپوشهای زنهای خانه دار همسایه نگاه می کردم. این انگیزه و این تمایل شدیداً مرا شرمگین میساخت حال آنکه تمایل پیشین سبب خشنودی من می گردید و اکنون نیک میدانم که تمایل پیشین یکی از نشانه های حماقت میباشد زیرا ایدآلیسم به عنوان وحشتی احمقانه از امور جنسی نگریسته میشود .

بلوغ همانطور که همه آگاهند مرحله ای است که در آن نافرمانیهای عصبی به کثرت و فراوان ظاهر میشود و افرادی که در همه مراحل زندگی بخوبی دارای تعادل میباشند ممکن است در مرحله بلوغ بطور کامل از حالت تعادل خارج شوند.

میس مید (۱) در کتاب خود تحت عنوان «مسن شدن در ساموآ» (۲) تصریح میکند که در جزیره ساموآ بحرائها و نافرمانیهای دوران بلوغ بی معنی میباشد و اثری از این نشانه های یافت نمی گردد. وی علت این امر را به این حقیقت نسبت میدهد که آزادی جنسی در آنجا شایع و رایج میباشد.

میسونرهای مذهبی می کوشند تا این آزادی را موقوف کنند. ضمن تحقیق درباره برخی از دخترانی که در خانه های میسیونرهای

---

Miss mead -1

Coming of Age in Samoa -2

مذهبی زندگی می کردند آشکار شد که آنها با استمناء میکنند و با هم جنس باز هستند حال آن که دختران دیگری که در خانه های خودشان زندگی می کردند با مردان رابطه برقرار می کردند.

مشهورترین مدارس پسرانه ما نیز از این نظر دست کمی از خانه های میسیونرهای مذهبی ساموآ ندارد. اما تأثیر روانی این گروه رفتارها در ساموآ بی خطر و بدون ضرر است در حالی که در مدارس انگلیسی ممکن است فاجعه به دنبال داشته باشد. زیرا یک پسر انگلیسی به علت تعلیمات اخلاقی سنتی قلباً از این عمل هراسناک است ولی یک جوان نازده بالغ ساموآیی به آموزشهای میسیونرها بدیده مطالبی می نگرد که یک سفید پوست بزعم خود بیان داشته است.

بیشتر نوجوانان در سالهای اول بلوغ دچار دشواری ها و مشکلاتی کاذب می شوند که نتیجه برداشت ناصحیح آنها از امور جنسی میباشد اگر جوانی عفیف و پاکدامن باقی بماند، به علت وجود مشکلاتی که در امر کف نفس وجود دارد احتمالاً این نوجوان ترسو و خجول می گردد، بطوری که در سالهای بعد که وی ازدواج میکند قادر نیست سدهایی را که در گذشته برای کف نفس در سر راه خود قرار داده بود درهم بشکند مگر در شرایطی کاملاً وحشیانه و غیر طبیعی در نتیجه چنین مردی نمیتواند عاشق خوبی برای همسرش باشد و بالطبع در اظهار عشق به همسرش دچار شکست میشود.

اگر این جوان بسوی فاحشه ها روی آورد آن عدم وابستگی و ارتباطی را که بین امور جنسی و امورا یدئالیستی در بدو بلوغ ظهور کرده بود همیشگی

و مداوم می‌گردد و در نتیجه در روابط با زنان عادی نیز آن زنان را پست‌میشمر دو گمان می‌برد که با هر زنی که رابطه جنسی برقرار می‌کند آن زن، موجود پلید و پستی است. همچنین به علت معاشرت با زنان فاحشه همواره در خطر بیماری‌های مقاربتی است.

اگر این نوجوان با دخترانی از طبقه خودش مناسباتی داشته باشد خطری ایجاد نمیشود، اما حتی این عمل بخاطر آن که باید مخفی و در نهان صورت گیرد خطرناک است و چه بسا که به مناسبات دایمی مبدل شده به زناشوئی ختم شود: اما این زناشوئی مطلوب واقع نمیشود برخی بدین خاطر که والدین پسر یا دختر خانواده طرف مقابل را قبول ندارند و برخی دیگر بدان خاطر که محیط زناشوئی باید بی وقفه و به سرعت صاحب‌کودک شود. از این روی با توجه به مشکلات نگهداری و پرورش کودک دشوار است که مردی در سنین خیلی جوان اقدام به ازدواج کند.

همچنین در نقاطی که طلاق دشوار است زناشوئی در سنین نوجوانی بسیار خطرناک می‌باشد. زیرا دو نفر که در سن بیست‌سالگی یکدیگر را می‌پسندند چه بسا که در سن سی سالگی یکدیگر را نپذیرند و شایسته یکدیگر نباشند.

برقراری مناسبات پایدار با يك شريك زندگي برای بسیاری از افراد تا قبل از کسب تجربیات درباره انواع مختلف جنس مخالف مشکل میباشد.

اگر بینش ما درباره امور جنسی بطریقی عقلانی می‌بود ما باید

انتظار می‌داشتیم که دانشجویان دانشگاهها تن به ازدواج موقتی البته بدون بوجود آمدن کودک بدهند.

آنها نباید دچار اشتغال فکری درباره امور جنسی شوند زیرا اینگونه اشتغالات فکری اثر نامطلوبی بر کارهای آنها میگذارد. آنها باید این تجربه را کسب کنند که رابطه جنسی باجنس مخالف مقدمه‌ای است برای شراکت در زندگی که همراه با بیجه میباشد و آنها باید عشق را تجربه کنند بدون آن که مناسبات عشقی آنها ملازم با طفره رفتن از زناشویی باشد و نیز نباید مناسبات جنسی خود را مخفی نماید و نباید ماجراهای جوانی آنها از وحشت بیماری‌های مقاربتی مسموم و زهر آلوده گردد.

برای گروه‌کثیری از زنان که باید بر طبق سنت بطور مداوم بی‌شوهر باقی بمانند اخلاق مرسوم بسیار دردناک است و در بسیاری موارد مضر و خسران آور است من میدانم، همانطور که همگان آگاهند زن شوهر نرفته‌ای که در قلمرو سنتی پاکدامن و عفیف باقی میماند از هر نظر شایسته بالاترین ستایش‌ها میباشد اما تصور میکنم که حقیقت بر وال دیگری است زیرا زنی که هیچگونه تجربه جنسی ندارد و آنچه که برای او اهمیت دارد پاکدامنی و کف نفس میباشد. دچار واکنش منفی شده و از وحشت آکنده میگردد و در نتیجه بطور کلی بموجودی وحشت زده و خجول مبدل میشود و در همین حال يك نوع غریزه حسادت ناخود آگاهانه سراسر وجود او را فرامیگردد که در اثر این حسادت بهیچ وجه انسانهای عادی را تأیید نمی‌کند و در يك چنین زنی انگیزه‌ای



بود میاید که مایل است تا آنچه که خود از دست داده است در دیگران از دست رفته بیايد .

هراس فکری و وحشتی که در اندیشه رسوخ میکند یکی از مین مخصوص پاکدامنی طولانی است.

میتوانم تصور کنم که ضعف عقلی زنان نسبت به مردها تا همین که وجود دارد در اصل نتیجه سرپوش نهادن بر کنجکاوای هایی است از وحشت انگیزه های جنسی ناشی میشود. بدین معنی که برای گیری از شناخت امور جنسی زنان را از بسیاری از دانشها باز داشته اند.

دلیل قانع کننده ای برای غمگینی زنانی که در طول زندگی پر عفت خود نمی توانند يك شوهر پیدا کنند وجود ندارد و زن نباید بن بابت غمگین باشد.

در موقعیت فعلی این واقعه بسیار بوقوع می پیوند و زنان بسیاری شوهر میمانند زیرا در آن زمان که نهاد زناشوئی پایه ریزی می شد اد دو جنس تقریباً برابر بود .

بی تردید وجود اضافی تعداد معتنا بهی از زنان نسبت به مردان در اری از کشورها بحث ها و گفتگوهای جدیدی را بوجود می آورد که نتیجه روزه آن تغییراتی در مجموعه اخلاق سنتی خواهند بود.

زناشوئی که تنها مفر سنتی قابل قبول امور جنسی است خود بدم انعطاف پذیری قوانین در رنج میباشد.

عقبه هایی که در زندگی کودکی بوجود می آید، تجربیاتی که مردان

برای تنبیه افرادی که از زندگی عادی و تمایلات خود از فواحش کسب میکنند و برداشت غلطی که زنان و دختران از امور جنسی، و برای پاك ماندن آنها بر آنان تزریق و تحمیل میشود. همه و همه اثر نامطلوبی را در زندگی زناشویی آتی میگذارد.

(يك دختر که سالم رشد یافته است اگر انگیزه‌های جنسی وی قوی باشد وقتی که مورد محبت جوانی قرار میگیرد نمیتواند تشخیص دهد که این علاقه جنبه يك عشق جدی دارد و یا صرفاً جاذبه جنسی است که آن دو را بطرف هم میکشاند. او ممکن است که به سادگی با اولین مردی که انگیزه‌های جنسی را در او برمی انگیزاند ازدواج کند ولی وقتی که گرسنگی جنسی او خاموش و ارضاء گردید برای آن که دریابد که این جفت برایش مناسب است باخیر خیلی دیر شده است.)

در آموزش و پرورش همه نقش‌ها ایفا شده تا در يك زندگی مشترك زن را ترسو و خجول و مرد را در روابط جنسی حریص و وحشی باریاورند. هر يك از دو زوج فاقد دانش و شناختی از امور جنسی هستند که باید داشته باشند و هر يك از ندانم کارهای دوران قبل از ازدواج، زندگی زناشویی را از نقطه نظر جنسی برای هر دو زوج ناخوشایند میسازد. همچنین به موازات نارسایی‌هایی که در امور جنسی حاصل میشود در معنویات و روابط روانی بین دو زوج نیز خلل‌هایی ظاهر میشود که مشارکت در زندگی را مشکل میسازد.

يك زن آن آمادگی را ندارد که به آزادی درباره امور جنسی سخن بگوید.

يك مرد نیز قادر نیست این سخنان را مگر در مقابل دوستان

ذکور و با فواحش بر لب آورد وزن و شوهر در مورد اساسی ترین و حیاتی-  
ترین امور زناشویی شرمزده، خجول و ساکت باقی میمانند زن احتمالاً  
ارضاء نشده از بستر برمی خیزد و خود نیز نمیتواند که چه میخواند.  
مرد نیز احتمالاً همین حالت را دارد، در ابتداء عجله و هیجان نشان  
میدهد ولی بطور ناگهانی خاموش و آرام میشود و بتدریج و بیشتر و  
بیشتر قانع میشود که فواحش لذت بخش تر میباشد و بر همسر قانوتیش  
ارجحیت دارند.

زن با سردمزاجی شوهر را براه لغزش و خطا میکشاند و زن از  
روی ندانم کاری حتی زمانی که به شدت خواهان عشقبازی میباشد مرد  
را از خود گریزان میسازد و مرد با آنکه به شدت تمایل دارد نمیداند  
چگونه همسرش را تحریک و تحریض نماید. همه این بدبختیها نتیجه  
سیاست سکوت و کثیف شمردن روابط جنسی است.

در همه مراحل از دوران کودکی تا بلوغ، از جوانی تا زناشویی و  
حتی در دوران زناشویی، اخلاقیات و سنتهای گذشته بخود اجازه  
میدهند که عشق یعنی صمیمی ترین روابط ما را از هر آلوده و مسموم سازند.  
و این سنتها بخود روا میدارند که زندگی ما را پراز افسردگی، تاریکی  
و وحشت و روابط متقابل ما را پراز ابهام، پشیمانی، تأسف و تشنجات  
عصبی سازند و نیز این سنتها خود را مجاز می دانند که در وجود ما  
دو منطقه کاملاً جدا از هم ایجاد کنند یکی انگیزه های جسمی و دیگری  
انگیزه های ایدئالیستی و معنوی که اولی وحشیانه و حیوانی بود و دومی  
عقیم و نارس میباشد.

این آن زندگی نیست که باید زندگی کرد. خوی حیوانی و خوی  
 معنوی و ملکوتی نباید در مقابل هم بجنگد بایستند. در این دو هیچ  
 چیز نیست که ناسازگار با یکدیگر باشد و هر يك از این دو هیچگاه  
 متمر ثمر واقع نمیشوند مگر آنکه با یکدیگر در وحدت باشند.  
 عشق مرد و زن در بهترین شکل خود، آن عشقی است که خالی از  
 وحشت و در کمال آزادی باشد و آن عشقی دلپذیر خواهد بود که ترکیبی  
 از تن و روان بوده سهم هر يك از این دو در عشق به يك نسبت مساوی  
 باشد نه آن که لذا ید جسمی بخاطر اعتلاء روحی پست و ناچیز شمرده  
 شود .

عشق باید بمانسته درختی باشد که ریشه اش عمیقاً در خاک و شاخه -  
 هایش در آسمان جای گیرد.

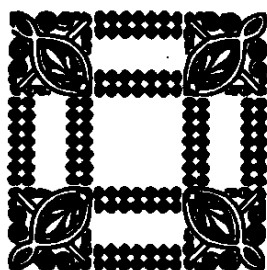
ولی عشق هیچگاه نمیتواند جان گرفته حیات بخش شود آنگاه  
 که از وحشت خرافات و تحریم ها در تزلزل است.

عشق زن و شوهر نسبت به یکدیگر و عشق والدین نسبت به فرزندان  
 در حقیقت دواصلی هستند که در مرکز زندگی احساسی جای دارد.  
 اخلاق سنتی گاه یکی از این دو (معنویت و جسم) را بالامی برد  
 تا دیگری را پست و حقیر سازد، اما در حقیقت بر عشق والدین نسبت  
 به فرزندان آن هنگام که عشق آندو نسبت به یکدیگر حقیر شمرده  
 میشود خدشه وارد می آید .

فرزند که میوه و ثمره لذت و عمل متقابل عشق بازی بین يك  
 زوج میباشد، میتواند آنچنان مورد علاقه قرار گیرد که به شدت قوی

و صادق باشد و علاقه والدین نسبت به فرزندان در جهت قوانین طبیعت است و میتوان فرزندان را مثمرتر، خالی از خود خواهی دوست داشت و برای والدینی که تشنه محبت هستند و گرسنه محبت میباشند و دست نیاز به سوی محبت کودکان دراز میکنند نمیتوانند آنطور که شایسته است فرزندان را دوست بدارند. از این روی با اعمال خود، کودکان را آزرده خاطر میسازند و نگرانیهای خود را به نسل بعدی منتقل میسازند.

وحشت از عشق و وحشت از زندگی است و کسانی که از زندگی میهراسند تاکنون سه قسمت از چهار قسمت زندگی را از دست داده اند.



## « بخش بیستم »

### « جایگاه امور جنسی در میان ارزشهای انسانی »

نویسنده‌ای که مطالبی دربارهٔ امور جنسی را رقم می‌زند، از طرف کسانی که تصور میکنند این مطالب نباید در جایی درز کند همواره در مظان اتهام واقع است زیرا تصور می‌رود که اینگونه مضامین فکر را بخود مشغول میدارد.

چنین گمان می‌رود که کسی حاضر نمیشود که عفت کلام را نقض کند و یا شهوت پرستان را وسوسه سازد مگر آن که خود در این مورد ذی‌علاقه بوده و امور جنسی، بیش از هر چیز دیگری در نظرش با اهمیت تلقی شود، بهر حال این نظر نه تنها در مورد کسانی که مطالب جنسی را رقم می‌زنند بلکه در مورد افرادی که طرفدار تغییراتی در اخلاق سنتی می‌باشند نیز صادق است.

اما آیا کسانی که مردم را به غارت و چپاول اموال فواحش تشویق میکنند، کسانی که به طور اسی خواهان وضع قوانینی علیه سوداگری بردگان سفید میباشند اما در حقیقت مخالفت با مناسبات آزاد و خارج از قلمرو زناشویی دارند، کسانی که از زنان را بخاطر دامن های کوتاهشان و بخاطر مائیک لبهایشان عیب جویی میکنند و بالاخره کسانی که در کنار سواحل دریا کمین می کنند و بجاسوسی می نشینند به این امید که کسی را بر خلاف عادت و رسم معهود در حال شنا بیابند در شمار افرادی که قربانی و سواص جنسی هستند بحساب نمی آیند؟ بلکه در حقیقت اینگونه افراد از نويسندگان که طرفدار آزادی جنسی میباشند بیشتر در وسوسه قرار دارند .

پای بندی شدید به اخلاق عموماً واکنشی علیه هیجانات جنسی است و کسی که اصول رفتار خشونت آمیزی دارد معمولاً از اندیشه های کثیف آکنده است - اندیشه هایی که مظهر ناپاکی است نه بخاطر آنکه صرفاً دارای محتوای جنسی است بلکه بدین خاطر که اخلاق متفکر را ناتوان در نیک اندیشی میسازد و بطور کلی متفکر را از اندیشه های نیکو در هر جهت که باشد باز میدارد.

من کاملاً با این اعتقاد کلیسا موافقم که میگوید اندیشه های جنسی و وسوسه های جنسی منشاء شیطانی دارد. اما با این گفتار کلیسا مخالفم که میگوید بهترین طریقه، اجتناب و پرهیز از این شیطان است .  
دلیل این مخالفت آن است که «سنت آنتونی» (۱) شهره به

وسوسه های جنسی بوده و حتی از شهوتران ترین و عیاش ترین مردان جهان عیاش تر و شهوتران تر بوده است.

من قصد ندارم در اینجا نمونه های دیگری را که گویای گناهان اینگونه قدسین است یادآور شوم و شما را بهراس آورم، بهر حال فعالیت جنسی همانند خوردن و نوشیدن يك نیاز طبیعی است. ما انسانهای پر خور و انسانهایی را که میل مفرط به نوشابه های الکلی دارند سرزنش میکنیم زیرا در هر دو مورد این دو میل قسمت بزرگی از افکار و احساسات صاحبان آنها را اشغال میکند. اما هیچگاه انسانی را بخاطر لذت بردن عادی و سالم از اکل مقدار معین و معقولانه خوراک سرزنش نمی کنیم .

زاهدان و ریاضت کشان در حقیقت چنین میکنند یعنی از اکل مقدار معقولانه غذا نیز خود داری کرده و از لذت طبیعی و عادی آن خویشتن را محروم میسازند، اینان معتقدند که باید از خوردن امساك کرد و فقط تا حدی باید خورد که بتوان زنده ماند. ولی این عقیده امروز معمول نیست و ممکن است که به فراموشی سپارده شود.

«پوری تان ها» (۱) در سنت ها و قواعدشان مخالف عمل جنسی بوده خواهان پرهیز از لذت جنسی میباشند.

این گروه وقتی از لذایذ جنسی دست کشیدند متوجه لذایذ شکم پرستی شدند و بیشتر از شکم پرستان معمولی در اندیشه غذا بودند .

همچنانکه در انتقادی که بر پوری تان ها در قرن هفدهم میشود

آمده است که:



آیا از شبهای خوش و اغذیه گوارا لذت می‌برید ؟  
آنگاه که باید با قدسین هم منزل شوید و با گنهکاران هم بستر  
به نظر میرسد که پوری‌تان‌ها موفق به مطیع ساختن و به انقیاد  
آوردن تمایلات جسمی طبیعی انسانها نشدند زیرا همانقدر که انسان‌ها  
را از امور جنسی دور ساختند شکم چرانی را رایج کردند. شکم‌چرانی  
بر طبق نظر کلیسای کاتولیک از جمله هفت گناه کبیره است.

کسی که شکم‌چران می‌باشد همراه با «دانه» در عمیق‌ترین  
مرکز دوزخ جای دارند. اما در واقع گناه شکم‌چرانی یک گناه مبهم  
و پیچیده است زیرا مشکل میتوان گفت که مرز قانونی میل به غذا  
خوردن در کجا خاتمه می‌یابد و از کجا گناه واقع می‌گردد در اینجا  
این سؤال مطرح میشود که آیا خوردن چیزهایی که صرفاً برای جنبه  
ادامه حیات ضرورت ندارد گناه محسوب میشود ؟

بنابراین با خوردن هر چغاله بادام نم‌ک‌زده مادر خطر کفر  
ایزدی هستیم. بهر حال این نظریات دیگر معمول نیست.

ما همه وقتی که یک شکم‌چران را می‌بینیم او را میشناسیم  
و اگرچه ممکن است او را در دل تحقیر کنیم ولی هیچگاه به صراحت  
و شدت مورد مذمت قرار نمی‌دهیم. با توجه به این امر که وسواس و  
اشتغال فکری نسبت به غذا در میان افرادی که از نبودن مواد خوراکی  
در رنج نبوده‌اند ندرت می‌باشد.

غالب مردم پس از صرف غذا دیگر درباره آن فکر نمی‌کنند و  
متوجه امور دیگری میشوند تا وعده دیگر غذا فرا برسد، از طرف دیگر

آنهايي که خويشتن را به فلسفه تزهد و خويشتن داري عادت ميدهند. خودشان را از همه چيز محروم ميکنند و ميل به خوراك را به حداقل کاهش ميدهند برخلاف انسانهاي عادي همواره در تخیل خود، مجالس ميهماني بزرگ را مجسم ميکنند و ميوه ها و نعمات طبيعي را دست آورده شيطان ميدانند؛ کاشفيني که دريخچال عظيم قطب جنوب سرگردان شده و غذای اصلي آنها را چربي نهنگ تشکيل ميداده بيشراوقات روز خويش را در اندیشه اين تخیلات بوده اند که وقتی به وطن بازگشتند ناهار را در «کلرتون» (۱) صرف کنند.

چنين مواردی گویای اين حقيقت است، اگر بنا باشد که امور جنسی به عنوان يك وسواس جنسی نگريسته نشود بايد به آن بمانسته غذا نگريسته شود البته نه به آن صورت که مرتاضان «تبت» به غذای نگريسته اند. امور جنسی همانند خوردن و نوشيدن یکی از نيازهای طبيعي است، درست است که انسان بدون عمل جنسی نيز ميتواند ادامه حيات دهد، در حالیکه بی غذا و بی آب نمیتواند زندگی کند اما از نقطه نظر روانی ميل به امور جنسی کاملاً شبیه ميل به غذا خوردن و نوشيدن است. اين ميل در اثر پرهيز بشدت ريعان ميکند و در اثر ارضا شدن به تدريج تخفيف می يابد. تازماني که ضرورت آن وجود دارد که نیمی از دنيا را (تمایلات جنسی را) از صحنه فکر دور سازيم و خويشتن را از امور جنسی پرهيز دهيم ممکن است که در يك لحظه همه چيز به فراموشي سپرده شود و انسان به عملی دست بزند که بعدها خود وقتی به آن بينديشد آنرا

عملی احمقانه بداند همچنین این امر در مورد غذا و نوشابه نیز صادق میباشد زیرا محروم کردن انسان از غذا خوردن و نوشیدن سببیت شدیدی را متعاقب می‌گردد.

من به چشم خویش کودکانی را دیده‌ام که در هنگام صبحانه از خوردن سیب سرباز زده‌اند ولی در همان موقع مستقیماً به باغ میوه رفته و از باغ، سیب دزیده‌اند حال آن سیبهای سر میز صبحانه رسیده بود ولی سیبهای باغ هنوز نرسیده بودند. فکر نمی‌کنم که بتوان کتمان کرد که میل به نوشیدن مشروبات الکلی در میان ثروتمندان و افراد مرفه امریکایی قوی‌تر از بیست سال پیش شده باشد.

بهمن تربیت تعلیمات و نفوذ مسیحی تا حد معتناهی میل به امور جنسی را تشدید کرده است.

نسلی که در مورد تعلیمات سنتی دچار تردید شده و اعتقاداتش در این مورد سست شده خواهان آزادی جنسی بیشتری از افرادی که تحت تأثیر تعلیمات خرافی نبوده‌اند خواهد بود و آن که این آزادی پیشروی در جهت مثبت یا منفی باشد.

هیچ چیز جز آزادی نمیتواند اشتغال فکری بی‌مورد جنسی را مانع شود، ولی هنگامیکه اینگونه اشتغالات فکری بصورت عادت گردید و با آن اینگونه اشتغالات بصورت يك آموزش خردمندانه جلوه‌گر شد آنگاه حتی آزادی نیز نمیتواند آنها را از بین ببرد.

میخواهم با تأکید هر چه بیشتر یادآور شوم که من به يك چنین

اشتغالات فکری بيموردی بدیده يك امر شیطانی و کثیف می نگرم و تصور میکنم که اینگونه افکار شیطانی بطور وسیعی گسترده شده و وسعت بیش از حد آنرا در آمریکا میتوان باز یافت.

آمریکا کشوری است که به سهولت میتوان اینگونه افکار را در میان اخلاقیون بالاخص اخلاقیونی که سختگیرتر میباشند باز شناخت.

اخلاقیون متعصب در آمریکا بطور مشخص این آمادگی را برای پذیرش هرگونه سخن باطل و کاذبی که درباره مخالفشان گفته شود دارا میباشند.

شکم پرستان، و زاهدین همه و همه انسانهایی هستند که جذب خویشتن شده اند و افق فکری آنها محدود به نمایا نشان میشود، و این محدودیت در اثر آن است که آنها ارضا نشده اند و یا آن که انکار نفس کرده اند .

يك انسان طبیعی که از نظر فکری و جسمی سالم میباشد هیچگاه نمایلات و علایقش تا این حد متمرکز بر خود او نمی باشد. برخلاف تصور بنخویشتن جذب شدن راه صحیح تهذیب اخلاق نیست، بلکه فرورفتن در خویشتن يك نوع بیماری است که معمولا همیشه در اثر ارضا نشدن برخی از نمایلات و احساسات حاصل میشود. کسی که شهوتران است و همواره افکارش را امور جنسی دربر گرفته معمولا انسانی است که محروم از امور جنسی بوده است و اصولا شهوترانی نتیجه برخی محدودیت ها و تحریم ها میباشد. همچنانکه انسانی که دست به احتکار و ذخیره مواد غذایی میزند معمولا انسانی است که در يك دوره قحطی جانگاہ

زیسته و یا آن که دوره‌ای از فقر و بی‌چیزی را گذرانده است. انسانهایی که دارای بینش سالم و درستی هستند اعم از مرد یا زن انسانهایی هستند که انگیزه‌های طبیعی آنها دچار واپس‌زدگی نشده بلکه تمایلات آنها در حد عادی و متعادل ارضا شده است و از طریق ارضاء اقلانه و متعادل نمودن تمایلات میتوان يك زندگی خشنودکننده داشت.

من قصد ندارم پیشنهاد کنم که در مورد امور جنسی هیچگونه خویشتن‌داری و هیچگونه اخلاقی‌باید وجود داشته باشد. همچنانکه نمینخواهم صلاحیت وجودی محدودیت‌هایی را در زمینه غذا خوردن نفی کنم.

در مورد غذا خوردن سه انگیزه سبب میشود که غذا خوردن ما محدود گردد این سه عبارتند از:

قانون، روش و سلامتی. این امر که غذای دیگران را بنزدیم تا بیشتر از سهمی که برایمان تعیین شده بغوریم ناپسند شمرده میشود و نیز بیشتر از حد معین غذا خوردن سبب بیماری می‌شود. در مورد امور جنسی نیز همین موارد صادق میباشد، اما در این مورد موضوع پیچیده‌تر و متضمن خویشتن‌داری بیشتری است، زیرا از آنجا که يك انسان نمیتواند متعلق به شخص دیگری باشد از این روی قیاس‌زدیدن صادق نیست و میتوان به آن نام زنا داد اما تجاوز به عنف باید بشدت از طرف قانون ممنوع اعلام شود.

مسئله‌ای که در اینجا مطرح میشود همانطور که در مورد خوردن مطرح گردید آن است که افرادی که در امور جنسی راه افراط می‌پیمایند غالباً دچار بیماری‌های مقاربتی میشوند.

بیماری‌های مقاربتی موضوعی است که تقریباً در بخش فحشا بطور مبسوط درباره آن سخن گفته شده پرواضح است که امحاء فحشا بهترین طریقه میباشد.

صرفاً نه بدان خاطر که فحشا سلامتی انسانها را بخطر می‌اندازد و نیز نه از آن جهت که روسپیکری حرفه‌ای پلید است بلکه بدان خاطر که امحاء فحشاء بهترین عامل برای تکوین آزادی جوانانی میباشد که هم اکنون در سنین رشد جای دارند.

اخلاق جامع و کامل جنسی نمیتواند به امور جنسی صرفاً بدیده يك گرسنگی طبیعی و يا يك منبع بالقوه خطر بنگرد، این هر دو نظر (گرسنگی و منبع خطر) هر دو بی اهمیت هستند زیرا وقتی بخاطر می‌آوریم که امور جنسی با بزرگترین هبه زندگی یعنی کودک همراه میباشد پوچی دو نظر فوق را تأیید میکنیم.

روابط جنسی منشاء سه عنصر عالی میباشد این سه عبارت از :  
عشق روماتیک زناشویی آکنده از خوشبختی و هنر میباشد .

درباره عشق روماتیک و زناشویی آکنده از خوشبختی قبلا سخن گفته شد. گمان میرود که هنر جدا و مستقل از امور جنسی میباشد، اما هنر با امور جنسی بسیار وابسته میباشد اگرچه در این دوره این وابستگی کمتر از سابق شده است.

بخوبی آشکار است که از نقطه نظر روانی انگیزه خلق همه آثار هنری و زیبایی شناسی جفت خواهی و طلب یار میباشد و ضرورت ندارد که طلب کردن مستقیم و یا به آشکارا باشد ولی آنقدرها هم میل بجفت

خواهی در لایه‌های زیرین فکری جای ندارد. بدین معنی که انگیزه‌های جنسی ممکن است انسان را به طرف بیان هنری سوق دهد و برای گرایش یافتن به طرف هنر از این طریق شرایط خاصی ضرورت دارد. از جمله فرد باید دارای استعداد هنری باشد. اما استعداد هنری حتی در میان يك نژاد گاه مورد بهره برداری واقع نمیشود و گاه واقع نمی‌گردد.

بهتر است که اینطور نتیجه‌گیری کنیم که هر گاه محیط، مخالف میل افراد باشد هنر گسترش بیشتری می‌یابد بدین معنی که ناسازگارهای محیط سهم بزرگی را در گسترش احساس هنری داشته است.

برای مثال همین آزادی میتواند نقش بزرگی را در آفرینش آثار هنری داشته باشد. البته منظور از آزادی نه آن آزادی است که به هنرمند درازا آفرینش يك اثر هنری یا به عنوان پاداش به‌می‌شود بلکه آن آزادی است که به هنرمند امکان بهره‌گیری از غرایز و عادات را میدهد، زیرا اگر آزادی آنطور که باید وجود نداشته باشد هر انسانی هر آنقدر هم که با ذوق و با استعداد باشد بصورت انسانی بی‌ذوق در خواهد آمد. کماکن که وقتی ژولیوس دوم میکل‌آنژ را بخاطر يك گناه کوچک زندانی کرد - زیرا ژولیوس نمی‌توانست کوچکترین گناه را از طرف کسانی که از سطح مقام‌پایی مقام کمتری را دارند تحمل کند - چشمه هنری خشکید بهر حال وقتی که هنرمند مجبور است که در مقابل ثروتمندان پیشانی بر خاک بساید و یا آن که کار هنرش را مطابق عرف و سنت سازد. آنگاه آزادی وی از دست رفته است، و وقتی که هنرمندی در

اثر اجبار یا نابسامانیهای اقتصادی به يك ازدواج تحمیلی من در میدهد،  
او آن انرژی لازمه را برای آفرینش يك اثر هنری از دست میدهد،  
از اجتماعی که شدیداً پای بند به عفت و پاکدامنی سنتی هستند  
هنرمندبازری بر نخواهد خاست.

جماعانی که این چنین هستند و انسانهایی نظیر ایداهو در دل  
خود می‌پروراند محکوم به فنا هستند.

در حال حاضر کشور آمریکا بیشتر هنرمندان مشهور را از اروپا  
وارد میکند.

اروپا کشوری که آزادی هنوز در آن به پایداری مشغول است.  
آمریکائی شدن اروپا این ضرورت را پیش آورده که گرایش بسوی سیاهان  
آورده شود. آخرین وطن هنر بنظر میرسد که جایی در کنگوی علیا  
باشد، اگر آثاری از آن را در سرزمینهای مرتفع ثبت نتوان یافت. اما  
غروب نهایی هنر دیر زمانی بطول نخواهد انجامید زیرا پاداشی را  
که آمریکا برای هنرمندان وارداتی خود تمهید کرده آنها را بسوی  
مرگ هنری میکشاند، هنر در گذشته دارای مبنای عمومی بود و وابسته  
به شادیهای زندگی بود.

شادی زندگی نیز بنوبه خود و بطور خلل ناپذیری وابسته به  
امور جنسی بود جایی که امور جنسی واپس زده شود فقط کار باقی میماند  
و کار کردن صرفاً بخاطر کار هرگز متضمن و تولید کننده يك کار با ارزش  
نخواهد بود. اجازه بدهید که گفته نشود که يك نفر آمار تعداد اعمال  
جنسی را در ایالت متحده آمریکا بطور روزانه تعیین کرده است و به



ثبوت رسانیده که اگر تعداد این اعمال در این کشور بیشتر از سایر کشورها نباشد کمتر از کشورهای دیگر نیست.

من میدانم این آمارگیری درست است یا غلط و بهر حال قصد هم ندارم که آنرا تکذیب کنم، یکی از خطرناکترین سفسطه‌های اخلاقیون سنتی کاهش تمایلات جنسی است. بهر حال این مستمسکی است برای اخلاقیون تا انگیزه‌های جنسی را مورد شتم قرار دهند. تا آنجا که میدانم نه يك انسان متمدن و نه يك انسان وحشی از عمل جنسی صرف ارضا نمیشود اگر انگیزه‌ای باشد که عمل جنسی را به ارضا شدن منتهی سازد. آن انگیزه باید تعشق و عشق ورزی باشد. باید عشق و مشارکت و صمیمیت وجود داشته باشد تا عمل جنسی به ارضا شدن ختم گردد. بدون وجود عوامل فوق الذکر (عشق، صمیمیت و مشارکت) اگر گرسنگی جسمی احتمالا برای مدت کوتاهی ارضا شود گرسنگی فکری باقی خواهد ماند و هیچگاه ارضا کامل و عمیق حاصل نمی‌آید.

آزادی جنسی که يك هنرمند نیاز دارد آزادی در عشق ورزیدن است نه آن آزادی بی‌بند و باری که نیاز جسمی را با هرزنی که از راه میرسد برآورده سازد و آزادی در عشق ورزیدن همانطور که قبلا نیز اشاره شد. امری است که مورد قبول اخلاقیون سنتی واقع نمی‌گردد. اگر قرار باشد که هنر پس از آمریکایی شدن بازم بحیات خود ادامه دهد. ضرورت آن می‌رود که آمریکا تغییر کند، بدین معنی اخلاقیون کمتر پای بند به اخلاق باشند و غیر اخلاقیون هم کمتر پشت پابه اخلاق بزنند

به عبارت دیگر این دو گروه هر دو باید ارزشهای عالی را که در امور جنسی وجود دارد بازشناسی کنند و دریابند که لذت بالقومای که در تماس جنسی وجود دارد بیشتر از حساب بانکی ارزشمند می باشد .

در امریکا هیچ چیز بیشتر از فقدان تلذذ از مواهب طبیعی مسافری به آن کشور را آزرده نمی سازد .

شادی در نظر آمریکایی خشونت و مست بازی است .

لذت در نظر آنها فراموشی خاطرات و گذشته ها است نه بیاد آوردن آنها .

آمریکایی ها همان مردمی هستند که پدر بزرگانشان با آوای نی در بالکان یا در دهکده های پر نور برقص میامدند و روی صندلی راحتی ساعتها می نشستند، اما هم اکنون در میان ماشین تحریرها، تلفن ها، امور جدی امور مهم و امور پوچ غرقه شده اند .

آنها عصر هنگام از محیط کار خود می گریزند تا جامی بنوشند و صدای نازمای بشنوند، آنها خیال میکنند آری فقط می پندارند که شادی پُر یافته اند .

حال آن که آنها فقط جنون وحشت و فراموشی ناقص از راه بی امیدی را که میگویند پول، پول می زاید یافته اند. برای رسیدن به پول از جسم خود بهره میگیرند و روح خود را به برده فروشان به ثمن بخش فروخته اند .

این هدفی نیست که من پیشنهاد میکنم، آنچه که به هیچ وجه اعتقاد ندارم آن است که بهترین موهبت زندگی انسانی با امور جنسی

ارتباط نمی‌یابد من بالشخصه علوم را اعم از ثنوری یا عملی وابسته به امورجنسی نمیدانم ، همچنین برخی ازفعالیت‌های سیاسی واجتماعی مهم را منبث از امورجنسی نمیدانم . انگیزه هایی که بطرف تمایلات پیچیده زندگی بلوغ کشانیده میشود میتواند درمیان مغزچند انسان عادی و ساده متشکل گردد .

قدرت ، امورجنسی و مقام پدری ومادری به نظرمن به غیر از صیانت نفس مهمترین منبع گرایش انسانی است . ازاین سه عنصر قدرت مقدم بر همه است و تا پایان زندگی بشر تداوم می‌یابد . كودك از آنجا که دارای قدرت اندکی است در آرزوی داشتن قدرت بیشتری است . در حقیقت قسمت بزرگی ازفعالیت‌های وی از همین آرزومایه می‌گیرد . آرزوی دیگری که بر كودك حاکم میباشد خودپسندی و غرور است .

غرور آن میل وانگیزه ای است که اشتیاق به تحسین و تشویق شدن و وحشت از سرزنش یا مطرود شدن را در انسان بوجود می‌آورد این غرور است که انسان را يك فرد اجتماعی بارمی‌آورد وصفات لازمه را برای زندگی در اجتماع به او می‌بخشد .

غرور آن انگیزه ای است که اگرچه در ثنوری و درسخن بسیار بدور از امورجنسی است ولی در حقیقت رابطه نزدیکی را با آن داراست اما قدرت تا آنجا که میتوان دانست ارتباط اندکی با امورجنسی دارد و شاید فقط قدرت عشق است که همانند غرور باعشق رابطه دارد . و این

قدرت عشق است که يك كودك را وادار می‌كند تا در درسهای خود پیشرفت کند و نیز ماهیچه‌هایش را قدرتمندتر سازد .

بنابر این علوم بااستثنای برخی از رشته‌های زیست‌شناسی و فیزیولوژی باید خارج از قلمرو انگیزه‌های جنسی دانسته شود . چون امپراطور فردريك در قید حیات نیست این عقیده باید کم و بیش در حد يك فرضیه باقی بماند ، اگر اوزنده بود بدون تردید تصمیم می‌گرفت تا يك ریاضیدان و الامقام و يك موسیقیدان استاد را اخته کند تا به عینه شاهد تغییرایی باشد که در کار آنها حادث می‌شود . من بالشخصه آرزو مندم که در کار ریاضیدان هیچ تغییری حاصل نیاید و تغییرانی که در کار دومی یعنی آهنگساز حاصل شود قابل ملاحظه باشد .

بدنبال دانش رفتن یکی از ارزشمندترین عناصر طبیعت بشری است ، کسب دانش اگر اشتباه نکنم یکی از فضاهای مهم فعالیت انسان است که انسان را از تسلط امور جنسی رها می‌سازد .

همچنین میل به کسب قدرت انگیزه غالب فعالیت های سیاسی میباشد . برای ذرک این موضوع باید به مفهوم وسیع فعالیت های سیاسی توجه داشت من نمیخواهم بگویم که سیاستمداران بزرگ نسبت به بهبود وضع جامعه بی تفاوت هستند بلکه بالعکس اینان افرادی هستند که يك نوع احساس قدرتمند پدري نسبت به اعضاء جامعه خود دارند . اما اگر يك چنین فردی فاقد عشق شدید به کسب قدرت بود از اقدام به بسیاری از فعالیت هایی که لازمه موفقیت در امر سیاست است باز میماند

من افرادی را می‌شناسم که در امور اجتماعی دارای افکاری بلند و طرح‌هایی ثمربخش هستند اما از آنجا که فاقد جاه‌طلبی لازم می‌باشند بندرت دارای انرژی برای انجام هدفهای نیکویی که دارند می‌باشند. آبراهام لینکلن در یک مورد که حادثه‌ای اتفاق افتاده بود برای دوتن از سناتورهای متمرّد نطقی کرد. وی اولین و آخرین جمله‌ای که در این نطق بکار برد آن بود که: «من رئیس جمهوری ایالات متحده هستم و جامه قدرت را بر تن دارم» من به سختی می‌توانم تردید کنم که لینکلن از اظهار این حقیقت احساس لذت نمی‌کرده است.

در همه خط مشی‌های سیاسی اعم از سیاستهای مطلوب یا نامطلوب دویروی اصلی وجود دارد که این دو عبارتند از انگیزه اقتصادی و عشق به قدرت.

به عقیده من تفسیر سیاستها بر اساس روش و عقاید فروید جهتی خطا می‌باشد.

اگر آنچه که در این زمینه گفته شد حقیقت داشته باشد، انگیزه فعالیت‌های غالب مردان بزرگ به استثنای هنرمندان به امور جنسی وابسته نمی‌باشد اگر قرار باشد که چنین فعالیت‌هایی تداوم یابد و بصورت غیر خودپسندانه‌ای جلوه‌گر شده عمومی گردد آنگاه این ضرورت پیش می‌آید که امور جنسی نباید بر باقیمانده هیجانات و احساسات انسانی سایه بیفکند.

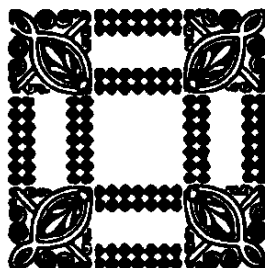
عشق به شناخت جهان و عشق به تغییر دادن آن دویروی محرکه

میباشد که بدون آنها انسان در جای خود متوقف شده و درجا خواهد زد  
این دو تمایل همچنین ممکن است به کامل شدن شادیهای ماکمک نمایند  
زیرا بسیاری از گرفتاریهای بشر در مورد ناشناخته‌ها میباشد .

وقتی که « کوبدن » (۱) سعی داشت که « ژان برایت » (۲) رادر  
شمار مبارزین تجارت آزار وارد سازد ، کوبدن کوشش خود را بر اساس يك  
حالت شخصی نهاد . بدین معنی که چون همسر ژان برایت بتازگی  
مرده بود ، کوبدن با اظهار تأسف و تحسر از مرك همسر برایت وی را  
بسوی خود جلب کرد . شاید بدون وجود این غم برایت هیچگاه در  
اندیشه غصه و ناراحتی های دیگران نبود و نسبت به بینوایان احساس  
همدردی نمیکرد . بسیاری از مردم بر اثر دلسردی و ناامیدی از دنیا  
واقعی بسوی معنویات گرایش مییابند برای يك مرده که از نیروی کافی  
بر خوردار است چه بسا که رنج و درد محرك ارزشمندی باشد و نمیتوانم  
انکار کنم که اگر ما همه از خوشبختی کامل بر خوردار بودیم کوشش برای  
آن که خوشبخت تر باشیم اعمال نمی کردیم . ولی با تمام این احوال  
با این عقیده نمیتوانم موافق باشم که برای دیگران مشکل بتراشیم و  
کلاشکنی کنیم تا وقتی که به هدفشان رسیدند آن هدف برایشان  
دلپذیر باشد .

زیرا نتیجه ۹۹ مورد از صد مورد رنج کشیدن انسانها بدبختی  
و فشارهای زیاد است در مورد صدم نیز بهتر است که به فشارهای طبیعی

قناعت کنیم و ما نیز قوزبالا قوز نشویم . تا زمانی که مرگ وجود دارد ،  
غم نیز وجود خواهد داشت و تا زمانی که غم وجود دارد انسان نباید سهمی  
در افزودن غمها داشته باشد ، بالاخص با توجه به این امر که محدود کسانی  
هستند که میدانند چگونه باید لشکر غم را شکست داد و از آن پیروزی  
ساخت .



## « بخش بیست و یکم »

### « نتیجه »

در جریان گفتار و بحثی که داشتیم به برخی نتایج حصول یافتیم که قسمتی از آنها تاریخی و قسمتی دیگر اخلاقی بود . از نتایج تاریخی استنباط شد که اخلاق جنسی بهمین صورتی که در جوامع متمدن فعلی وجود دارد از دو منبع مختلف و متضاد منشاء میگیرد . از یکطرف از میل و آرزوی پدر شدن و از طرف دیگر از اعتقادات پرهیزکارانه و تزهدی که امور جنسی را پلید میشمرد و در صورتی نمایلات جنسی پلید شمرده نمیشد که ضرورت تبلیغات ایجاب مینمود (۱) .

در مغرب زمین اخلاق جنسی تا قبل از ظهور مسیحیت و در مشرق زمین تا زمان حال از منبع اولی یعنی عشق به پدر شدن مایه میگیرد البته به استثنای هندوستان و ایران که مرکز نشر عقاید رهبانیت و تصوف میباشد . البته در میان نژادها و اقوام گذشته، حصول اطمینان از پدر



فرزندان خود بودند چندان ضرورتی نداشته زیرا آنها نمیدانستند که پدر نیز سهمی در تولید مثل دارد. در میان آنان اگر چه حسادت مردها جایی برای خود داشته و همین حسادت برخی آزادی‌های زنان را از آنان سلب میکرده ولی در مجموع زنان بمراتب آزادتر از اجتماعات دوره پدرشاهی بوده‌اند. پرواضح است که انتقال قدرت از مادر به پدر (از مادرشاهی به پدرشاهی) اصطکاک و تضاد قابل ملاحظه‌ای را ایجاد کرده است و بی تردید تحدید زنان و یوغ برگردن آنان انداختن توسط مردانی صورت گرفته که علاقه داشته اند خود پدر فرزندان باشند. در این مرحله اخلاق جنسی فقط برای زنان وجود داشت و هیچگونه اخلاقی که مردان را محدود کند وجود نداشته است. يك مرد اجازه نداشت که با يك زن شوهر دار زنا کند ولی در مورد زنان دیگر کاملاً آزاد بود.

با ظهور مسیحیت انگیزه جدیدی بنام پرهیز از گناه در اخلاق جنسی جای گرفت و برای مردان نیز اخلاق استاندارد شده‌ای که برای زنان وجود داشت بوجود آمد و در تئوری همان معیارهایی که دست‌وپای زنان را می بست مردان را نیز به بند کشید ولی در عمل دشوار بود که این یوغ را برگردن مردان بیفکنند زیرا مردها بسادگی از زیر بار این مقررات می گریختند و در مجموع مقید کردن مردان بمراتب مشکلت‌تر از به بند کشیدن زنان بود اخلاق ابتدایی جنسی دارای يك هدف بیولوژیکی ساده بود، بدین معنی که كودك تازه متولد شده باید مورد حمایت دو والد قرار گیرند نه يك والد و این حمایت تازمانی که كودك

به سن رشد نرسیده و قادر به دفاع از خویش نیست تداوم یابد . این هدف روشن و آشکار در تئوری دین مسیح فراموش شد گرچه در عمل فراموش نگردید .

در عصر حاضر شواهدی در دست است که نشان میدهد بخش‌هایی از اخلاق جنسی اعم از آن که منبع آنها از دوره قبل از مسیحیت بوده یا بعد از مسیحیت در حال تغییر میباشد .

نفوذی که اخلاق مسیحی در اخلاق جنسی داشته هم اکنون کاهش یافته ، زیرا تعصبات مذهبی و شدت اعتقادات راحتی در میان کسانی که به مذهب پای‌بند می‌باشند کاهش یافته است .

مردان و زنانی که در قرن معاصر دنیا می‌آیند ، اگرچه ضمیر ناخودآگاه آنها آمادگی پذیرش برداشتها و اندیشه‌های گذشته را دارد ولی آگاهانه معتقدند که زنا به آن شدتی که می‌گویند گناه محسوب نمیشود همچنین اصولی که در اخلاق پیش از دوران مسیحیت وجود داشته تغییراتی حاصل میشود اولین عاملی که سبب این تغییرات میشود وسایل جلوگیری از حاملگی است که بطور مداوم و روزافزونی از آن استفاده میشود تا عمل مقاربت به وجود آمدن کودک منتهی نگردد ، از این روی به زنان بی‌شوهر امکان داده شده تا در صورت تمایل به عمل جنسی مبادرت ورزند بدون آن که وحشتی از حامله شدن داشته باشند و نیز به زنان شوهردار امکان میدهد که با هر مردی که تمایل دارند هم‌خوابه شوند ولی فرزندان شان فقط از يك مرد که شوهر شان میباشد بوجود آید بدون آنکه دیگر ضرورتی برای پاکدامنی زنان از نقطه نظر حلال-

زاده بودن فرزندان ایجاب نماید.

این مرحله هنوز بحد کمال نرسیده است زیرا که وسایل جلو-گیری از حاملگی بطور کامل شیوع نیافته و نیز این وسایل آنطور که باید اعتماد مردم را بخود جلب نکرده است ولی بی تردید در آینده، آینده‌ای که خیلی هم دور نیست يك چنین وضعی پیش خواهد آمد. در آن صورت اطمینان از پدر فرزند خود بودن قابل حصول است بدون آن که نیازی به پاکدامنی زن وجود داشته باشد.

میتوان گفت که بزنان امکان داده میشود تا از این نظر شوهرانشان را فریب دهند ولی باید گفت که پیش از این نیز زنها بکرات شوهرانشان را فریفته‌اند و از دیرباز این امکان برای زن وجود میداشته که به شوهرش خیانت ورزد ولی شدت فریب و خیانت بمراتب زمانی که خیانت بکودك ختم میشود سبك تر است تا زمانی که به كودك منتهی می‌گردد.

ممکن این تصور پیش آید که در گذشته نیز خیانتی که منجر به حاملگی زن میشد بمراتب کمتر از خیانتی بوده که به حاملگی منتهی نمیشده است. اما خیانت زن همواره این وحشت را در دل مرد می‌افکند که كودك تازه متولد شده متعلق به او نباشد و زن همواره در معرض حسادت شوهر بوده است.

ولی با بوجود آمدن وسایل جلوگیری از حاملگی مقررات و سنت‌های جدیدی بوجود می‌آید که انسان را در شرایط کاملاً تازه‌ای قرار میدهد و در يك چنین شرایطی زن زمانی حامله می‌شود که مایل باشد پدر فرزندانش مردی غیر از شوهرش باشد.

در مشرق زمین مردان ، خواجه‌ها را در زندگی خصوصی خود و زوجه‌هایشان را میداده‌اند و آزادی‌های زیادی برای آنها قایل بوده‌اند حال آن‌که شوهران اروپائی از وجود يك چنین مردانی در میان خانواده خود رنجیده میشوند علت پذیرش اینگونه انسانها در میان ملل مشرق زمین آن است که آنها مطمئن هستند که اینگونه مردان قادر به ایجاد كودك نمی‌باشند، اگر فرصتهای ضد حاملگی شیوع یابد بدون تردید شبیه این آزادی بسادگی گسترش می‌یابد و اگر مرد مطمئن باشد که به غیر از او پدری برای كودكانی که از آنها مراقبت مینماید وجود ندارد چه بسا که به همسرش اجازه دهد که خارج از قلمرو زناشویی به مقاربت جنسی اقدام نماید .

بنابراین ممکن است که خانواده‌ای که براساس دو والد است به حیات خود ادامه دهد بدون آن‌که نیازی باشد که زن تحمیلات گذشته را بر خود همواره کند.

عامل دیگری که در تغییر اخلاق جنسی اثر میگذارد و تا بحال اخلاق جنسی بسیار از آن متأثر شده است دولت میباشد . سهم دولت در نگهداری و آموزش كودكان در حال فزونی میباشد. این عامل تا حد معتناهی بر طبقه دستمزد بگیرد اثر گذاشته است و از آنجاکه اکثریت جمعیت را این گروه تشکیل میدهند ، این احتمال میرود که دولت بطور کامل جایگزین پدر در خانواده شود. میتوان انتظار داشت که بتدریج در غایت، دولت در تمام سطوح جایگزین پدر گردد.

سهم پدر در اجتماعات حیوانی همانند جماعات انسانی، حمایت و نگهداری كودك بوده است. اما در جماعات متمدن حمایت توسط پلیس

صورت می گیرد و نگهداری نیز ممکن است بطور کامل به عهده دولت  
واگذار شود، همچنانکه در حال حاضر در میان خانواده های خیلی فقیر  
معمول می باشد.

اگر چنین حالتی پیش آمد کند آنگاه از پدر هر گونه نقش جدی  
گرفته میشود. در مورد مادر امکان وجود دو حالت می رود. مادر ممکن  
است بکار خود ادامه دهد و در همان مؤسسه که دولت بنا نهاده به ترضیع  
و ترضیع کودکان خود بپردازد، یا آن که اگر قانون تصمیم بگیرد تا  
زمانی که کودکان صغیر می باشند مادر مبلغی مقرری بابت مراقبت از کودکان  
خود از دولت دریافت دارد.

اگر شق دوم مورد قبول واقع شود. ممکن است که اخلاق سنتی  
تحمیل گردد بدین معنی که اگر زنی عفیف و پاکدامن نباشد دولت مقرری  
آن مادر را متوقف می سازد و از دریافت مقرری محروم میشود و اگر  
زنی از مقرری محروم گردید او دیگر نمیتواند که مراقبت فرزندانش  
را بعهده بگیرد مگر آن که کار کند و از دسترنج خود هزینه کودکانش  
را برآورده سازد و این ضرورت پیش می آید که زن کودکانش را به يك  
مؤسسه تربیتی بسپارد تا خود بتواند در خارج از آن مؤسسه کار کند بنا  
بر این میتوان نتیجه گرفت که فشار نیروهای اقتصادی ممکن است نقش  
پدر را محو سازد و حتی در حد وسیعتر ممکن است نقش مادر نیز در  
خانواده های فقیر در مراقبت از کودکان حذف شود. اگر يك چنین حالتی  
تحقق یابد همه دلایل سنتی که برای اخلاق سنتی وجود دارد از بین رفته  
و دلایل تازه ای برای بوجود آمدن اخلاق جدید ظاهر می گردد.

گسسته شدن خانواده بدین صورتی که پیش بینی شد اگر بوقوع

پیوندد به نظر من بهیچوجه جای خوشوقتی ندارد .

تأثیر والدین و نقش آنها در تربیت کودکان بسیار با اهمیت تلقی میشود و اگر مؤسسات تربیتی در مقیاسهای بزرگ جایگزین خانوادهها شود بالمال مقررات خشك و خشنی بر این مؤسسات حاکم خواهد بود که هیچ وجه انعطاف پذیری محیط خانه و خانواده را نخواهد داشت آنگاه که اختلاف محیطهای خانوادگی به علت وحدت محیط مؤسسه تربیتی برداشته می شود . کودکان ناهمگنانهایی یکسان پرورده میشوند و این یکسانی بسیار خطرناک است مگر آن که قبل از تشکل یافتن چنین مؤسسات تربیتی يك حکومت جهانی وجود داشته باشد که کودکان مختلف جهان را از وطن پرستی افراطی بر حذر دارد تا آنگاه که این کودکان بزرگ شدند بجان یکدیگر نیفتند.

همچنین لزوم يك حکومت جهانی از نقطه نظر افزایش جمعیت احساس میشود تا در کشورهایی که ناسیونالیست هستند مانع از افزایش بی رویه جمعیت شوند زیرا با امکانات پزشکی و بهداشتی که وجود دارد تنهاتر راه کاهش جمعیت اضافی، جنگ میباشد .

در حالیکه مسایل اجتماعی بسیار پیچیده است مسایل شخصی به عقیده من بسیار ساده است، این عقیده که در امور جنسی چیزی گنه آلوده وجود دارد صدمات و لطامات زیادی را بر شخصیت فرد وارد میآورد.

صدمه ای که از ابتدایی ترین دوران کودکی آغاز میشود بر سراسر عمر انسان اثر میگذارد. اخلاق جنسی با به محبس افکندن تمایلات

جنسی رومانتيك بسيارى از احساسهاى محبت آميز را مقيد مى سازد  
در نتيجه انسان، نامهربان، خود مختار، خشن و پر خاشجوى بار مى آيد.

در غايت، آن اخلاق جنسى مورد قبول واقع مى شود كه رها از  
خرافات بوده بر اساسى كه مطلوب و مورد قبول همگان و قرار گرفته  
باشد. امور جنسى نمى تواند متضمن اخلاق خاصى نباشد كماكان  
كه تجارت، ورزش يا تحقيقات علمى يا ديگر فعاليتهاى بشرى نمى.  
تواند فاقد اخلاق و يژه اى نباشد.

اما در ميان همه اين اخلاقيات تنها اخلاق جنسى است كه دچار  
ممنوعيتهاى قديمى كه ساخته افراد عامى و تحصيل نكرده كه در اجتماعى  
متفاوت با اجتماع ما مى زيسته اند قرار گرفته است.

در امور جنسى همانند امور اقتصادى و سياسى، اخلاق ما آكنده  
از وحشت مى باشد، وحشتى كه بنازكى شناخته شده كاملاً غير معقولانه  
بوده است، فايده اى كه از اين شناخت ها منتج شد تا حد معتنايى به علت  
عدم انطباق داشتن با علم روانشناسى دچار ضعف و شكست گرديد.

درست است كه انتقال از سيستم كهنه و بيات شده به سيستم جديد به مشكلاتى  
به نوبه خود دارا مى باشد ولى بطور كلى هر تحولى ملازم با مشكلاتى است.  
همه كسانى كه طرفدار بدعت گزارى مى باشند بطور مسلم مورد اتهام واقع  
مى شوند. همچنانكه سقراط متهم به افساد جوانان گرديد. اين اتهام چندان  
هم بى اساس نيست در حقيقت وقتى كه اخلاق جديد بطور كامل پذيرفته  
شد و انسان بسوى زندگى بهترى نسبت به اخلاق گذشته رهنمون شد

باز هم نوآور و بدعت‌گزار درمظان اتهام است. همه آنهایی که به کشور-  
های اسلامی مسافرت کرده‌اند اظهار داشته‌اند کسانی که تارك الصلوة هستند  
و روزی پنج بار نماز نمی‌گذارند تقریباً کلیه قوانین اخلاقی را که  
مهمتر از نماز میباشد ترك می‌گویند.

مردمی که خواهان تغییراتی در اخلاق جنسی میباشد، معمولاً  
افکارشان در خطر غلط تفسیر شدن میباشد و من خود بخوبی آگاهم که  
افکار من چه بسا که به غلط تفسیر شود و برخی از خوانندگان افکار  
مرا بخطا دریابند.

اصل کلی که اخلاق جدید را متفاوت و متمایز از اخلاق سنتی  
«پوری تانیسم» می‌سازد این است که ما معتقدیم که غریزه باید قبل از آن  
که فاسد و خراب شود تربیت گردد.

این عبارت را در این اصطلاح کلی میتوان بیان داشت که نظریات  
آن فردی مقبول متجددین اعم از مرد یا زن قرار خواهد گرفت که  
خواسته‌ها و مفاهیم ذهنیش کاملاً ارزشمند بوده و مفاهیم ذهنی وی از  
او ان کودکی بخوبی قالب ریزی شده باشد.

اگر در دوران کودکی غرایز فردی قبل از آن که تربیت شود دچار  
ابطال و افساد گردد، نتیجه آن است که وی به احتمال خیلی زیاد در  
زندگی آنی دچار آشفتگی‌ها و نابسامانی‌هایی خواهد شد و همه این  
اغتشاشات از بد شکل گرفتن غرایز در سالهای اولیه زندگی ناشی میشود.  
اخلاقی را که من شخصاً از آن طرفداری میکنم آن اخلاقی نیست که  
به بزرگسالان و بالغین بسادگی گفته شود که: «بدنبال هوی و هوس نفس



باشید و آنچه می‌خواهد بکنید ، بلکه اخلاقی را که من از آن حمایت میکنم آن اخلاقی است که در سرناسر زندگی تداوم مییابد و آن اخلاقی است که متضمن کوشش است نه آن کوششی که دارای منفعت آنی است و نه آن کوششی که برای کسب چیزی هر لحظه انسان را بسوی خود جلب میکند ، اخلاقی را که من خواستار آن هستم آن اخلاقی است که دیگران را در مد نظر دارد و منافع دیگران را پیش روی نکمیدارد و بالاخره آن اخلاقی خواهد بود که متضمن درستکاری و صداقت است .

نباید خویشتن داری را به عنوان غایتی برای خود عمل خویشتن داری بشکریم و من امیدوارم که نهادهای جامعه و اخلاق سنتی بطریقی باشد که نیاز به خویشتن داری را بجای آن که به حداکثر برساند به حداقل کاهش دهد .

استفاده از خویشتن داری شبیه ترمز در قطار است . خویشتن - داری مفید است آنگاه که احساس میکنید در جهتی خطا به پیش میرود اما وقتی که در جهتی درست و صحیح در حرکت هستید خویشتن داری به شدت مضرو خسران آوراست .

هیچکس نمیتواند بپذیرد که قطار هر گاه که در حرکت است در حال ترمز کردن باشد . عادت به خویشتن داری نیز همانند ترمز بر روی قطار است که سبب میشود بر انرژی های فردی اثر نامطلوب بگذارد و نیروی خویشتن دار را تضعیف نماید ، نیرویی که ضروری و مفید برای فعالیت می باشد . خویشتن داری سبب میشود که انرژی ها تا حد وسیعی تلف گردد و انرژی بجای آن صرف فعالیت های خارجی گردد به علت

مبارزه و اصطکاکهای درونی ازین برود و از این روی تلف شدن انرژی  
علیرغم فوایدگاه بگاهی آن بسیار جای تأسف دارد .

آن خویشتن داری که در زندگی ضرورت دارد وابسته به نوع  
برخورد با غرایز در سالهای اولیه زندگی میباشد . غریزه بداند صورت  
که در دوران خردسالی وجود دارد ممکن است افراد را بسوی کارهای  
خوش انجام و مفید و یا اعمال ناپسند و مضر هدایت کند . مثل غریزه به بخار  
داخل لکوموتیو میماند چه ممکن است که لکوموتیور را بسرروی ریل  
بحرکت آورد و یا آن که آنرا از خط خارج ساخته سبب تصادف و تصادم  
شود . هدف اصلی از تربیت و آموزش آن است که غرایز را در جهانی هدایت  
کند که بصوب فعالیت های مثبت گرایش داشته باشد تا اعمال منفی و خسران-  
آور .

اگر این مهم در سالهای اولیه زندگی یعنی دوران کودکی بخوبی  
انجام پذیرد ، مردیازن میتوانند در کمال آسایش و بهره وری و بهره دهی  
زندگی کنند بدون آنکه نیازی به خویشتن داری احساس کنند و اگر نیاز  
به خویشتن داری احساس شود در مواردی بسیار محدود و بحرانی خواهد بود .  
اگر بالعکس آموزش های اولیه صرفاً در جهت ابطال و افساد غرایز باشد  
واکنش هایی که غریزه در زندگی آنی نشان میدهد غالباً خسران آور و مضر  
خواهد بود و در آن صورت است که نیاز به خویشتن داری مداوم احساس میگردد .  
این ملاحظات کلی در مورد نیروی ویژه انگیزه های جنسی  
صادق میباشد ، این امر بدو علت است یکی آن که انگیزه های جنسی دارای  
قدرت فوق العاده میباشد و دیگر آن که اخلاق سنتی با آن که دارای ارتباط

خاصی است . غالب اخلاقیون سنتی بر این عقیده هستند که اگر انگیزه - های جنسی ، بشدت تحت کنترل نباشد آنها بصورتی مبتذل و هرج و مرج طلب نمودار خواهند شد .

من معتقدم این عقیده در مورد افرادی صادق است که ممنوعیتها و محرومیتهایی که در غالب انسانها در سنین کودکی بکار برده میشود در مورد آنها نیز اعمال شده است و آنها در سن بزرگسالی خواهان بخلک سپردن آن ممنوعیتها میباشند اما در يك چنین انسانهایی ، ممنوعیتهایی که در سالهای قبل اعمال شده هنوز فعال و زنده میباشد ، حتی زمانی که آنها عاجزانه میکوشند آن ممنوعیتها را نابود سازند .

وجدان یا ضمیر آگاه چیست ؟

میتوان گفت ضمیر آگاه مجموعه ای است از پذیرفته های بی دلیل و پذیرفته هایی که کم و بیش نا آگاهانه در سنین کودکی دریافت داشته ایم بهمین علت با توجه به این مجموعه است که انسان هنوز آنچه را که سنت و قرارداد تحریم کرده ناپسند می شمرد و این احساس ممکن است وقتی که دلایل منطقی سنت را نفی کرد و ناصحیح بودن آنرا به اثبات رسانید باز هم ادامه پیدا کند و انسان آنچه را که تحریم شده است ناپسند بشمرد . خویشتن داری همچنین شخصیت را بدو پاره تقسیم میکند که یکی در مقابل دیگری قرار میگیرد . که در يك پاره منطق و در پاره دیگر غریزه جای دارد و هیچگاه این دو قسمت در کنار یکدیگر واقع نمیشوند بلکه غریزه مبتذل نشان داده میشود و منطق زبون و رنك باخته مینماید . در دنیای امروز هر فردی خود را تا حد معینی علیه تعلیمات سنتی میابد .

معمولی ترین و عادی ترین قیام علیه تعلیمات سنتی آن است که عده ای از انسان ها از روی منطق معترف به صحت و حقانیت اخلاقی هستند که در جوانی فرا گرفته اند ولی با تأسفی کم و بیش راستین اعتراف میکنند که قادر به اطاعت از آن اخلاقیات نمی باشند .

در مورد اینگونه افراد چیز تازه ای نمیتوان گفت و بهتر است که اینگونه انسانها بین اعتقادات یا رفتارهایشان توازن و تعادلی برقرار کنند و از مفسده جوئی پرهیزند . اما بعدی گروهی هستند که ضمیر آگاه آنها بطریق منطقی غالب آنچه را که در عهد کودکی فرا گرفته اند نفی میکند اما ضمیر ناخود آگاه آنها بطور کامل آن اخلاقیات را پذیراست يك چنین انسانی بطور ناگهانی تحت فشارهای احساسی مختلف تغییر رویه میدهند .

بهترین انگیزه ای که قادر به تغییر رویه اینگونه افراد است ترس میباشد .

با يك بیماری جدی یا يك زلزله توبه کرده و به کلیه اخلاقیاتی که بطور منطقی نفی کرده بودند می گردند ، حتی در حالت عادی رفتارهای آنها با نیروهای بازدارنده ای همراه است ولی همین نیروهای بازدارنده به رفتار آنها شکل نامطلوبی می بخشد . این نیروهای بازدارنده قادر نیست که آنها را از اعمالی که اخلاقیات سنتی محکوم میکند بازدارد ولی اقدام به همان اعمال به آنها نمی چسبد زیرا از صمیم دل صورت نمیکرد و اعمال آنها اگر احیاناً ارزشی میداشت فاقد ارزش میکردند . جایگزینی اخلاق جدید در جایگاه اخلاق قدیم نمی تواند بطور

کامل خشنودکننده باشد ، مگر آن که اخلاق جدید توسط همه گونه شخصیت ها پذیرفته گردد و تنها مورد قبول گروهی که در صدر اجتماع جای دارند و افکار آگاه مارا پایه ریزی میکنند نباشد .

برای بیشتر افرادی که سر تا سر زندگی تحت تأثیر اخلاق کهن بوده اند پذیرش اخلاق جدید بسیار دشوار است . از این روی ، غیر ممکن است که بتوان در حد کمال درباره اخلاق جدید قضاوت کرد مگر آن که این اخلاق در سالهای اولیه زندگی آموزش داده شود .

اخلاق جنسی از برخی اصول کلی مایمی گیرد . بطوری که نتایجی که از این اخلاق منتج میشود علیرغم مخالفت هایی که با آن می گردد بهمان نسبت نیز طرفدار دارد .

اولین اصلی که از این اخلاق منتج میشود آن است که باید بین مرد و زن عشقی وجود داشته باشد که تا حتی الامکان عمیق و جدی باشد بطوریکه این عشق کلیه شخصیت دو طرف را دربرگیرد و سبب یکنوع پیوستگی بین آن مرد و زن شود که به شدت ارزشمند و عالی باشد . دومین اصلی که در اخلاق جنسی دارای اهمیت میباشد آن است که باید مراقبت کافی از فرزندان چه از نظر روانی و چه از دیدگاه جسمی بعمل آید . هر يك از این دو اصل اگر در جای خودش بکار برده شود ابهام و ابهام ایجاد نمی گردد و من بخاطر همین دو اصل است که برخی قوانین سنتی را طرفداری میکنم . (۱)

---

۱- شاید هدف راسل از طرفداری از برخی قوانین سنتی ، طرفداری از زناشویی باشد چه در زناشویی غالباً این دو اصل مستتر میباشد (۲)

بیشتر مردان و زنانی که در سالهای اولیه زندگی سازگاری زیادی با تحریم‌ها و تابوها دارند غالباً افرادی هستند که از صمیم دل یکدیگر را دوست نمی‌دارند و در عشق آنقدر فداکار نیستند که عشق آنها به زاشویی ختم شود، آنها همچنین در روابط خود با جنس مخالف تجربه لازم را ندارند یا آن‌که در مقابل جنس مخالف رفتاری خشن و نامتناسب در پیش میگیرند. همچنین از آنجا که حسادت ره آورد اخلاقیون میباشد آنها بخودشان حق میدهند که در روابط متقابل خود یکدیگر را در زندان نگه‌دارند، البته این خوب است که زن و شوهری آنقدر یکدیگر را دوست داشته باشند که حتی وسوسه خیانت به یکدیگر را بخود راه ندهند بهر حال خیانت و بیوفایی امر پسندیده‌ای نیست، اگر خیانت واقع شود باید بمانند امر وحشتناکی تلقی شود ولی بهیچ وجه صحیح نیست که برای جلوگیری از خیانت کلیه دوستی‌ها و مناسبات دوستانه‌ای را که با جنس مخالف داریم بگسلیم.

يك زندگی مشترك مطلوب و موفق آن زندگی است که اساس آن بر نرس، ممنوعیت و مداخله متقابل بر آزادی‌های دیگری پایه‌ریزی نشده باشد.

جایی که وفاداری بدون لزوم و وجوب شرایط فوق حاصل آید، بی‌تردید آن وفاداری مطلوب و مقبول میباشد. ولی وقتی برای بوجود آوردن وفاداری يك چنین شرایطی را حاصل کنیم باید گفته شود وفاداری بقیمت‌گزافی خریداری شده است و چه بسا که لغزش‌های گاه‌بگاهی از این وفاداری اجباری بهتر باشد.

بدون تردید حسادت‌های متقابل حتی زمانی که وفاداری جسمی ( بدین معنی که مردوزن جسم خودشان را پاك ومنزه نگه میدارند ) وجود داشته باشد بازهم غالبا سبب گرفتاریهایی در زندگی زناشویی میشود ، اما اگر زن و شوهر با اعتماد بیشتری که از اعماق قلب ساطع میشود بیکدیگر بنگرند آنگاه زندگانی آنها سرشار از شادی و محبت متقابل خواهد بود .

وظیفه‌ای را که والدین نسبت به فرزندان خود دارند، در نظر من نسبت به غالب افرادی که خود را پاکدامن، وفادار به اصول اخلاقی زناشویی میدانند خیلی مهمتر میباشد . زیرا اینگونه افراد به وظیفه والدین نسبت به فرزندان خود چندان وقتی نمی‌نهند .

ادامه زندگی زناشویی بر اساس دو والد بطوری که کودکان تحت حمایت دو والد قرار بگیرند و شریک زندگی وظیفه مند نسبت به فرزندان‌شان باشند برای من کمال اهمیت را دارا است حتی اگر تداوم یافتن اینگونه زندگی مستلزم خویشتن داری شدید باشد بازهم مورد قبول من می‌باشد. اما منظور من از کنترل و خویشتن داری آن خویشتن-داری نیست که در چهار چوبه اخلاق سنتی جای دارد بلکه هدف من از کنترل و خویشتن داری آن است که فرد را از رشك و رزیدن ، حسادت داشتن ، کج خیالی و ریاست طلبی در زندگی زناشویی پرهیز کند.

تردیدی وجود ندارد که برخورد ها و نزاعهای جدی بین والدین عامل بسیاری از نابسامانی‌های کودکان میباشد. از این روی وقتی که یکی یا هر دو والد قادر به خویشتن داری نیستند و نمیتوانند عدم

توافقهایی را که در زندگی دارند از طریق مسالمت آمیز حل نمایند  
بهتر است که زناشویی آن دو قبل از آن که کودکی متولد شود گسسته  
گردد.

از نقطه نظر کودکان بدترین حادثه ممکنه جدایی والدین است،  
اما جدایی والدین هر آنقدر هم که بد باشد به آن شدت نیست که کودکان  
در خانه‌ای زندگی کنند که پراز خشونت، فریادهای ناهنجار، اتهامات  
کثیف باشد.

من نباید این خیال واهی را در سر پیرو رانم که يك عقیده هر  
آنقدر هم که منطقی باشد، نظیر درخواست آزادی بیشتر در رابطه جنسی  
توسط بزرگسالان یا افرادی که در سنین بلوغ هستند پذیرفته گردد.  
زیرا افراد سالیان دراز تحت شدیدترین فشارها، محرومیت‌ها و  
اخلاقیات گوناگونی که از جانب اخلاقیون بدانها القاء و تحمیل شده  
است بوده‌اند.

این يك امر بالضروره است زیرا والدین فرزندان را بهمان  
تریبی که خود پرورش یافته‌اند تربیت میکنند و شاید هم آنها را تحت  
فشارهای بیشتری قرار دهند، اما این مرحله بیش از يك دوره نیست و  
تداوم نخواهد یافت. آزادی معقولانه باید از اولین سالهای کودکی  
فرا داده شود چه در غیر این صورت آزادی که ممکن است هبه گردد  
يك نوع آزادی پوشالی سطحی خواهد بود نه آزادی که متضمن شخصیت  
است.

در يك چنین حالتی انگیزه‌های پست و حقیر با افزایش قابل



توجه در جسم ظاهر میشوند حال آن که روح و روان به زنجیر اسارت خواهد افتاد. غریزه به محض آن که راه گریزی بیابد که بطریقی لذت بخش تر از آموزشهای تزریق شده طرفداران رهبانیت و ترهد باشد فوراً بداندسوی گرایش مییابد اما اگر يك چنین آموزشهایی که از طرف کالونیست ها (۱) تحمیل میشود مؤثر واقع شود بسیار مشکل است که این تأثیر ناگوار را خنثی و بی اثر نمود.

یکی از بزرگترین و مهمترین نقش هایی که روانشناسی امروزه به عهده گرفته است بررسی نتایج بدخیم و ناگوار ممنوعیتها و محرومیت های دوران کودکی است و برای بی اثر کردن این تأثرات علم روانشناسی کلیه تکنیک ها و تجهیزات خود را بکار گرفته است.

این حقیقتی است که نه تنها افرادی که دچار بیماری های عصبی آشکارا هستند و هرکس از اولین برخورد با آنها در می یابد آنها از نظر عصبی بیمارگونه هستند بلکه غالب افرادی که بظاهر عادی و سالم میباشند از این واپس زدگیها و محرومیتها در رنج می باشند. من معتقدم نه دهم افرادی که تحت فشارهای اخلاق سنتی بزرگ شده اند ظرفیت آنها را ندارند که در مورد ازدواج و یا امور جنسی بطور کلی برداشتی صحیح و عاقلانه داشته باشند. آن نوع برداشتی از امور جنسی که بنظر من بهترین و عالیترین آن میباشد از عهده يك چنین افرادی خارج است. به نظر من تنها کاری که میتوان در مورد این افراد کرد آن است که به آنها فراداده شود که چه خطرانی آنها را تهدید میکند و باید آنها

را ترغیب کرد فرزندان‌شان را بدان‌صورت که خود تربیت شده‌اند  
پرورش دهند.

عقیده‌ای را که امیدواریم بتوانم نشر و توسعه دهم آن عقیده‌ای  
نیست که همانند عقاید اخلاقیون متضمن خویشتن داری باشد اگر چه  
در عقیده من نیز خویشتن داری گنجانیده شده است. ولی نظر من درباره  
خویشتن داری آن است که انسان با خود بمبارزه پرداخته و در آزادیهای  
دیگران مداخله نکند چه بهتر است که آزادی خودمان را  
محدود کنیم تا آزادی دیگران را. تصور میکنیم که بتوان با  
آموزشهایی که از ابتدایی‌ترین دوران تولد داده میشود، احترام  
دیگران را نسبت به شخصیت و آزادی دیگران جلب نموده شاید بتوان  
بتدریج بر این امید طرفی بست. اما برای کسانی که با این اعتقاد بزرگ  
شده‌اند که تحت عنوان پاکدامنی میتوان دیگران را منع کرد و اعمال  
دیگران را شنیع دانست بسیار مشکل است که اینگونه اعمال را که به  
تصدیق همگان زجر دادن دیگران است از آنها بازداریم و حتی میتوان  
گفت غیر ممکن است که آنها را از این عادت دور سازیم: اما بازداشتن  
اینگونه عادات از کسانی که کمتر تحت نفوذ اخلاق سنتی بوده‌اند  
عملی میباشد.

يك زناشوئی موفق و خوب برای هر دو طرف باید بر اساس  
صمیمیت عمیق و روابط نزدیک بدنی و فکری و روحی باشد چه وجود  
يك چنین رابطه نزدیکی حصول يك عشق عمیق را بین مرد و زن  
ممکن میسازد، عشقی که عالیت‌ترین موهبت انسانی بشمار می‌آید. يك

چنین عشقی همانند هرامر بزرگ و با اهمیتی خواهان اخلاق‌میباشد  
و غالباً فداکاریهایی را به‌مراه دارد. اما يك چنین فداکاری باید  
اختیاری و از روی میل باشد چه در غیر این‌صورت اساس بسیاری از  
عشقها در هم ریخته خواهد شد.

**پایان**

بها : ۳۵۰ ریال

ناشر : مؤسسه چاپ و انتشارات  
کاویان

مرکز پخش : تهران خیابان آذر مقابل  
داد گستری کوچه اعتماد مقدم ساختمان

کاویان تلن ۳۰۳۵۱۶